وما یعرفهم الناس فیشغله عن ذکر الله طرفة عین ولا له فضل طعام فیسأل عنه ولا تری علیه ثوبا لینا
خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب با پیغمبر کمالات اکتساب صلی الله علیه وآله وسلم در رسید که ای
ستوده صفات آیا شناسی بحقیقت وبدانی که چیست مر زاهدان را نزد الله تعالی از جمله اجر و ثواب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت خداوندا نمیدانم گفت روز قیامت اهل جهان را بر انگیزند و در
مناقشه حساب می باشند وایشان را خبر نه آنچه کمترین احسانی که با ایشان کنم آن ست که میدهم کلیدهاے
بهشت را بر ایشان تا بگشایند هر دری که بخواهند ومن ذات خود را که مقصد عاشقان ست از ایشان محجوب
نسازم و هر آینه منعم سازم و با ایشان سخن گویم یعنے از زبان ایشان گویا من باشم وبگوش ایشان شنوا نیز
من باشم و بنشانم من ایشان را در محل صدق یعنی وجود ایشان که کذب و دروغ بود از ایشان زایل شود و وجود
حق که صدق ست با و متصف شوند و بگشایم بر روے ایشان چهار دروازه رحمت ظهور خود یکی برای انوار هدایاے
تجلیات وارادتیکه از ان در بر ایشان نازل شود دوم درے باشد که نگرند از ان دریچه بسوی جمال من او غیر
مزاحمت اغیار سوم دری باشد که از ان در بسوی دوزخ نگرند بسوی ظالمان که چگونه معذب می باشند چهارم
دری باشد که از ان در درایند حوران بر ایشان بگرد حور العین خواجه علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ای پروردگار
من آن زاهدان که صفت ایشان کردی کدام اند گفت آنها قومی اند که ایشان را خانه نباشد که چون
خراب شود بدان غمناک شوند اما دل باو بسته ندارند که چون خراب شود دل در تفرقه افتد وایشان را فرزند
نباشد که چون بمیرد غمناک شوند وایشان را مال نباشد که چون تلف شود دلگیر شوند ونشاسند آن طائفه
را هیچ آدمی که باز میدارد از ذکر و عبادت خداے تعالے وایشان را از اید از قوت حاصل نمی ماند
تا حساب از ایشان گرفته شود و تو نه بینی بر ایشان جامه باریک **قول شصت و هشتم** قال الله تعالیٰ یا احمد
علیه الصلوٰة والسلام وجوه الذین مصفرة من تعب اللیل وصوم النهار والسنتهم کلالة من ذکر الله وقلوبهم
فی صدورهم مطعونة من کثرة ما یخالفون اهوائهم قد ضمروا انفسهم من کثرة صمتهم قد اعطوا المجهود
من انفسهم لا من خوف النار ولا من شوق الجنة ولکن نظروا فی ملکوت السموٰت والارض
کما ینظرون الی فوقها فذاقوا طعم محبتی ابصروا با عین قلوبهم تحت الارضین کما ینظرون
الی من فوقها قد صارت الدنیا والاٰخرة عندهم واحدة خطاب مستطاب از رب
وهاب جل جلاله در رسید که ای ستوده صفات صورتهای زاهدان یعنی تارکان دنیا وجاه زرد ست از بسیارے
بیداری شب وگرسنگی روز وزبان ایشان گنگ شده از جهت ذکر بسیار گفتن بخداے تعالے یعنی
از جهت کمال اشتغال بذکر فرصت نمی یابند که با مردمان سخن گویند و باین حال دلهاے ایشان در

سینه هاے ایشان مجروح شده بسبب بسیاری مجاهده نفس ومخالفت هوا اما این دشوار یها که ایشان
را رسید نه از جهت ترس دوزخ ونه از شوق بهشت یافتند لذت محبت ومشاهدهٔ من تا برتبهٔ که بچشم باطن
زمینها را دیدند هر آئینه باینجا دنیا وآخرت یکی شده به پیش بصیرت آن قوم برگزیده یعنی بمشاهدهٔ واحد حقیقی
چنان مستغرق شده اند که تعینات متعدد یکی شده متحد بینند **قول شصت ونهم** قال النبی صلی الله علیه واله
وسلم یارب تعطی من امتی مثل هذا قال الله تعالیٰ یا احمد علیه الصلوٰة والسلام هذه درجة الانبیاء
والصدیقین من امتك وامة خیرك والاقوام من الشهداء قال یارب فای الزهاد اکثر زهاد
امة بنی اسرائیل ام زهاد امتی قال ان زهاد بنی اسرائیل فی زهاد امتك کشعرة سوداء فی بقرة
بیضاء قال یارب کیف ذلك فان عدد بنی اسرائیل اکثر من امتی قال لان اکثر بنی اسرائیل ارتدوا
بعد الایمان وشکوا بعد الیقین وجحدوا بعد الاقرار الی الکفر فقال النبی علیه السلام فحمدت
الله کثیرا وشکرته ودعوت لهم فقلت اللهم احفظهم وارحمهم واحفظ دینهم الذی ارتضیت
لهم اللهم ارزقهم ایمان المؤمنین الذی لیس بعده شك ودعاء لیس بعده رغبة وخوفا
لیس بعده غفلة وعلما لیس بعده جهلا وعقلا لیس بعده حمق وقربا لیس بعده بعد وخشوعا لیس بعده
قساوة وذکرا لیس بعده نسیان وکرما لیس بعده خوان وصبرا لیس بعده ضجر وحلما لیس بعده عجلة
واملاء قلوبهم حیاء منك حتی تستحیوا منك فی کل وقت وبصرهم آفات الدنیا وآفات انفسهم
ووساوس الشیطان فانك تعلم ما فی نفسی وانت علام الغیوب یعنی خواجه علیه الصلوٰة والسلام
پرسیدند که ای پروردگار من ازین نعم مذکوره بامت من چه مقدار کرامت کنی گفت ای ستوده صفات این
درجه مذکوره عبارت از پیغمبران وصدیقان باشد که امت تواند وامتان دیگر که باستقامت شرع مستقیم بوده اند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باز پرسیدند که ای پروردگار من کدام زاهدان وتارکان دنیا بیشتر یعنی از
امت من بیشتر باشند یا زهاد بنی اسرائیل که عبارت از امم ماضیه اند گفت زاهدان بنی اسرائیل در نزد زاهدان
امت تو همچون موی سیاه باشند در گاو سفید پرسیدند که خداوندا آن چگونه باشد که شمار بنی اسرائیل بیشتر ست
از شمار امت من گفت بدرستی که گروه بنی اسرائیل باز گشتند بکفر بعد از گرویدن وشک آوردند بعد از استدلال
وذکر تمام ومنکر شدند بعد از قبول کردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون این عنایتها که در حق امت
من صادر شد پس حمد وشکر کردم بسیار ودعا کردم در حق ایشان گفتم ای بار خدایا تو نگهبانی کن ایشان را از جمیع
آنچه تو بران راضی نیستی وبیامرز گناهان ایشان را ونگاه دار دین ایشان را ای معبود برحق ارزانی دار ایشان را
ایمانے که بعد آن شکے نباشد وپرکن دل ایشان را از شرم وحیا که از تو همیشه با شرم وتواضع باشند وترا در همه

وقت حاضر و ناظر دانند و بنمای ایشان را آفات دنیا و آفات ذات ایشان و وسواس چه بدرستی که تو میدانی
چیزی را که در ذات من ست و تو دانائی بغیوبها **قول هفتادم** قال الله تعالیٰ علیك بالورع فان الورع
رؤس الدین و وسط الدین و اخر الدین وان الورع یقرب العبد الی الله عز وجل وان الورع
کالشنوف بین الحلی و کالخبز بین الطعام وان الورع زین المؤمن و عماد الدین وان الورع
مثله کمثل السفینة کما ان من فی البحر لا ینجوا الا بالسفینة کذلك الزاهدون لا ینجون الا بالورع
یعنی خطاب مستطاب از رب وهاب با پیغمبر مودت اکتساب در رسید که ای ستوده صفات لازم دار بر نفس خود
پرهیزگاری از جمیع مکروهات و محرمات من الاقوال والافعال ورع مایه و رأس اسلام میباشد و هر آئینه پرهیزگاری
نزدیک کند بنده را بسوی الله تعالی و بدرستی که ورع در حلیه اهل همچون گوشواره و یا گلوبند در جمیع حلیها و یا نان
خوب در جمیع اطعمه و هر آینه پرهیزگاری زینت جمال مؤمن ست و عماد الدین و اسلام ست بدرستی که پرهیزگاری
همچون کشتی ست در بحر عمیق پس چنانکه نجات نباشد کسی را که او بدریا باشد مگر بواسطه کشتی همچنین تارکان دنیا
نجات نیابند تا از خود نمائی و حب جاه نه پرهیزند **قول هفتاد و یکم** قال الله تعالیٰ یا احمد علیه الصلوٰة والسلام
ما عرفنی عبد الا خشع لی وما خشع عبد لا خشع له الخلق یعنی خطاب مستطاب بخواجه معرفت نصاب صلی الله علیه
واله وسلم در رسید که ای ستوده صفات نشناخت مرا هیچ بنده از بندگان مگر اینکه فرو رفت در خود از هویت و انانیت
خود فرو رفت با تواضع عبودیت و بعزت ربوبیت منقاد گشت و سبب الٰهی برین رفته است که هیچ بنده بتواضع
عبودیت منقاد بعزت ربوبیت نشده مگر اینکه همه جهان او را منقاد شدند و او متصرف بخلافت و نیابت حق سبحانه
و تعالی بر ایشان خلیفه گشت **قول هفتاد و دوم** قال الله تعالیٰ یا احمد علیه الصلوٰة والسلام ان الورع یفتح
علی العبد ابواب العبادة کما یفتح ابواب السماء للملائکة ان العبادة یکرم بها العبد عند الخلق ویصل بها
الی الله تعالیٰ خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات هر اینه پرهیزگاری کشاید بر بنده درهای عبادة
یعنی معموری جمیع اوقات بعبادت متنوعه از ذکر و تلاوت و فکر و مشاهده بنده را نشاط پیدا کند در عبادت
و بیکاری سست و فاتر کند چنانچه آن معموری اوقات بر فرشته درهای آسمان کشاده است و هر اینه معموری
اوقات بر عبادت مکرم گرداند بنده را نزد خلق یعنی از ذمایم باز دارد او از طمع و حسد منع کند پس ضرورت نزد
خلق محجوب گردد و میرسد بسبب عبادت بسوی حق تعالےٰ یعنی معموری اوقات موجب توجه ست مدام و توجه
مدام استغراق آرد و استغراق عبارت بود از استهلاک حیات خلق در بحر وجود مطلق که او عبارت از وصال دوست
ست نیکو فهم کن و به بین که لا فی الوجود الا الله **قول هفتاد و سوم** قال الله تعالیٰ یا احمد علیه الصلوٰة و
السلام علیك بالصمت فان اعمر المجالس قلوب الصامتین وان اخرب المجالس قلوب المتکلمین بما لا یعنیهم

خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات لازم و واجب وان بر نفس خود خاموشی را بدرستی که معمورترین مجلسها دلهای خاموشان ست از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی بواسطه خاموشی زبان و هر آینه خراب ترین مجلسها دلهای متکلمان ست وبیهوده گویان یعنی چون سخن لایعنی گویند دل ایشان زنگار پذیرد پس مرفوع خطرات شیطانی و هواجس نفسانی بر و تافتن آرد و می شاید که مراد از مجالس منازل ظهور حق بوده باشد که در دل خاموشان من متکلم در دل اهل خطرات ساکنم و هیچ الهامی گاهی بآن دل نکنم **قول هفتاد و چهارم** قال الله تعالیٰ یا احمد علیه الصلوٰة والسلام ان العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال فاذا طيبت مطعمك ومشربك فانت في حفظي وكنفي یعنی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات جمیع عبادات بر نه جزو ست و نه جزو از آن طلب حلال کردن باشد پس چون وقتی که پاک ساختی مطعم و مشرب خود را پس تو در پناه من و نگهبانی من باشی **قول هفتاد و پنجم** قال النبي صلی الله علیه وآله وسلم یا رب ما اول العبادة قال الله تعالیٰ الصوم وقال هل تعلم ما ميراث الصوم قال لا یا رب قال قلة الكلام وقلة الاكل والعبادات الثانية الصمت وتورث من الصمت الحكمة وتورث من الحكمة المعرفة وتورث من المعرفة اليقين فاذا استيقن العبد لا يبالي كيف اصبح بيسر و بعسر فهذا مقام الراضين فمن عمل برضائي اكرمته بثلث خصال اعرفه شكرا لا يخالطه الجهل وذكرا لا يخالطه النسيان ومحبة لا يوثر على محبتي محبة المخلوقين فاذا احبني احبته واحببه الی خلقي وافتح له عين قلبه الی نور جلالي حضرت خواجه علیه الصلوٰة والسلام از رب متعال سوال کرد که ای پروردگار اول عبادت کدام ست گفت روزه داشتن که بواسطه حرارت آتش فسادهٔ قلب بزداید و آن واحد حقیقی را در همه جا نگران آید ای ستوده صفات میدانی که میراث روزه چیست گفت ندانم گفت اندک خوردن و کم گفتن دوم خاموشی و می آرد خاموشی حکمت را یعنی اطلاع حقایق اشیا آنچه حق هر چیز ست یافتن بطریق ظاهر و باطن و می آرد حکمت معرفت عیانی را چنانچه دانست همچنان دید و می آرد معرفت یقین را ومطلق یقین عبارت ست از یافتن و معلوم کردن شی را بطریق فکر و استدلال پس وقتی که بنده را یقین استوار گشت باکی نیست هر چونکه زندگانی خواهد کند یعنی خواه باسانی و خواه بدشواری پس این مقام رضیان و عارفان باشد پس کسیکه عمل برضیات من کند گرامی کنم او را بسه خصلت یکی آنکه بیاموزم او را شکری که نیامیزد بدان شکر جهل را و مراتب ست بشکر عبارة ست از عبادات لسانی و جوارح قلبی و مراد از آن ست که هر عضوی را برای آنچه مخلوق ست صرف کند هر سری را برای آنچه ظاهر ست بران اطلاع یابد بنداتم ازین فهم خواهی کرد یا نه اگر بتطویل انجامد سوم بیاموزم او را محبت خود که نپذیرد بر محبت من محبت مخلوقات را و محبت اشارت ست از استغراق قلب محب بجمال محبوب و استهلاک نفس محب بجمال و جلال محبوب محبت را مشایخ چند معنی گفته اند پس هر گاه که

دوست داشت مرا من نیز او را دوست دارم و بسوی خلق و بکشایم چشم بصیرت او بسوی عظمت و جلال من
که عبارت از ظهور تعینات ست فاینما تولوا فثم وجه الله اشارت او وست یعنی هر جا که روی آرے آنجا
ظهوری ست از ظهورات اسماء حق که الباطن بطون ست **قول هفتاد و ششم** فلا اخفی علیه علم خاصة خلقی وانا جیه
فی ظلم اللیل و ضوء النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم و اسمعه کلامی و کلام ملائکتی و اعرفه
سر الذی سترته عن خلقی والبسته الحیاء حتی یستحی منه و یمشی علی الارض مغفورا له پس چیزے بر و پنهان نکنم بلکه معلوم کنم علم
خاصه خلقت که غیرے را بر او اطلاع نیست پس انچه سر و راز ست آنرا بطریق الهام با و معلوم کنم در شبهای تاریک
و روز روشن و میشاید که اشارت باشد از راز غیبی که مشابهت بظلمت دارد والله اعلم ما کان مراده پس من بایشان راز
گویم بمرتبه که سخن ایشان با مخلوقات بجهت مخلوقی داشتند بواسطه الهام ربانی منقطع شده می یابند محادثه و کلام
بایشان عین محادثه و مکالمت با حق تعالی می یابند و مجالست ایشان نیز او را منقطع می شود پس بشنوانم
کلام خود و کلام ملائکه خود را بیاموزم او را سرے که از همه خلق جهان پنهان داشته ام و می شاید که آن عبارت از
سر وحدت بود که در جمیع اجزای عالم ساری ست و بپوشانم او را شرم که مرا هر جا و هر وقت حاضر و ناظر داند پس
چون باین مرتبه حضور رسید خلق از و شرم و مهابت دارند و میرود بر زمین آمرزیده و می شاید که غفر عبادت از
ستر یعنی مستور از خود و از رفتن خود نداند که من میروم بامید اندک فعل حق در صفت حق حافظ و رافع ظاهر ست
قول هفتاد و هفتم واجعل قلبه وعاء لاسراری و معرفتی بیصر بصر قلبه الی الجنة و النار حتی لا یخفی علیه من الجنة والنار شئ
ولا اخفی علیه من الجنة ولا النار وافتح علیه ما یمر علی الناس فی الغمة من الهول والشدة وما احاسب به الفقراء والاغنیاء
والجهال والعلماء و نومه فی قبره اطیب نوم ولا انزل علیه منکرا و نکیرا حتی یسأل وانا اسأله ولا یری غمرة
ضغطة القبر و اللحد و هو المطلع وحسرة البلقع ولا انصب له میزانه ولا ایبس دیوانه ثم اضع
کتابه فی یده یقرءه منشورا ولا اجعل بینی و بینهم ترجمانا ثم ارفعه الی فیکب مرة ویقعد مرة ویسیر مرة
یعنی و می گردانم دل آن بنده را آوند خزانه اسرار انچه ما یحتاج او بقدر او بدهم و سر نکنم بر آن صاحب کشف
هیچ شی را اگر این احوال بنده باشد مراد ازین حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم باشند اگر مراد اجمالا باشد
ممکن ست که بعضے از اولیا کامل را نیز این کشف باشد و می شاید که مراد ازین بنده قطب باشد که نائب پیغمبر ماست
علیه الصلوة والسلام او را هم زمان باشد اطلاع بر جمیع امور باشد و روا باشد که حقیقت انسانیکه ختم بر خزانه آخرت
دنیاست و مطلع بر جمال و جلال باشد و مخفی نسازم بر وانچه بکشایم بر مردمان در روز قیامت از هول و وحشت
و شدت چیزے که بآن چیز حساب می کنم فقرا و اغنیا را و جاهلان را و عالمان را و بخوابانم او را در قبرش خواب
خوش و نفرستم باو منکر و نکیر را تا به پرسند او را و من بخودی خود از و پرسم و نه بیند دشواری و تنگی گور و هول دوزخ

نامه عمل او را بطریقه خوب بدست او بدهیم و نکنم میان خود و میان آن ترجمان پس دران تجلی در حیرت در آید
که کمال معرفت ست پس دران حیرت گاه افتد و گاه برخیزد و گاه با فرحت سیر کند و گاه از غایت حیرت
بنشیند و نمی تواند که قدمی بر زمین راه رود **قول هفتاد و هشتم** ثم یجوز الصراط ولا یقرب له جهنم ثم تزین له
الجنة ویجئ بالنبیین والصدیقین والشهداء ویتعلق المظلومون بالظالمین ویوضع الکرسی بفصل
القضاء ویقول کل انسان لخصمه بینی وبینك الحکم العدل الذی لا یجور ثم ارفع الحجب بینی و بینه
فانعمه بکلامی ولذة بالنظر الی فمن کان فعله فی الدنیا هکذا کیف یکون عیشه فی الدنیا کیف جهة الدنیا وهو یعلم
ان کل حی فیها یموت وانا حی الذی لا اموت ولا اجعلن ملك هذا العبد فوق ملك الملوك حتی یتضعضع
کل ملك ویهابه کل سلطان جابر وکل جبار عنید منی ضار ولا شوقت الیه الجنة وما فیها ولا یستغرقن
عقله بمعرفتی ولا قیمن له مقام عقله ثم هون علیه الموت وسکراته وفزعه حتی تشتاق الیه الجنة شوقا
یعنی میگذرد آن بنده از پل صراط و دوزخ نزدیک او بر نیاید و باین حال آراسته کرده شود برای او بهشت را
و آورده شود آن شخص را همراه انبیا و صدیقان و شهیدان دران زمان بیاویزند مظلومان بر ظالمان و نهاده
شود از برای حق سبحانه و تعالی کرسی را از برای حکم بفضل یعنی آنچه حکم کند بفضل و رحمت خویش کند نه حکم بعدل اگر
بعدل کند همه عابد و زاهد هلاک کردند و می گوید هر یک آدمی مر خصم خود را میان من و تو عدل ست آنکه بر کسی جور
نکند پس می اندازم حجبت و برهان که میان من و آن بنده باشد پس منعم سازم او را بکلام خود و لذت نظر در
مراتب محبت بر تبه ست که در میان مجلس عاشق با آن مخصوص ست بر سلطان جابر و ظالم و سرکش منقاد
شود او را در اندهٔ زیا نکار فرمان بردار شود و هر اینه مشتاق گردانم بسوی او بهشت را و آنچه در بهشت ست و
بدرستی که مستغرق کنم عقل او بمعرفت و شناسائی خویش و بر پا کنم او را مقام عقل کامل یعنی آنچه کند از عقل در نگذرد
پس آسان کنم بر ان عارف موت را که سبب راحت ست و سکرات و تلخی موت تا که مشتاق شود آن بنده را بهشت
مشتاق شدنی **قول هفتاد و نهم** حتی نزل علیه ملك الموت فقال مرحبا بك وطوبی لك فان الله عز وجل
الیك المشتاق واعلم یا ولی الله ان الابواب التی یصعد فیها عملك تبکی علیك وان محرابك ومصلاك یبکیان
علیك فیقول للامض برضوان الله وکرامته ویخرج روحه من جسده کما یخرج الشعرة من العجین وان
الملائکة یقومون علی راسه وبید کل کاس من ماء الکوثر وکاس من الخمر یقول روحه حتی تذهب سکراته ومرارته یبشرونه
بالبشارة العظمی ویقولون له طبت فطاب مثواك انت تقدم علی العزیز الکریم الحبیب القریب
یعنی پس وقتی که ملك الموت میرسد می گوید مر آن بنده را که خوشی مر ترا بدرستی که حق سبحانه و تعالی بسوے تو
مشتاق ست یعنی میخواهد دیدن کمالات خود و نشات اخروی نورانی تو بدان ای دوست خدای تعالی

بدرستی که درهاے آسمان که عمل تو در راه آن ابواب بحضرت حق میرفتند بر تو می گریند و هراینه محراب تو و مصلی تو میگریند بر تو پس می گوید ملک الموت آن عارف را روان شو بخوشی و فرحت و کرامت از حق و بیرون می آید روح آن بنده عارف از جسد او چنانکه بیرون میآید موی از خمیر و هراینه فرشتگان بر سر او می ایستند و بدست هر یک فرشته کاسهٔ آب از حوض کوثر و کاسهٔ از شراب خالص می باشد و مینوشانند روح آن بنده عارف را تا دور شود سکرات موت و تلخی جان کندن و بآنحال می گویند آن بنده را خوب شدی و با فرحت گشتی تو می آئی و تشریف می فرمائی بر عزیز کریم دوست داشته و دوست دارنده قریب به بنده از هر شئی بلکه از نفس او و قریب بست

قول هشتادم فیتطیر الروح من ایدی الملائکة فتصعد الی الله اسرع من طرفة عین ولا یبقی حجاب ولا ستر بینها و بین الله تعالی والله تعالی الیها مشتاق فتجلس عن عین العرش ثم یقال لها ایها الروح کیف ترکت الدنیا فیقول الهی و سیدی سألتنی عما لا اعلمه و عزتك و جلالك انك کنت منذ خلقتنی الی هذه الغایة انا فی الاخرة وانا منذ عرفتك خائفا منك فیقول الله صدقت عبدی وانت وجسدك فی الدنیا وقلبك وروحك عندی وانت بین عینی اعلم سرك وعلانیتك وطن علی اکرمك وهذه جنتی فلج فیها وهذه جواری فاسکنها یعنی پس می پرد روح از دست فرشته و میرود بحضرت حق شتاب کنان از چشم بر هم زدن و هیچ پردهٔ حجاب درمیان حق سبحانه تعالی و آن بنده باقی نماند حق سبحانه و تعالے بآن بنده مشتاق باشد پس بایستد بجانب عرش و گفته شود آن روح را از حضرت حق که ای روح چگونه ترک کردی دنیا را پس می گوید روح اے معبود من می پرسی از چیزیکه او را بعلم یقین نمیدانم و مرا سوگند بعزت و جلال تو که بدرستی که از آن باز که تو مرا آفریدهٔ تا این زمان در احوال آخرت حیران و پریشان بودم از آن هنگام که ترا شناخته ام از عظمت و جلال تو ترسانم حق تعالی گوید ای بنده راست گفتی تحقیق که تو در دنیا بودی و روح تو همیشه بنزد من بود و تو پیش من بفرحت و بهجت می باش نیکو فهم کن و بآنحال میدانم سر تو و ظاهر تو بخواه آنچه می خواهی ترا بدهم و آرزو بکن آنچه آرزوی تو ترا بدهم و بدان گرامی کنم و ارزانی و این باغهاے بهشت من است باش در آن تفرج و مشاهده نمای و در آن باغها ساکن باش

قول هشتاد و یکم قالت الروح الهی و سیدی عرفتنی نفسك فاستغنیت عن جمیع خلقك و عزتك و جلالك لو کان رضاك ان اقطع اربا اربا واقتل سبعین مرة باشد ما یقتل به الناس لکان احب الی اعجب بنفسی وانا ذلیل ان لم تکرمنی وانا مغلوب ان لم تنصرنی وانا ضعیف ان لم تقونی وانا میت ان لم تحیینی بذکرك ولولا سترك لفضحت فی اول معصیة علی عفتك فیها الهی کیف لا اطلب رضاك وقد اطلت علی عقلی حتی عرفتك و عرفت الحق من الباطل والامر من النهی والعلم من الجهل والنور من الظلمة فقال الله عز و جل للروح و عزتی

وجلالی

وجلالی لا احجب بینی وبینك فی وقت من الاوقات حتی تدخل علی ای وقت شئت وکذلك افعل مع الاحباء یعنی باز روح گفت اے معبود من تو ساختی مرا شناسا بذات خود و پناه ده مرا از جمیع شر و نفس خود را بنوازم و مرا سوگند بعزت و جلال تست اگر خوشی و رضای تو آن ست که مرا قطع کرده شود و کشته شوم هفتاد بار بسخت ترین عذاب که آدمیان را بدان کشته شوند هر آینه مرا رضای تو محبوب من ست اے معبود من چگونه عجب کنم بنفس خود که من خوار بودم اگر تو گرامی نه نهی من مغلوبم اگر تو نصرت نفرستی و من ضعیفم اگر تو قوی نکنی و من مرده ام اگر تو زنده نسازی بذکر خود و اگر پوشش و ستر تو نبودی هر آینه من باذل معصیت فضیحت شدی آلهی چگونه رضا و خوشنودی تو طلب نکنم که تو مرا عقل کامل دادی و فکر صاف عنایت فرمودی تا آنکه ترا شناختم و امر از نهی باز داشتم و علم از جهل و نور از تاریکی باز یافتم و گفت حضرت حق جل جلاله که مرا سوگند بعزت و جلال من ست که میان تو و میان خود هرگز پرده نکنم تا آنکه در ای بر ما هر وقتی که خواهی و همچنین می کنم با دوستان خود اسباب کثرت موهومه که حجب خیالی اند از بصیرت آن بنده بر دارد و آن واحد حقیقی را در همه جا و در همه حال مشاهده کند **قول هشتاد و دوم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوٰة والسلام هل تعرف ای عیش هنیء وای حیوٰة ابقی قال اللهم لا فقال اما العیش الهنی فهو الذی لا یفتر صاحبه عن ذکری ولا ینسی نعمتی ولا یغفل عنی ولا یجهل حقی ویطلب رضائی لیلا ونهارا واما الحیوٰة الباقیة فهی التی یعمل لنفسی حتی یهون علیه الدنیا وتصغر فی عینیه وتعظم الاخرة ویؤثر هوائی علی هواه ویبتغی مرضاتی ویعظمنی حق عظمتی ویذکر علمی بما جنی باللیل والنهار عند کل سیئة ومعصیة ویتقی من کل ما اکره ویبغض الشیطان ووسواسه ولا یجعل لابلیس علی قلبه سلطانا ولا سبیلا فاذا فعل ذلك اسکنت فی قلبه حبا لی حتی اجعل قلبه لی مسکنا واجعل همته لی فراغه لی واشتغاله واجعل حدیثه من النعمة التی انعمت بها علی اهل محبتی من خلقی وافتح علیه الدنیا وابغض علیه ما فیها من الندامة واحذره من الدنیا وما فیها کما یحذر الراعی غنمه من مراتع الهلکة فاذا کان هکذا یفر من الناس فرارا وینتقل من دار الفناء الی دار البقاء ومن دار الشیطان الی دار الرحمن یا احمد علیه السلام ولازیننه بالعظمة والهیبة فهذه العیش الهنی وحیوٰة الباقیة یعنی خطاب مستطاب از رب وهاب جل ذکره در رسید که ای ستوده صفات دانی که زندگانی خوش و حیات باقی چیست گفت ای بار خدایا نمیدانم پس حق سبحانه وتعالی گفت عیش هنی آن ست که صاحب آن عیش خوش از ذکر گفتن من سست نشود و فراموش نکند نعمت من و غافل نباشد از ظهور اسماء صفات ما بلباس کثرت و میداند حق من از آن جاهل نباشد یعنی با علم وحدت حقیقی حقوق خداوندی از نماز و غیره بجا آرد و طلب کند رضای من شب و روز

اما حیات باقی آنکه اینچه کند برای ذات من کند نه برای یاری دنیا و نه برای حفوظ آخرت تا آنکه آسان نماید
بر آن سالک یا بنده ترک دنیا و بحث کے دنیا بهر دو چشم ظاهر شود و عظمت امور آخرت نیز دیک او ظاهر گردد
و اختیار می کند هوای من بر هوای خویش و طلب کند مرضیات من و تعظیم میکند مراحق عظمت من یعنے اینچه
عظمت ما باشد بما منسوب دارد و از سینه یاد آرد و دانستن من آن بنده را در جمیع و منتظر باشد شب و روز
هر وقت هر غفلتے و ذلتے از و در وجود آید و پاک میدارد دل خود را از جمیع اینچه مکروه دارم و راضی نباشم و
دشمن دارد ابلیس را و نهد شیطان را بر دل خود راه بس وقتے که چنین کارها بکند ساکن گردانم در دل او
محبت خود را تا آنکه می گردانم دل او را برای ظهور وسعت خود جای و میگردانم جمیع وسواس آن بنده را برای
خود یعنی تمام خاطر او برای خود کنم ای عزیزم هر چه در دل بنده خطور کند از حق سبحانه و تعالی باشد و یا از ملک
و یا از نفس و یا از شیطان این را خاطر رحمانی و ملکے و نفسانی و شیطانی گویند پس اینچه از حق سبحانه و تعالے
ابتدا باشد بے واسطهٔ ملک و نفس آنرا خطره گویند و اینچه از ملک باشد الهام گویند و اینچه از نفس باشد هاجس
گویند و اینچه از شیطان باشد وسوسه گویند و می گردانم تمام قصد و اشتغال او با خود و می گردانم حدیث او با
مردمان نعمتے از نعمتها که دادم بر اهل محبت خود و نصیحتها که با خلق بگوید یا از مرتبه نبوت باشد یا از ولایت و
آن هر دو مرتبه علم ست قوله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا یعنی این هر دو پیغمبران را بادشاهی
و نبوت داده بود و اما ازین هر سه نعمت علم را ذکر کرد که آن بزرگترین نعمتهاست و آنرا به سخن گفتن اظهار
کرده شود و می کشایم آن بنده را چشم و دل او و گوش دل او تا آنکه بشنود بدل از ما یعنی حق متکلم ست در
دل قول آن را بقوت توجه می یابد و می بیند بدل خود بسوی جلال من یعنی غلبه هستی من بوحدانیت و قهاریت
لمن الملك اليوم لله الواحد القهار و بنگر بعظمت من بظهور کثرت کثرت تعینات و وقوف بر نسبت و
تنگ کنم بر و دنیا را ظاهر و بصورت فقر آراسته دارم باینکه نشاط نصیبهٔ دنیا را در نظر او بسبب نشاط اخرویه و دشمن گردانم
اینچه در دنیاست و بترسانم او را چنانچه می ترساند شبان گوسفندان خود را از خوردن درنده و وقتے که حال چنین باشد
بگریزد از مردمان روان می شود بدل یا بجسد از دار دنیا بدار البقا و از دار شیطان بدار رحمن ای ستوده
صفات هر آینه او را از زینت دهم بعظمت و هیبت پس این ست عیش خوش و حیات باقی **قول هشتاد**
وسوم قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوٰة والسلام لا غناء لمن لا عقل له و لا فقر لمن لا جهل له و لا دین لمن
لا صبر له و لا رضاء لمن لا یرضی بالیسیر کما ترضی بالکثیر و لا یرضی بالبلاء کما یرضی بالرضاء
یعنی خطاب مستطاب جل ذکره با پیغمبر کمالات اکتساب صلی الله علیه و آله وسلم در رسید که ای ستوده صفات
نیست جنس بے نیازی کسے را که عقل نیست و ندارد دین هر کسے که او را صبر نیست و نصیب از رضا نبود

مر کسے راکہ راضی نباشد باندک چیز چنانچہ راضی باشد بہ بسیار وراضی نباشد ببلا چنانکہ راضی باشد بنعمت
قول ہشتاد وچہارم قال اللہ تعالی یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام اجعل ہمتک فی ہما واحدًا واجعل
لسانک واحدًا واجعل بدنک متواضعًا حتی لا تغفل عنی ابدًا فمن غفل عنی لا ابالی فی ای واد ہلک
یعنی خطاب مستطاب از حضرت رب الاعلی دررسید کہ ای ستودہ صفات بگردان توجہ وقصد تو در ذات
من قصد واحد یعنی ہمہ مرادات تو من باشم تا این توجہ تو نیز من باشم ودر توجہ تو نباشی وبگردان زبان
تو واحد بجمیع اعضا تابع زبان وبگردان بدن خود را متواضع تا ہرگز از ما غافل نباشی چہ کسی کہ غافل شد از من
باک ندارم در ہر وادی کہ خواہم اورا ہلاک کنم قول ہشتاد وپنجم قال اللہ تعالی یا احمد صلی اللہ علیہ والہ
وسلم استعمل عقلک قبل ان یذہب فمن استعمل عقلہ لا یخطئ ولا یطغی واعمل بعلمک الذی عملتک
حتی اجمع لک علم الاولین والآخرین ثم اختم علی قلبک من المعرفۃ وما لا یقدر علی وصفہا
الواصفون واجعل معلما حیث توجہت واسالک بخیر وارشدک الی طریق من طرائق
العارفین واقویک علی العبادۃ واحیہا الیک واغنیک علیہا حتی لا تکون شیٔ احب الیک من العبادۃ
یعنی خطاب مستطاب از رب وہاب با پیغمبر کمالات الکتاب صلے اللہ علیہ والہ وسلم وارد شد کہ اے ستودہ
صفات استعمال کن عقل خود را پیش از انکہ برود وزایل شود این خطاب مرامت اوست یا خود او
از جہت ترقی چہ کسے کہ استعمال کند عقل را یا آنکہ ہر چیزے را وضع کند بموضع آن چیز ہیچ خطائے از و در
وجود نیاید وبے راہ نشود وعمل کن موافق علمی کہ آموختم من ترا علم معرفت کثرت ووحدت وجامعیت ہر دو
در مرتبہ وحدیت تا آنکہ جمع کنم علم پیشینیان وپس آیندگان پس بنگارم من در دل تو نقش معرفتی کہ واصفان
وصف اورا نتوانند کرد ومی گردانم ترا معلم ہر جا کہ روی آری وبنمایم ترا راہ راست وقوی کنم ترا بر عبادت
ومحبوب گردانم آن عبادت را بسوی تو ویاری دہم ترا وتوفیق بخشم در ان عبادت تا آنکہ نباشد ہیچ شئے
محبوب تر بسوی تو از عبادت کہ مرتبہ نہایت عرفانست النہایۃ الرجوع الی البدایۃ قول ہشتاد وششم
قال اللہ تعالی یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام ان احببت ان تجد حلاوۃ الایمان فجوع نفسک
والزم لسانک الصمت والزم نفسک خشیۃ وخوفا یتمثل ابدا والزم نفسک تعبا لا تستریح فان
فعلت ذلک فلعلک تسلم وان لم تفعل ذلک فانت من الہالکین یعنی خطاب از رب وہاب
جل ذکرہ دررسید کہ ای ستودہ صفات اگر خواہی کہ بیابے حلاوت ایمان را پس گرسنہ دار نفس خود را
ولازم کن زبان بخاموشی وہمیشہ لازم کن نفس خود را ترس وخشیت ولازم کن نفس خود را مشقت کہ ہرگز راحت
واستراحت نگیرد پس اگر این فعل را کردی شاید سلامت مانی واگر ازین چیزہا نکنی پس تو از ہالکان باشے

قول ہشتاد و ہفتم قال اللہ تعالی یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام وعزتی وجلالی ما اول عبادۃ العباد
وتوبتہم الا الصوم والجوع وطول الصمت والانفراد من الناس وان اول المعصیۃ التی
یفعلہا العبد بشبع البطن وفتح اللسان فیما لا یعنیہ ومخالطۃ المخلوقین باھوائہم
خطاب مستطاب از رب وہاب باپیغمبر فضیلت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در رسید کہ ای ستودہ صفات
نیست اول عبادت بندگان وتوبہ ایشان مگر گرسنگی وروزہ داشتن وخاموشی دراز ویگانہ بودن از
مردمان واول گناہی کہ در وجود آید از بندہ سیری شکم ست وزبان کشادن در لایعنی ومخالطت بمردمان
بموافق دلہای ایشان **قول ہشتاد وہشتم** قال اللہ تعالی یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام ان العبد
اذا جاع نفسہ وحفظ لسانہ وبطنہ اعلمہ الحکمۃ وان کان کافرا یکون حکمتہ حجۃ علیہ ووبالا ووزرا
وان کان مؤمنا یکون حکمتہ لہ نورا وبرہانا وشفاعۃ ورحمۃ فیعلم مالم یکن یعلم ویبصر مالم
یبصر فاول ما یبصر عیوب نفسہ حتی یشتغل بہا عن عیوب الناس وابصرہ دقائق العلم حتی
لا یدخل علیہ الشیطان من موضع وابصرہ حیل الشیطان وحیل نفسہ حتی لا یجد النفس علیہ سبیل
خطاب مستطاب از رب وہاب جل ذکرہ در رسید کہ ای ستودہ صفات بدرستی کہ ہر بندۂ کہ نفس خود را گرسنگی
دارد وزبان خود را از گفتن لایعنی وخوردن حرام نگاہدارد بیاموزم آن بندہ را حکمت اگرچہ کافر باشد وگرسنگی
وغیرہ مر او را حجت ووبال گردانم واگر مومن باشد گرسنگی وغیرہ مر او را نور وبرہان وحکمت وشفاعت
ورحمت باشد پس میداند بکشف قلوب انچہ ندانستہ بود وبہ بیند انچہ ندانستہ بود واول چیزے کہ می بیند عیوب
نفس خود ست تا آنکہ باز ماند از عیوب غیر خود وبینا گرداند گرسنگی بر دقایق علوم بمرتبہ رسد کہ شیطان بروظفر نیابد
وبیند حیلہای شیطان وحیلہای نفس تا آنکہ نیابد نفس وشیطان باو راہ **قول ہشتاد ونہم** قال اللہ تعالی
یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام لیس شیٔ من العبادۃ احب الی من الصمت والصوم من صام ولم یحفظ
لسانہ کان کمن قام ولم یقرأ فی الصلوۃ شیئا فاعطیہ اجر القائمین ولا اعطیہ اجر العابدین
خطاب مستطاب در رسید کہ ای ستودہ صفات نیست ہیچ عبادتے از عبادتہا دوستر نزد من از خاموشی زبان
وگرسنگی زبان بروزہ چہ زبان پادشاہ ہمہ اعضاست اگر او در فساد آید ہمہ اعضا تابع او شوند تا سلف
گفتہ اند کہ اگر تو در طاعت سستی یابی در رزق تنگی یابی بدانکہ آن در سخن گفتن لایعنی پیدا شدہ است چہ زیرا کہ
کسے کہ روزہ دارد وزبان نگاہ ندارد مثل کسے کہ ہمہ شب قیام نماید وورد ہیچ از کلام اللہ نخواند در نماز پس
میدہم او را اجر قایمان ونمیدہم اجر عابدان **قول نودم** قال اللہ تعالی یا احمد علیہ الصلوۃ والسلام ہل
تدری متی یکون العبد عابدا قال لا یا رب قال اذا اجتمع فیہ سبع خصال ورع یحجزہ عن الحرام

وصمت یکفه عما لا یعنیه وخوف یزداد کل یوم فی بکائه وحیاء یستحی حق الحیاء وکل ما لا بد منه
وبغض الدنیا لبغضی لها وحب الآخرة والاخیار لحبی یا همه خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات میدانی
که بنده را کی عابد توان گفت فرمودند که خداوندا نمیدانم گفت وقتی که در بنده هفت خصلت جمع شود عابد
توان گفت اول ایکی ورع که باز دارد خود را از جمله حرام دوم خاموشی که باز دارد خود را از گفتن لایعنی سوم
خوف که زیاده می کند هر روز بنده را گریه چهارم شرم وحیا که باز دارد از گناه پنجم قوت ناچار از برای عبادت،
ششم دشمن داشتن دنیا را از جهت دشمنی من با و هفتم دوست داشتن صالحان را از جهت دوستی من با ایشان
نه از جهت طبع ونفس خویش **قول نود ویکم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام لیس من قال انی احب الله
من احبنی ویحبنی یاکل قوة ویلبس دونا وینام سجودا ویطیل قیاما ویلزم صمتا ویتوکل علی ویبکی کثیرا
ویقل ضحکا ویخالف هواه ویتخذ المسجد بیتا والعلم صاحبا والزهد جلیسا والعلماء احبابا والفقراء
رفقا ویطلب رضائی ویفر من سخطی ویهرب من المخلوقین هربا ویفر من المعاصی فرارا ویشتغل بذکری
اشتغالا ویکثر التسبیح دائما فیکون بالوعد صادقا وبالعهد وافیا یکون وقلبه طاهرا وفی الصلوة زاکیا
الی الصلوة مجتهدا وفیما عندی من الثواب راغبا ومن العذاب مشفقا وللاحباء قریبا وجلیسا
یعنی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات نیست کسی که بزبان گفت من خدای تعالی را
دوست میدارم در حقیقت او مرا دوست داشتنی نیست بر دوستی خدای تعالی حجتی و دلیلی باید که دعوی
بی حجت مسموع نیست وحجت آن ست که می خورد از طعام مقدار قوت ومی پوشد بغیر فخر وخواب او نماز بود و
قیام او دراز بود وخاموشی لازم خویش دارد وتوکل کند بر من وگریه کند بسیار ومیخندد اندک ومخالف هوای
نفس خود باشد ومی گیرد مسجد را خانه خود وعلم با عمل یار خود سازد وزهد را همنشین خود کند وعلما با دوستی پذیرد
وفقرا را برفیقی خویش گیرد وهمیشه رضای مرا طالب باشد وبگریزد از سخط من وگریزان باشد از مخلوقان
گریختنی واز معاصی هم گریزد وبجد اجتهاد ودیگر بذکر من مشغول باشد وتسبیح مرا همیشه بسیار گوید ومرا بپاکی
یاد کند وبوعده خود صادق باشد ودل او پاک باشد در نماز از خطرات ودر فرائض خداوند مجتهد باسعی بود
وانچه نزد من ست از نیکی با او راغب وطالب باشد واز عذاب خدای تعالی ترسناک باشد وبدوستان
پیوسته وهمنشین باشد **قول نود ودوم** قال الله تعالی یا احمد علیه الصلوة والسلام لو صلی العبد
صلوة اهل السماء والارض وصام صیام اهل السماء والارض ویطوی الطعام
مثل الملائکة ویلبس لباس العاری ثم اری فی قلبه ذرة من حب الدنیا وریاستها
او حلیها او زینها ولا یجاورنی فی داری ولانزعن عن قلبه محبتی ولاظلمن قلبه حتی ینسانی

ولا ذیقه حلاوة محبتی والسلام علیك ورحمتی الحمد لله رب العالمین اکمل الحمد علی کل حال والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین کلما ذکره الذاکرون وکلما ذکره الغافلون رضی الله تعالی عن جمیع المسلمین یعنی خطاب مستطاب در رسید که ای ستوده صفات اگر مرد نماز می گذارد مانند نماز فرشتگان آسمان وزمین وخوردگی طی کند واصلا نخورد چون ملائکه وجامه پوشد مانند برهنه یعنی عورت را پوشد و باقی برهنه باشد بس تمام مجاهده وریاضت ست اگرمن در دل آن بنده ذره از محبت دنیا بینم هر آینه دور سازم از دل او محبت خود را ودل او را تاریک گردانم تا مرا فراموش کند ونچشانیم او را شیرینی محبت خود سلامتی برتو باد ای برگزیدهٔ خلق جمیع مجاهد ثابت ست مرخدای را ودرود برپیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم وآل واصحاب او باد رضی الله عنهم **قول** نود وسوم حق تعالی گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام تفکر کردن یک ساعت بهترست از عبادت پریان و آدمیان و تفکر بر چهار نوع ست یک تفکرست که وی را هیچ ثواب ندهم ویک تفکرست که وی را یک ساله ثواب بدهم ویک تفکرست که او را هفتاد ساله ثواب بدهم ویک تفکرست که ثواب او را بجز خدای تعالی کسے نداند اما اول آن تفکری که او را ثواب ندهم آن ست که تفکر دنیا کند که از کجا آرم وچگونه بخورم وآن تفکر که وی را یک ساله ثواب بدهم آن تفکر مرگ ست گوید که پدرم و مادرم بمردند ومرا نیز این راه درپیش ست وآن تفکر که هفتاد ساله ثواب بدهم آنکه از گناهان گذشته خود یاد کند وفکر کند وتوبه کند وآن تفکر که ثواب او را جز من کسے نداند آن ست که یک نفس با یاد من مشغول باشد **بیت** هزاران بحر پر اسرار کامل ٭ بیکدم میتوانی کرد حاصل ٭ چنانکه متفکران را ستوده ام الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموٰت والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار یا محمد علیه الصلوة والسلام تفکر کردن بسیار ودوستی عبادت ست چه کسے بود که عبادت کند مرا وتفکر بنود تا عبادت او درست باشد از حق سبحانه و تعالے من طلبنی وجدنی ومن عرفنی احبنی ومن احبنی عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلته ومن قتلته فانا دیته یعنی ای محمد علیه الصلوة والسلام هر که طلب کند مرا من که خداوندم باید که مرا دوست دارد وهر که دوست دارد مرا عاشق ست مرا منکه خداوندم نیز بر و عاشق شوم وهر که را عاشق شوم او را بکشم در عشق خود وهر که را بکشم منکه خداوندم خون بهای اوشنم

رباعی گر گشته شوم بتیغ جانان غم نیست	در مرده شوم در هوسش ماتم نیست	گر جامهٔ خلق برگشتند از بر من
تشریف خدائے خدایم کم نیست	گر گشتهٔ خلق را دیت دینارست	بر گشتهٔ دوست دیت دیدارست

یا محمد علیہ الصلوة والسلام انا جلیس من ذکرنی ای محمد علیہ الصلوة والسلام من قرین
وہمنشین آنم کہ مرا بپاکی یاد کند رباعی خواہی کہ ہمنشین تو گردد خدای ما ہ پیباش ہردمی تو بیاد خدای ما ہ
مسکین وعاجزیم وفقیریم وناتوان ہ راہی بما نما کہ توئی رہنمای ما ہ قول نود وچہارم حق سبحانہ وتعالی فرمود
کہ یا محمد علیہ الصلوة والسلام موسے علیہ السلام بر بالاے کوہ طور مناجات کرد کہ الٰہی امت محمد علیہ الصلوة و
السلام را کدام ماہ خواہی داد گفتم کہ ایشان را ماہ مبارک رمضان خواہم داد موسی علیہ السلام گفت
الٰہی ماہ رمضان را چہ فضیلت ست گفتم فضل ماہ رمضان بر دیگر ماہ ہا مثل فضل من ست بر بندگان ہر کہ
یک روزۂ او را دارد ثواب عبادت آدمیان و پریان در نامۂ اعمال او خواہم نوشت موسے علیہ السلام
گفت الٰہی مرا از امت او گردان حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ باز ندا از رب جلیل در رسید
یا محمد علیہ الصلوة والسلام انعام واکرام من در بارۂ امت خود مشاہد فرمایے کہ چہ فضیلتے دادہ ام یا محمد
علیہ الصلوة والسلام چون الواح توریت بموسی علیہ السلام انعام فرمودم موسی علیہ السلام بمطالعۂ آن
استعداد یافت مناجات کرد کہ الٰہی در الواح توریت ذکر امتے یافتم کہ بہترین امم باشند وامر معروف
ونہی منکر بجا آرند ایشان را امت من گردان گفتم ایشان امت محمد علیہ السلام اند باز گفت یا رب
در توریت ذکر امتے یافتم کہ ایشان را بتقوی وعبادت ستودہ ومتقی وعابد خواندہ ایشان را امت من
گردان گفتم یا موسے ایشان ہم امت محمد علیہ السلام اند باز موسی علیہ السلام گفت یا رب در توریت ذکر
امتے یافتم کہ آخر بیرون آیند در دنیا اول درآیند در بہشت ایشان را امت من گردان گفتم آنہم امت
محمد علیہ السلام اند باز موسی علیہ السلام گفت یا رب در توریت ذکر امتے یافتم کہ صدقات خود بگیرند وبآن
مامور باشند آنہا را امت من گردان فرمودم آنہمہ امتان محمد علیہ السلام اند باز موسی علیہ السلام مناجات
کرد کہ یا رب در توریت ذکر امتے یافتم کہ کتابہا وصحیفہای ایشان در سینۂ ایشان یعنی شرائع واحکام
منزلہ را مستحضر باشند ایشان را امت من گردان فرمودم آنہمہ امت محمد علیہ السلام اند باز مناجات کرد
کہ الٰہی در توریت ذکر امتے یافتم کہ ایشان را بیامرزی پیش از آنکہ استغفار کنند ومطلوب ایشان کرم
فرمای پیش از انکہ از تو طلبند ایشان را امت من گردان فرمودم کہ آنہمہ امت محمد علیہ السلام اند باز
موسی علیہ السلام مناجات کرد کہ الٰہی در توریت ذکر امتے یافتم کہ بہشت حرام ست بر ہمہ انبیا تا مادامی
کہ ندرایند پیغمبر ایشان وحرام باشد بہشت بر ہمہ امم تا مادامی کہ ندرایند آن امتان ایشان را از امت من
گردان فرمودم آنہمہ امت محمد علیہ السلام اند باز موسی علیہ السلام مناجات کرد کہ یا رب در توریت ذکر امتی
یافتم کہ امت مرحومہ گویند ایشان را بکدام نیک بخت ارزانی خواہی داشت فرمودم آنہمہ امت محمد

علیه السلام اند که ادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله یعنی در بهشت درآیند بمجرد کلمه گفتن اگرچندی که عمل
دیگر نداشته باشند باز موسی علیه السلام گفت الٰهی در توریت ذکر امتے یافتم که باندک راضی باشند
و راضی تو از ایشان باندک عمل ایشان را بکدام دوست خود کرم فرمای فرمودم که آنهمه امت محمد علیه السلام
اند باز موسے علیه السلام مناجات کرد که یارب در توریت ذکر امتے یافتم که در روز قیامت روهای
ایشان سفید و نورانی محشور گردانی ایشان را امت من گردان فرمودم امت محمد علیه السلام اند باز موسی
علیه السلام گفت الٰهی در توریت ذکر امتے یافتم که چون از ایشان یکی نیکی اندیشد ونکند نیکی نویسی و زیاده
نیز بکنی تا بمقصد رسانی و اگر بدی اندیشد ونکند بروی هیچ ننویسی و اگر بدی را ترک کند بروی حسنه نویسی
ایشان کیان باشند گفتم ایشان امت محمد علیه السلام اند باز موسی علیه السلام مناجات کرد که یارب در
توریت ذکر امتے یافتم در هر روزی پنج نوبت نماز می گذارند در پنج ساعت تو از برای ایشان درهای
آسمان بگشای و بر ایشان انزال رحمت فرمای ایشان کیانند فرمودم که امت محمد علیه السلام اند چون
دو رکعت نماز که در بامداد گذارند بیامرزم هر گناهی که دران شبانه روزی کرده باشند چون چهار رکعت نماز
ظهر گذارند باول رکعت مغفرت نثار ایشان کنم و در دوم رکعت میزان حسنات ایشان را گران گردانم و در
سوم رکعت فرشتگان را موکل گردانم تا تسبیح گویند از برای ایشان و آمرزش بخواهند و در چهارم رکعت
درهای آسمان بگشایم و حوران جنت را بر ایشان مژده گو گردانم و در روز قیامت رفیق ایشان گردانم و
یا موسی علیه السلام چهار رکعت دیگر که احمد علیه السلام و امت او گذارند آن نماز عصر ست نماند هیچ فرشته که
از برای او استغفار نکند یا موسی علیه السلام سه رکعت نماز دیگر که احمد علیه السلام و امت او گذارند در غروب
درهای آسمان را بگشایم و هیچ حاجت از من نخواهند مگر حاجت ایشان را بر آرم یا موسے علیه السلام چهار
رکعت دیگر نیز در وقت خفتن او و امت او نمایند و آن نماز عشا ست از گناهان چنان پاک شوند که گویا که از مادر
اکنون متولد گشته اند یا موسی علیه السلام چون احمد علیه السلام و امت او وضو سازند بهر قطرهٔ آبے که از اعضای
ایشان میچکد بهشتے کرامت کنم که عرض او چون عرض آسمان و زمین باشد یا موسے علیه السلام احمد
علیه السلام و امت او در سالی یکماه روزه دارند و بروزه هر روزهٔ ایشان شهری در بهشت عطا فرمایم و بهر
نافلهٔ که دران ماه نمایند ثواب عظیم دهم و شبی را از برای ایشان ودیعت نهادم که آن را لیلة القدر نامند
و هر که دران شب یک بار استغفار کند از روے صدق و ندامت او را اجر شهیدان کرامت کنم یا موسی
علیه السلام روزهٔ ماه رمضان بامت محمد علیه السلام فرض گردانیدم چون روز قیامت شود اگر ده ماه
روزه داشته باشد از جملهٔ محسنان باشد و اگر بست ماه روزه داشته باشد از جملهٔ شهیدان باشد یا موسی

علیہ السلام امر کنم حملہ عرش را در ماہ رمضان از عبادت خویش باایستند و بآمین گفتن دعاہای روزہ داران
مشغول شوند کہ من بر ذات خویش چنین امر کردہ ام کہ دعای روزہ داران رد نکنم الہام نمایم کہ اطباق سماوات
وارضین وجبال وطیور ووحوش ودواب کہ آمرزش خواہند از برای روزہ داران رمضان یا موسیٰ
علیہ السلام مؤمنان را بگوی کہ چون مرا بخوانند بخیلے نسبت نکنند چون بالفور مقصود ایشان نرسانم میدانند
کہ من بخیل را دشمن میدارم ہرچہ ما یحتاج باشد از برای ایشان آفریدہ ام ہرکہ از من حاجتی بخواہد وبداند کہ
من بر عطا و منع ایشان قادرم حاجت او را کفایت کنم وبیامرزم اگر حمد من گوید در وقت عطا و منع او را
در دار جماد ان ساکن گردانم واگر بندہ از من سوال نکند حساب را بر وی دشوار سازم واگر سوال وے
عطا کنم واو شکر نعمت من بجا نیارد بعذاب مبتلا گردانم یا موسیٰ علیہ السلام در امتان محمد علیہ السلام مردمان
باشند کہ بر بلندیہا بر آیند وبشہادت ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمداً عبدہ ورسولہ
آواز بر دارند ایشان را بمرد پیغمبران کرامت کنم موسیٰ علیہ السلام مناجات کرد کہ خداوندا در توریت چنین
دیدہ ام کہ لستے باشند کہ در ماہ رمضان روزہ دارند وہرچہ از ایشان در وجود آمدہ باشد بیامرزی ایشانرا
امت من گردان گفتم آنہا امت محمد علیہ السلام اند باز موسیٰ علیہ السلام مناجات کرد کہ الٰہی زخصائص ماہ
رمضان شمۂ بیان فرمای جواب دادم کہ رمضان ماہی ست کہ از برای خود اختیار کردہ ام کہ در ان ماہ
بمحمد علیہ الصلوٰۃ والسلام وامت او عطاہا کرامت کنم ودر ان ماہ آسمان را اجازت دہم کہ تا ایشان را
شفاعت کند وزمین را اذن دہم تا کہ ایشان را بشفاعت مبادرت نماید وملائکہ را اختیار دہم کہ اوقات
بشفاعت ایشان مصروف دارد باز موسیٰ علیہ السلام مناجات کرد کہ الٰہی در توریت ذکر لستے یافتم کہ
زیارت بیت الحرام بجای آرند نالہ وزاری بر دارند چنانکہ زمین از گریہ ایشان در جوش آید ایشان را
امت من گردان فرمودم کہ امت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام اند باز موسیٰ علیہ السلام گفت کہ یارب چون این
عمل بتقدیم رسانند با ایشان چہ معاملہ می کنی فرمودم کہ ایشان را آمرزیدہ گردانم **قول نود وپنجم** از کتاب
معارج النبوت آوردہ است کہ در تفسیر سورۂ والضحیٰ ایراد این نمودہ اند کہ حضرت رسالت پناہی صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ از حق تعالیٰ چند چیز پرسیدم وجواب آن شنیدم از پرسیدن آن پشیمان
شدم اول آنکہ گفتم الٰہی جبرئیل علیہ السلام را ششصد ہزار پر دادی ومرا چہ دادی فرمود کہ ای محمد
علیہ الصلوٰۃ والسلام ترا ششصد ہزار تار گیسو دادم ای محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام یکتار موے تو بہ نزد من
دوستر ست از ششصد ہزار پر جبرئیل وبہر تار موے تو در روز قیامت صد ہزار عاصی را از آتش دوزخ
آزاد کنم ای محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام چون جبرئیل علیہ السلام پر خود را بکشاید قاف تا قاف عالم را بگیرد

چون تو گیسوی شفاعت را بر دست نهی اگر قاف تا قاف گناه امت تو باشد همه را در کار تو بخشم **بیت**
چون تو گیسوی شفاعت بنهی بر کف دست ٭ من بیک موی تو بخشم بجهان هر چه که هست ٭ **قول نود و**
ششم باز گفتم خداوندا پدرم آدم علیه السلام را مسجود ملائکه گردانیدی و مرا در برابر آن چه دادی فرمود که
ای محمد علیه السلام آن سجود نیز از برای تو بود که نور تو در پیشانی او نهاده بودم باز گفتم الٰهی آدم علیه السلام
را در بهشت درآوردی مرا در برابر آن چه کرامت نمودی ندا در رسید که آدم علیه السلام را در بهشت
درآوردم باز بیرون آوردم اما ترا و امت ترا چنان در بهشت درآرم که هرگز بیرون نه برآرم باز گفتم
خداوندا آدم علیه السلام را بید قدرت خود آفریدی و ملائکه را بسجده امر کردی خطاب آمد که یا محمد
علیه السلام با تو بهتر ازان بیش بردم و آن آن ست که نام ترا با نام خود در عرش ثبت کردم پیش ازانکه
آدم را بیافریدم بدو هزار سال ملائکه را با تو شناسا کردم و هنوز از آدم نام و نشان نبود که نام ترا بر ابواب
سماوات و سرادق حجب و ایوان و ابواب جنان و قصور و اشجار نوشتم و در تمامی جنت چیزے نیست
مگر بر وے نوشته ام که لا اله الا الله محمد رسول الله این مرتبه ترا رفیع ترست از آدم علیه السلام چون
آدم علیه السلام از بهشت بدنیا آمد دو چیز با خود همراه آورد یکی عصای موسی علیه السلام دوم خاتم سلیمان علیه السلام
ازین ها کدام را میخواهی گفتم خداوندا ارزقنی عینین هطالتین دو چشم گریان می خواهم که از حساب
خشک چشمان خود بگریم انگشتری و عصا بچه کار آید میخواهم که امت مرا در وقت ملک الموت آسان کنے
سوال و جواب و هول روز قیامت و میزان و صراط آسان شود و رضامندی محبوب خود روزی گردانی دیدار
بیچون و بیچگونه خود نمائے ندا در رسید که اے محمد علیه الصلوٰة والسلام انچه تو می خواهی آن کنم
قول نود و هفتم باز گفتم الٰهی ادریس علیه السلام را بمقام اعلیٰ برآوردی ندا آمد که با تو بهتر ازان بیش بردم
و ترا بر عرش برآوردم و تر املهم بحمد و ثنای خود گردانیدم و حوایج تو و امت تو مقضی ساختم و عذاب و شداید در
ایام حیات از امت تو بر داشتم پس این دولت ترا بهتر ازانکه با دریس علیه السلام مسلم داشتم و دیگر آنکه او را
بتن برداشتم و ترا بدکروس فعنالك ذكرك دیگر آنکه او تا مرگ را نچشید در بهشت عنبر سرشت نیامد و تو در بهشت
درآمدی بے آنکه مرگ را نچشی و دیدار دیدی پیش ازانکه چشم بر نهی و بکشائی **نظم**

چشم بکشای که دیدار خدا جلوه نمود
تا ابد هر نفسم مستی دیگر افزود
دل چو آئینهٔ حق آمد و صیقل می عشق
آن زهر نگی جام ست که شد سرخ و کبود

دیده شو یکسر و بربند در گفت و شنود
یارب این مستی من از مے بزم الست است
ای خوش آن دل که می عشق غبارش بزدود
در پس پرده همید او خبر از من و ما

ساقی عشق مرا روز ازل باده چشاند
یا نه هر لحظه بمن بادهٔ دیگر بنمود
باده صاف ست مپندار که رنگین شده است
من و ما رفت همو ماند چو برقع بکشود

اول و آخر همه ظاهر و باطن همه اوست	که همو بود و همو هست همو خواهد بود	عکس رخسارهٔ ساقی بنمود از رخ جام
هوش و آرام زمستان می عشق ربود	هر دلی کز ظلمات بشری گشت خلاص	عکس انوار خدا بود در و هر چه نمود
عشق در دار بقا ز ذوالم روزنه	تا که در تافت بقصر عدمم نور وجود	ذرهٔ هستی من از پی خورشید ازل
کرد ازین روزنه کن فیکون میل صعود	هر چه در بان قدم پردهٔ امکان برداشت	شد نهان غیب شهادت همه در بحر شهود
عشق بی پرده همی جست معین بارخ دوست	پیش از ان کز من و تو نام و نشان هیچ نبود	**قول نود و هشتم** باز گفتم خداوندا

نوح علیه السلام را کشتی ذات الواح دو سر دادی مرا و امت مرا چه دادی فرمود که ترا براق دادم که در یک شب از مشرق تا بمغرب و از فرش تا بعرش جمله را طواف نمودی و امت ترا مسجدها دادم که چون روز قیامت شود و دریای آتش در موج در آید امتان ترا دران مسجدها در آرم و مساجد را چون کشتی بر روی دریای دوزخ بران تلاطم امواج ابتلا بر مثال برق خاطف بگذرانم که هیچ آفت بامت تو نرسد **قول نود و نهم** فرمودند حضرت علیه الصلوة و السلام باز گفتم الٰهی ابراهیم علیه السلام را از آتش نمرود بسلامت نگاهداشتی و آتش نمرود را بر وی گلستان کردی و او را خلیل خود خواندی فرمود که آتش دوزخ را بر تو سالم کردم و ترا حبیب خود خواندم و دیگر آنکه بعد از انکه ابراهیم علیه السلام را اوج طاعت و ذروه عبادت مستند گشته بود بکمال مرتبهٔ نبوت رسید قال جل ذکره و ابراهیم الذی وفّٰی و امت ترا بعد از ارتکاب معصیت و زلت بمرتبه خلت رسانیدم ان الله یحب المطهرین **بیت** با گنهگاران بگو مانند از آزار دل ؎ من وفای دوست را در رے وفائی یافتم ؎ **قول صدم** باز گفتم الٰهی اسمٰعیل علیه السلام را زمزم دادی گفت ترا کوثر دادم گفتم اسمٰعیل علیه السلام را فدا فرستادی گفت جهودان و ترسایان را در روز قیامت فدای امت تو بدوزخ فرستم **قول صد و یکم** باز گفتم الٰهی صالح علیه السلام را ناقه دادی فرمود ترا مدینه دادم و ترا در دل امتان محبت دادم و باز ترا بقرآن و برهان مکرم گردانیدم این ترا بهتر از ناقه که بصالح علیه السلام دادم **قول صد و دوم** باز گفتم الٰهی لوط علیه السلام را دران شب تاریک از فسقه قوم او نجات دادی فرمود که ترا دران شب تار دران تاریکی غار از فجره قوم تو بهتر ازان نجات ارزانی فرمودم **قول صد و سوم** باز گفتم الٰهی هود علیه السلام را بادی فرستادی که کافران را بهلاکت میرسانید و مومنان را سبب راحت بود فرمود که ترا بهتر ازان ست که چون روز قیامت شود خلایق بر پل صراط شوند بادی از قعر دوزخ بوزانم تا بیگانه را بدوزخ اندازد و امت ترا مدد کرده از آتش دوزخ گذراند **قول صد و چهارم** فرمودند باز گفتم موسی علیه السلام را کلیم خود گردانیدی فرمود که کلمت بموسٰی علی الطور و کلمتک علی بساط النور با موسٰی علیه السلام در کوه طور سخن گفتم و با تو در بساط نور راز در میان آوردم

گفتم یا موسی علیه السلام توریت دادی فرمود که ترا آیة الکرسی دادم باز گفتم آلهی موسی علیه السلام را با قوم
او از رود نیل گذرانیدی چنانکه قدم ایشان ترنشد فرمود که در روز قیامت امت ترا از دوزخ چنان گذرانم
که دامن ترایشان خشک نشود باز گفتم خداوندا موسی علیه السلام را عصای دادی که چندین سحر را نابود
گردانید فرمود که ترا شفاعتے دادم فردای قیامت گناه چندین هزار امت را معدوم گرداند باز گفتم موسی
علیه السلام را سنگی دادی که دوازده چشمه ازو در وقت حاجت منفجر گشتے فرمود که فردای قیامت چندین هزار
هزار عاصی خشک لب از گور برخاسته و تشنگی قیامت ایشان را دریافته و ترا از کوثر بقدحهای چون ستاره
آب شیرین و خمر و عسل بهشتی کرامت کنم که امت تو سیراب گشته برآسایند این ترا بهتر ست ازانکه بموسی
علیه السلام دادم **قول صد و پنجم** باز گفتم آلهی داؤد علیه السلام را زبور دادی گفت ترا سورهٔ انعام دادم
باز گفتم آهن را بدست داؤد علیه السلام موم ساختی گفت اے محمد علیه السلام اگرچه آهن را بدست داؤد
علیه السلام نرم ساختم ترا برحمت بر خلائق نرم گردانیدم باز گفتم داؤد علیه السلام را خلیفه روی زمین خواندی
قوله تعالی یاداؤد انا جعلناك خلیفة فی الارض فرمود که ترا نیز باین خلعت مشرف گردانیدم وَجَعلکم
خلٰئف الارض **قول صد و ششم** باز گفتم آلهی سلیمان علیه السلام را ملک عظیم دادی فرمود که ترا مملکت
جنت دادم تا در بهشت ترجمان بهشتیان تو باشی هرگاه که حاجت یکی از اهل بهشت را بر آرم هفتاد حاجت
تو و امت ترا برآورده باشم باز گفتم باد را مسخر سلیمان علیه السلام کردی در شبانه روزی یک ماهه راه
میرفت فرمود که ترا کمتر از طرفة العین بر دوش ملک مقرب نهاده صد هزار ساله راه آوردم و همه را مرکب
تو گردانیدم این ترا بهتر باشد ازانکه بسلیمان علیه السلام داده ام **قول صد و هفتم** باز گفتم خداوندا یونس
علیه السلام را از ظلمات ثلاث خلاص کردی فرمود که ترا نیز از ظلمت قبر و قیامت نجات دادم گفتم آلهی خضر
علیه السلام را چشمهٔ آب حیات دادی فرمود که ترا چشمه سلسبیل کرامت کنم **قول صد و هشتم** باز گفتم آلهی عیسی
علیه السلام را مائده دادی فرمود که مائدهٔ کرامت را از برای تو در قیامت ذخیره نهادم باز گفتم آلهی عیسے
علیه السلام را باسمان برآوردی فرمود که نام ترا بر رُوس اشهاد برآوردم تا در هر روزی پنج بار ندا می کنند
که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله **قول صد و نهم** باز گفتم آلهی
بنی اسرائیل را من وسلوی دادی و از برای ایشان ابر سایه بان فرستادی فرمود که از برای تو و امت
تو نعیم عقبی کرامت کردم و ایشان را بظل ممدود در بهشت مشرف گردانم و بسیار از بنی اسرائیل را مسخ کرده
خرس خوک گردانیدم و بوزنه کردم و امت ترا مسخ نکنم اگرچه از امت تو مثل اعمال ایشان در وجود آید
معاقب باشند در قیامت نه در دنیا **قول صد و دهم** بعده حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد

علیه الصلوة والسلام ترا مکرم گردانیدم بسوره که مثل آن در توریت وانجیل وکتب ما تقدم نیست و
آن فاتحة الکتاب ست هرکه آن را بخواند حرام گردانم تن او را از آتش دوزخ وتخفیف عذاب کنم از
پدر و مادرش **قول صد ویازدهم** فرمود حق سبحانه وتعالی که یا محمد علیه الصلوة والسلام روزی که یهودان
جمع شدند با یکدیگر مشورت کنند که از پیغمبر علیه الصلوة والسلام معجزه خواهیم طلبید هرچه در زمین خواهد بود
تواند نمود اما جادوی او را بر آسمان دست نباشد خاک بر دهان همه کافران بکردم آنگاه کافران
آمدند بگفتند اگر تو پیغمبر برحقی از تو معجزه خواهیم بگوی تا ماه دو نیم شود نیمی بر آسمان باشد ونیمی بر زمین
آید و باز این نیم بر آسمان رفته درست شود تا ما ایمان با تو ایمان آریم آنگاه ماه را گفتم دو نیم شو نیمی بر آسمان
باش نیمی بر زمین رو بس تو بانگشت شهادت اشارت کردی تا ماه دو نیم شد و نیمه بر آسمان بماند و نیمه
بر زمین آمده بر آستین تو در آمد بیرون رفت بعضے ایمان آوردند بعضے نه **قول صد ودوازدهم**
باز فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر بگفته مهتر عیسی علیه السلام مرده در سخن در آمد با تو سنگ
سخن گفت وبزغاله بریان با تو در سخن در آمد گفت لا تاکل منی فانی مسمومة یعنی ای پیغمبر خدای
از من مخور که بزهر آلوده ام **مثنوی** چون لب تو لقمه ز بزغاله کرد٭ لقمه بزیر لب تو ناله کرد٭ گفت که آلوده
زهرم مخور٭ گرچه بر و تلخی زهر این شکر٭ و کافران را فرمودم که با تو ایمان آوردند اگر شیث علیه السلام را
صحف دادم ترا قرآن دادم واز کافران خلاص نمودم و ترا رحمت خواه عالمیان کردم التحیات
دادم ونیز ماه رمضان ولیلة القدر روز عید ونماز و ترو روز جمعه که فاتحه همه کارهاست با تو دادم
و هیچ پیغمبران را نداده ام واگر امتان گنهگار تو درین روز توبه کنند قبول نمایم و بهترین امتان
امت ترا کردم و دیگر ای محمد علیه الصلوة والسلام کافران و منافقان بر عایشه رضی الله عنها تهمت
بدروغ کردند و تو دل از عایشه برکندی تا هفده آیه قرآن در باب پاکی عائشه رضی الله عنها با تو
فرستادم و امتان ترا ملکے دادم ملک سلیمان و یوسف علیهما السلام بملک ایشان نرسد اگرچه
سلیمان علیه السلام ملک لا ینبغی داشت امروز سلیمان علیه السلام کجاست و ملک او کجاست
ونگر یوسف علیه السلام را که ملک رب قد اتیتنی من الملک داشت امروز یوسف علیه السلام
کجاست و وفاے ملک باوی کجاست اما اے محمد علیه الصلوة والسلام امت تو وفادارند حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که الٰهی آن ملک کجاست فرمان شد که واذا رأیت ثم رأیت
نعیما وملکا کبیرا یعنی ایشان را در بهشت ملک کبیر دهم که ملک دنیا وما فیها بدان نرسد و زوال
نپذیرد و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام چون درباره امت خود این کرامت شنید شاد شد وشکر خداے

تعالی را بجای آورد و در مصباح العاشقین آورده است که حق تعالے گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام
روزی اہل ہژده ہزار عالم در قیامت حاضر آیند دران وقت ندا در دہیم که لایتکلمون الامن اذن
له الرحمن وقال صوابا وہیچ کس را مجال نطق نیست که بحضرت ما چیزے گوید سید اما ترا دران وقت رضا
دہیم که انچه مطلوب میخواہی بگوی وانچه دانی وانچه خواہی تا بدہیم دران روز قدر قیمت ترا پدید کنم قوله تعالی ولسوف
یعطیك ربك فترضی حق تعالی گفت سیدا در روز قیامت سرانجام کنم ترا چنان که خوشنود گردی از من
چون آدم علیه السلام را آفریدیم تو در صلب وی بودی چون نور تو در جبین آدم علیه السلام طالع شد ملائکه
سجده نمودند فسجد الملائکة کلهم اجمعون ورمز این کلام آن ست که سیدا چون از صلب آدم
انتقال کردی بصلب شیث علیه السلام رسیدی واز شیث علیه السلام بصلب نوح علیه السلام رسیدی
تا کشتی نوح علیه السلام را از غرق شدن نگاه داشتیم و تو در صلب ہر که بودی ما او را نبی گردانیدیم
وتونگری ومہتری قومی دادیم چون در صلب ابراہیم علیه السلام رسیدی او را از آتش نمرود خلاصی
دادیم وآتش را بروی گلزار کردیم وسلامت داشتیم که قلنا یانار کونی بردا وسلاما علی ابراہیم سیدا
چون تو در صلب اسمعیل علیه السلام رسیدی ما او را از ذبح کردن نگاه داشتیم وفدای او گوسفندی از بہشت
فرستادیم وفدیناه بذبح عظیم سیدا چون تو در صلب عبد الله رسیدی او را نیز از ذبح نگاه داشتیم وپنجصد
اشتر فدای او دادیم این ہمه از برکت تو بود چنانکه دعای عیسی علیه السلام را قبول کردیم و ہمچنین دعای
امتان ترا قبول کنم الم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك وزرك الذی انقض ظہرك یعنی سینه ترا بشگافتیم
ودل ترا از سینه بیرون کشیدیم واز غل غش واز حسد واز کینه پاک گردانیدیم وگنج محبت واسرار مودت
در دل تو نہادیم ودر لوامع الشموس تصنیف خواجه محمد ناگوری قدس الله سره مسطور ست که الله تعالی
گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام چون آدم علیه السلام را بیافریدیم واو را در بہشت بردم در عرش مجید
نوشته دید که لا اله الا الله محمد رسول الله آدم علیه السلام مناجات کرد که الٰہی محمد علیه السلام کیست
فرمان شد که یا آدم محمد علیه الصلوة والسلام حبیب من ست واو یکی از فرزندان تست گفت الٰہی مرا از
امت محمد علیه السلام گردان چون ابراہیم علیه السلام در صحف خود نوشته دید وصفت آن خواند گفت
الٰہی مرا امت محمد علیه الصلوة والسلام گردان چون موسی علیه السلام در توریت نوشته دید گفت الٰہی مرا
امت محمد علیه السلام گردان چون عیسے علیه السلام در انجیل نام تو نوشته دید گفت الٰہی مرا امت محمد علیه الصلوة
والسلام گردان چون حال چنین بود اکنون در حضرت ما چه گله می کنی تو ہنوز در عالم ظہور نیامده بودی
که مرا با تو محبت بود ہمه محب منند وتو محبوب منی در روز قیامت ہمه انبیا واولیا بسے من می نگرند

ومن مبوی تومی نگرم وہمہ بتان مکہ معظمہ سرنگون گردیدند وچہاردہ کنگرہ از قصر نوشیروان عادل افتاد گفتند
کہ پیغمبر آخر الزمان در وجود آمد چون حلیمہ ترا از مکہ بقبیلہ خود برد ما ابر را فرمودیم کہ بر سر تو سایہ انداز د تا گرمی
آفتاب با تو نرسد **قول صد و سیزدہم** در بیان فرض شدن نماز پنجگانہ وسی روز روزہ و یک حج
درینجا دو روایتست روایت اول نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آوردہ است
کہ چون اسرار فاوحی الی عبدہ ما اوحے درمیان آمد مہمات و حاجات کفایت شد خطاب آمد کہ یا محمد
علیہ الصلوۃ والسلام امشب آن شب ست کہ ہر چہ کسی از درگاہ ما خواہد بدوستی تو بدہیم یا محمد علیہ السلام
امشب آن شب ست کہ چیزے طلب کنی گفت الٰہی امت گنہگار دارم چنانکہ گناہان ایشان را بخشیدی
در قیامت نیز ایشان را جای در بہشت دہی ندا آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام ہر یک از امتان ترا در
بہشت چنان ملک دہم کہ در شمار نیاید اما ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام امتان خود را بگو کہ بشکرانہ این نعمت
آخرت نماز و روزہ و حج بگذارند کہ این زکوۃ زندگانی بہشت ست حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت کہ
خداوندا چند وقت نماز بگذارند و چند روز روزہ دارند و چند حج بکنند ندا در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام
تمام روز صد وقت نماز بگذارند و یک سال نہ ماہ روزہ دارند و ہر سالی یک حج بکنند چون این ندا بشنید
بگریست و گفت خداوندا امت من ضعیف اند تو آسان کن ندا آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام از برای امت
خود زاری مکن کہ ہر چہ تو بفرمائی آن کنم واز برای تو وامت تو ہر روزی پنجاہ وقت نماز و شش ماہ روزہ
و در دو سال یک حج فرمودم باز حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام در سجدہ شدند و گفتند خداوندا بر امت من
رحم کن ندا در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام سر از سجدہ بردار کہ قبول کردم در ہر روزی بست و پنج وقت
نماز و سہ ماہ روزہ در پنج سال یک حج فرض کردم حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام خاموش ماندند ہمچنان
ہفتاد بار خدای تعالے حکم کرد حضرت علیہ الصلوۃ والسلام ہر بار سجدہ می کردند و میگفتند کہ الٰہی آسان کن
بر امت من چون نوبت ہفتاد و سوال رسید فرمان در رسید کہ بامت تو در تمام روز پنج وقت نماز و در
سالی یکماہ روزہ و در تمامی عمر یک حج فرض گردانیدم اگر کسی از امت تو این قدر نکند گنہگار و عاصی باشد
حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این ندا بشنید شکر حق جل جلالہ بجا آوردند و شادمان شدند چنانچہ در
مسند ابوداؤد ابن عمر می گوید کہ نماز پنجاہ بود و غسل از جنابت ہفت بود حضرت رسول اللہ سوال کرد تا نماز
بہ پنج وقت آمد و غسل از جنابت یکنوبت شد و بروایت دوم آن ست در صحیح بخاری و مسلم و بروایت
مالک ابن صعصعہ وانس بن مالک رضہ وہما ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ثم فرضت علی خمسون
صلوۃ فی کل یوم ولیلۃ فرجعت فمررت علی موسیٰ علیہ السلام الی اخرہ روی القشیری ان النبی صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم قال انطلقت حتی کان بینی وبین اللہ تعالی قاب قوسین او ادنی ففرض علی خمسین صلوۃ کل یوم جئت فمررت علی موسی علیہ السلام الی اخرہ وفی النیشاپوری لما اراد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الرجوع فرض اللہ علیہ خمسین صلوۃ فما بلغ سادسہ الی اخرہ خلاصہ این روایت وغیرہا مما ورد فی المطولات والمختصرات راجع بآن ست کہ فرمود حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام چون بمقام قاب قوسین رسیدم نماز شہا دیدم خواستم کہ رجوع کنم خداوند سبحانہ وتعالے پنجاہ وقت نماز در شبانہ روزی بر من وامت من فرض گردانید در وقت مراجعت بموسے علیہ السلام رسیدم فقال ما فرض اللہ علیک ولامتک گفت ترا وامت ترا چہ فرمود گفتم پنجاہ وقت نماز گفت امت ترا طاقت این تکلیف نباشد من بنی اسرائیل را بسخت ترین علاجی پیش از تو آزمودم بازگرد وطلب تخفیف کن بازگشتم بہ پروردگار دہ نماز تخفیف نمود وفی بعض فرجعت فاتیت سدرۃ المنتھی فخررت ساجدا باز بمراجعت بموسی علیہ السلام رسیدم ہمان سخن باز گفت باز گردیدم دہ نماز دیگر تخفیف نمود چون باز بموسی علیہ السلام رسیدم باز ہمان سخن گفت باز گشتم تا کہ پنج وقت نماز بر من وامت من فرض گردانید چون باز بموسی علیہ السلام رسیدم گفت بچہ مامور شدی گفتم ہر روزی پنج وقت نماز گفت امت ترا طاقت این تکلیف نباشد باین پنج وقت نماز ہم کاہلی می کنند باز مراجعت نمائے و طلب تخفیف کن گفتم چندان سوال تخفیف نمودم کہ شرمسار شدم منقول ست از حضرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ کہ حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام ہر نوبت کہ از برای تخفیف نماز بازگشت دیدار خدای تعالی را دید اگر سوال کردہ شود کہ حکمت چہ بود کہ در شب معراج موسی علیہ السلام با رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سخن گفت از برای طلب تخفیف نماز وپیغمبر دیگر نگفت جواب آن ست کہ موسے صاحب مناجات بود در دنیا وطن وی چنان بود کہ مرتبہ کسے بلند تر از مرتبہ او نیست ومعراج کسے ورای معراج او نیست معراج او بطور بود ومعراج رسول علیہ الصلوۃ والسلام تا بساط نور وموسے علیہ السلام را چہل روز روزہ فرمودند چون بحضرت باری تعالی بمناجات رسید وحاضر شد ملتمسات او بعضی باجابت مقرون داشتند وبعضے رانہ ورسول علیہ الصلوۃ والسلام کہ او را خواب آلود بجناب قدس بردند در یک لحظہ چندین بار تخفیف نماز خواست ہمہ را باجابت مقرون گردانید تا موسٰی علیہ السلام را معلوم گردد کہ شرف ورتبت رسول علیہ الصلوۃ والسلام چہ مقدار ست استغفار کند از ان سخن کہ گفتہ است **قول صد وچہاردہم** از انیس الواعظین منقول ست کہ چون رسول علیہ الصلوۃ والسلام را بمعراج بردند بعضے را در دوزخ دید کہ عذاب می کنند خواست کہ تا شفاعت کند جبرئیل علیہ السلام گفت شفاعت مکن کہ ایشان بے ایمان

رفته اند ورسول علیه الصلوة والسلام غمناک شد چون در محل مناجات رفت فرمان شد که یا احمد
علیه الصلوة والسلام چرا غمناکی گفت من هنوز حیات هستم که امت من بی ایمان میروند حق تعالی گفت یا
احمد علیه السلام هرکه از امت تو شکر نعمت ایمان نگذارد ایمان از وی سلب کنم حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام غمناک شد فرمان آمد که یا احمد علیه السلام بگوی امت خود را تا بگذارند بعد از نماز ظهر دو رکعت
نماز ومرا باین تسبیح بستانند تسبیح این ست سبحان من لم یزل کان کما هو الان سبحان من لم یزل
کون کما کان کما هو الان سبحان من لا یضر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحد وقت لاکوان
سبحان الدائم القائم سبحان یحیی الذی لا یموت سبحان الذی یمیت الخلائق وهو حیّ
لا یموت ابدًا سبحان الاول المبدئ سبحان المعطی المغنی سبحان من یسمّی قبل ان یسمّی سبحان
العلی الاعلی سبحانه وتعالی سبحانه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شئ والیه ترجعون
بعزت وجلال من که هرکه بعد از ظهر دو رکعت نماز گذارد هرگز ایمان از وی سلب نکنم این روایت از
حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه بوده است نماز این ست در رکعت اول بعد از فاتحه ان ربکم الله الذی
تا محسنین بخوانند در رکعت ثانی بعد از فاتحه ان الذین اٰمنوا وعملوا الصّٰلحٰت تا احد بخوانند نقل ست
که بعد از طلب تخفیف نماز به پنج وقت آمدن بخاطر مبارکش گذشت که اگر خفت در طاعت وخدمت پدید
آمد در ثواب آن نیز تخفیف خواهد بود ناگاه خطاب در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بجلال وقدرت
من که بر بندگان امضای فریضه کردم وثقل از ایشان برداشتم بدرستی وراستی که دران روز که آسمانها
وزمینها را بیافریدم پنجاه وقت نماز بر تو وامت تو فرض کردم سخن متبدل ومتغیر نشود پس این پنج وقت
نماز را بعنایت از شکستگان امت تو به پنجاه وقت نماز قبول کردم وخدمت در خورد ایشان ومزد در
خور ما ومن جاء بالحسنة فله عشر امثالها ودر روایت سلمه آن ست که آن کس که قصد حسنه کند وآن را
بعمل نیارد ثواب حسنه بنام او نویسند واگر عمل کند ثواب آن ده بنویسند واگر آنکس قصد سیئه کند وآنرا
بعمل نیارد هیچ چیزی ننویسند واگر آنرا بعمل آرد بآن یک جزا بنویسند نه زیاده رحمة للعباد قول صدق بلا ریب وهم
قال النبی صلی الله علیه واله وسلم لما اردت الانصراف لیلة المعراج قلت یا رب لکل قادم
من سفره تحفة فما تحفة لامتی قال الله تعالی حفظی لهم ما عاشوا وبشارتی لهم اذا ماتوا
فنجی لهم اذا قبروا ورحمتی لهم اذا حشروا وجنتی لهم اذا حضروا ورؤیتی لهم اذا نظروا
ویعنی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون خواستم که باز گردم گفتم ای پروردگار من هر مسافر
که از سفر بخانه باز آید تحفه بیارد من برای امت خود چه تحفه برم فرمان شد که تا زنده باشند حفظ من ایشان

راست والبشروا بالجنة التی کنتم توعدون و فراخی برای ایشان ست چون برانگیخته شوند بهشت
من برای ایشان بود چون حاضر شوند دیدار من برای ایشان ست چون نظر کنند **قول صد و**
شانزدہم نقل ست از نزہت الابرار که فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم بازندای شنیدم
که یا محمد علیه الصلوة والسلام اجزاء نماز تو امت تو آن ست که قیام و قراءت و رکوع و سجود و تشہد
و تسبیح و تہلیل گردانیدم تا عبادت شما مشتمل بر عبادت ملک و اہل افلاک باشد و شما را بقیام ثواب قایمان
و برکوع ثواب راکعان و بسجود ثواب ساجدان و بتشہد ثواب تشہدان باشد و مزید بر اینہا نیز ثواب
خواہد بود **قول صد و ہفتدہم** نقل از نبی نامه آورده **نظم**

رسول خدا اندر آن سوز جفت
بخواه انچه خواہی ز درگاه ما
شه ملکش این گفتش ای پادشاه
که بر دارے از امتم لا یطاق
زمین تو با خواہش امتت
ولی کوری چشم شیطان بود
وگر مسح خواہد تمامی کسے
بسر ما چه حاجت بغم خوردنش
چو نتواند استاده شخصے نماز
بخفته گذارد که عذر ست درو
وگر موزه در پای دارند خوش
برو زحمت ست رنج کمتر کشد
مگیر امتم را بسہو و خطا
که ای مایۂ امن ایمان نور
بسہوار کسے در زبان او فتد
بود روزۂ او صحیح تمام
خطا نیز مانند نسیان بود
زہی سید این کمین ہمه بہر اوست

جواب حق الحق بحق باز گفت
که امشب ترا بہر این خوانده ام
تو ئی الحق اندر دو عالم پناه
خدا گفتش ای دوست امشب تراست
کشند ہر کسے مسح خود ز امتت
بسر ما چو ترسید از مسح سر
بروے عمامه بگو کش نسے
وگر آب سرد ست بیم ہلاک
نشسته گذارد نماز دراز
وگر در سفر بندۂ او فتاد
بگو مسح بر روے موزه بکش
رسول خدا باز گفت اے کریم
بہا ر کشا باب لطف و عطا
مخور غم که از بہر تو دولتت
نگیرم که آن بے گمان او فتد
نماز ار کسے خود فراموش دہد
که آنہم نه از راه خسران بود
قیاسا کسے قبله نشناسد او

خدا گفتش اے ہادے راه ما
بفرقت نثار خود افشانده ام
چنان خواہمی ذات پاک تو طاق
گران باری امشب از تو جداست
بدین تو امر من آسان بود
یکے موز سر بس چو گردید تر
که سر تا نباید تہی کردنش
برخصت کنند ش تیمم بخاک
نشسته چو نتواند آن نیز کرد
برو رخصت فرض روزه کشاد
که چون موزه ہر دم ز پا در کشد
تو رحمن حقے غفور رحیم
خطاب آمد از کردگار شکور
معاف آمد این ہر دو از امتت
بسہو آنکه در روزه خوردش طعام
نداره گناہے قضا می کنند
برو نیست جز آنکه خسران اوست
مہر جانب آنکس که رو آورد او

چو او اجتهاد آن کند نیست غم
نماز آورد روی بر دست است
که قبله ز سوی برابر بود
بس از رکعتی باز گردد فگار
کند رکعت دیگر از دست چپ
بدین حرف کج می شد انگشت او
بهر جانبی رکعتی فهم کن
که این اجتهاد ملیح آمده
دگر گفتش آن سید چاره ساز
بفضل امت من تو داری نگاه
اگر امتت را نباشد ذنوب
بجز اکتساب گنه کس نزیست
گناهش نماند صوابش بود
نبی گفتش ای نوربخش نجوم
نهادش به پشت نبی دست خود
چو فیض کف قدرت کردگار
بگو یا محمد کرامات چیست
وضو ساختن در زمستان بود
دران ره بخاک او فتاده شدن
دران راه رفتن بشبهای تار
که از پنج آن زیاده شدن
دگر گفت سید چو در کار شد
بدرویش مسکین بهر صبح و شام
دوم آنکه سازند ظاهر سلام
سلام آمد اسلام از ذکر یاد

اگرچه خطا باشدش قبله هم
چو بگذارد او رکعتی از نماز
مرو کج که کج باز کافر بود
که نی قبله از دست چپ بوده است
وگر او فتد در کمان تعب
که رو آورد در پس پشت باز
بگو یا دگیر ای صفی این سخن
ز بس رحمتی کاندرین امت است
که ای خالق خلق دانای راز
خطاب آمد از غافر معصیت
نباشد قلوب کسان در عیوب
گنهگار با حسرت حیف جفت

قول صد و شهر و هم نیز از نبی نامه

تو دانا تری بر تمام علوم
چه دستی که عشقش بسوزد سرور
رسیدش بسلطان خیر الخیار
رسول خدا گفت با کردگار
بآبی که باشد دران فصل سرد
دران ره چو گامی کسی می نهد
بود نور تابنده روز شمار
چهارم بمسجد روان بی خطا
که یاران کرامات هم چار شد
باحسانی آسوده کردن دلی
بهر کس که بیند از خاص و عام
سوم آنکه باشد سخن نرم و نغز

اگر او نداند که قبله کجاست
اگر می کند اجتهاد در راز
کند رو بدان جانب آمرزگار
ترا سهو بینی تعب بوده است
که نی قبله بود از پس پشت او
سوی چار جانب گذارد نماز
بشرعا نمازش صحیح آمده
سبک چار مذهب درین ملت است
چه باشد که از جرم جرم گناه
که ای بی گناه از در عافیت
به بین بحر رحمت مرا بهر کیست
که از صدق دل با تو صلوات گفت
خطا محو گردد ثوابش بود
بس انگاه خلاق علم خرد
منزه ز کیفیت آن صور
خدا باز فرمود درجات چیست
تو دانا تری هست درجات چار
دوم سوی مسجد پیاده شدن
ثواب یکی صدقه حق می دهد
سیوم در نماز جماعت شدن
شدن معتکف در او بهر خدا
یکی آنکه بدهند جز وی طعام
به از الف رکعت بهر منزلی
شعار مسلمانی از دین داو
که احسان کلام ست مانند مغز

هر آن کس که گفتار او خوش بود	بهر کلمه یک صدقه اجرش بود	چهارم نماز شب ست و نیاز
	به از هر چه داری دل شب نماز	

قول صد و نوزدهم نقل ست از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حقتعالی بمن وحی کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بطلب تا بدهم گفتم خداوندا تو بهتر میدانی که مراد و مقصود من چیست فرمود که یا محمد علیه الصلوة والسلام میدانم که تقصیرات امت ترا محزون دارد گفتم خداوندا چنین ست فرمود که شفیعهم فیما یقصرون فی طاعتی وانا اکون شفیع لهم فیما یقصرون فی سلطنتی ای محمد علیه السلام تو شفیع ایشان در تقصیرات فریضهای من شود من شفیع ایشان باشم در تقصیرات سلطنت تو قول صد و بستم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باز خطاب از رب وہاب در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چون نماز بگذاری این دعا را بخوان اللهم انی اسألك الطیبات وترك المنكرات وحب المساكین وان تغفرلی خطیئتی وترحمنی ویتوب علی واذا اردت فتنة فی قوم فتوفنی غیر مفتون برحمتك وكرمك وفضلك یا رحمن

باب بست وہشتم در بیان مراجعت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باجازت حضرت حق سبحانه وتعالی از عالم بالا بجانب عالم اسفل

مشتمل ست این باب بر سه فصل

فصل اول در ذکر آن سخنهای که حق تعالی در حین مراجعت آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم فرموده

نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج سبحان الذی اسرای بعبده عروج نمود بقربت ثم دنی فتدلی مشرف برویه دیدار جبار مخصوص گشت وملحوظ نظر عنایت شد وانچه از آیات دنی کماینبغی دیدنی بود دید واز اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی شنیدنی بود شنید فرد در میان عاشق ومعشوق رمزی رفت ٭ تو نه معشوقی نه عاشق مر ترا با آن چکار ٭ چون خواست که بجهت دعوت مهاورت نماید ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام درین لامکان پیش من می باشی یا برای استکمال دین بعالم شهادت خواهی رفت بگو که رضای تو چیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت خداوندا

امتان گنهگار ره دارم میخواهم که صفت بزرگی تو در میان خلق آشکارا کنم واین همه فضل وکرم تو بر امتان خود بگویم وایشان را امیدوار برحمت تو بسازم بانغرمان حضرت رب العزت در رسید که ترا بکرم خود در یک زمان از نه فلک وملک بگذارم اکنون باید که این نود هزار کلمه که در میان آورده ایم چون بدنیا روی سی هزار کلمه که از امر و نهی ست بخاص وعام بگوی واز مستحقان این کلمه را دریغ نداری وبایشان رسانی وسی هزار کلمه دیگر انچه خواهی بخاص بگوی وانچه نه خواهی مگوی وبه نااهلان وبیگانگان درگاه ما ازین راز سربسته شمه بیرون نهی وسی هزار کلمه دیگر رازی ست میان ما وتو زینهار بکس مگوے یا محمد علیه الصلوٰة والسلام یاران خود را بگوی که از حلاوت حلوی وصال کسے خبر دارد که تلخی حنظل فراق چشیده باشد آنکس که طمع دارد بملک کبیر در جوار خداوند کریم خبیر بدیدار ورضای ذوالجلال بصیر کم از ان نباشد که درین دنیا روزی چند بار محنت را بکشد وبامید این نعمت آن محنت را دولت انگارد وصبر کند

غزل

بزشت خوب بد ونیک می بباید ساخت
دلی که در غم دنیا وآخرت باشد
زبندگان همه تقصیر خدمت آید لیک

چه داند آنکه نه از اهل معرفت باشد
که هرچه آید از و محض موهبت باشد
بران سرم که کنم سرفدای خاک رهش
ز پادشاه همه فضل و مرحمت باشد

که هرچه دوست کند عین مرحمت باشد
حقیقت آنکه نزاوار قرب جانان نیست
فقیر بے سروپا را چه معذرت باشد

امام قشقری وغیره می گویند که در وقت مراجعت حضرت رسالت پناهی صلے الله علیه وآله وسلم از عالم بالا بجانب عالم اسفل فرمان آمد از جبار کائنات که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام می خواهی که انچه از برای تو وامتانت آماده کرده ام به بینی گفت بلی یارب الهام در رسید که یا محمد علیه السلام ارجع الی قومك فبلغهم عنی یا محمد علیه الصلوٰة والسلام بازگرد وانچه گفتنی ست بگو وانچه رسانیدنی ست برسان پس خداوند تعالی از قدرت خود چشم بینائی بمن داد چون نظر کردم حجابے میان من والله تعالی پیدا شد که مسافت وغلظت آنکس نداند وآن حجاب از نور بود پس مرا بهمان رفرف وبساط سبز اولین که مرا بران نشانیده ببالا برده بودند باز بران بنشانیدند وآن رفرف بحرکت در آمد وبه نشیب می آمد وببالا میرفت تا مرا بمقام آن مرغ سفید رسانید چون برپشت آن مرغ سفید سوار شدم خود را بمقام تخت از نور دیدم وبران تخت بساطے از نور بود وبرچهار کرانهٔ آن تخت چهار شمع دیدم از نور وبربالای تخت سوار شدم تا مرا بعرش رسانید از برائے تطویل کلام شرح نکردیم انشاءالله بوقتش مبین خواهد گردید

فصل دوم در ذکر نزول کردن آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم

بعرش مجید و دیدن حضرت مولانا جلال الدین رومی را

در کتاب اسرار المعراج مسطور ست که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم بوقت مراجعت از عالم لامکان
بعرش مجید رسید بر کنگره عرش صورتی دید که دران خوبی در ارکان فلک ندیده بود چون رسول صلی الله
علیه وآله وسلم در لطافت آن صورت حیران مانده تعمق عظیم بدو نموده دید که دستاری بر سر نهاده بود
باشکر آمیز و جامهای بردیمانی در بر پوشیده بغایت اهتزاز و اضطراب می نمود گفت چندین هزار تماثیل
واشکال غریب که در هر فلکی مشاهده کردم اما من مخلوق الا دله تمثال تحت العرش الی آخره هیچکدام از انها
مرا از خود در بوده نکرد الا که این صورت لطیف و پیکر منیف ها ملک مقرب ام نبی مرسل ندا در رسید که این
صورت کسی ست که از نسل صدیق اکبر ست در آخر الزمان میان امت تو ظهور کند و پیدا خواهد شدن
و عالم را با اسرار و انوار حقایق تو مالا مال کرده زیب و زینت خواهد بخشید و همچنان حق تعالی اورا
قدمی و قلمی و دمی بخشد که جمیع اولوالالباب ملک وار محب و مرید او شوند و از سر مظهر نور تو خواهد چنانکه بزرگی
فرموده است فرد مخزن انا فتحنا بر کشاه سر جان مصطفی را باز گوه همانا در صورت و سیرت من جمیع الوجوه
نظیر تو باشد کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من نبی وله نظر فی امته نام او هم محمد ست و لقب
او جلال الدین بود و سخن او شارح اسرار و اخبار تو و کاشف بطون قرآن عظیم بود دران حال حضرت رسول
علیه الصلوة والسلام از غایت شادی بشاشت عظیم نمود

فصل سوم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بمقام اسرافیل ومیکائیل علیهما السلام و از انجا بسدرة المنتهی که مقام جبرئیل علیه السلام است

نقل از کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی می فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم چون از عرش نزول کردم خود را بمقام اسرافیل علیه السلام دیدم چون بر کتف اسرافیل
علیه السلام سوار شدم آن تخت از نظر من ناپدید شد خود را بمقام میکائیل علیه السلام دیدم چون بر کتف
میکائیل علیه السلام سوار شدم خود را بمقام جبرئیل علیه السلام دیدم چون جبرئیل علیه السلام مرا بدید
خوشحال شد گفت السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته من در جواب او گفتم السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین بعد ازان جبرئیل علیه السلام گفت ای حبیب خدا صفت مقامهای عظیم
و صفت حق تعالی بکن که چگونه دیدی بروایتی در کتاب اسرار المعارج مسطور ست که فرمودند حضرت

پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون جبرئیل علیہ السلام مرا بدید گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مبارکباد این عزت ورتبہ ورفعت از حضرت ذو الجلال یافتی ہیچ ملک مقرب ونبی مرسل باین منزلت
نرسیدہ کہ تو رسیدے یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرستی وراستی کہ ترا خدای تعالی بر عرش برد
وبجای رسانید کہ ہیچکس از اہل سماوات وارضین را بآنجا نرسانیدہ خدای تعالی را شاکر باش وسپاس
وثنائے خداوند تعالی را بجای آر فَحَمِدْتُ اللهَ عَلٰی ذٰلِكَ بس حمد وشکر باری تعالی را بجای آوردم
آنگاہ ازان بحر مسجور وغیر ذالک لختی با جبرئیل علیہ السلام می گفتم وحکایت آنہا باز میراندم جبرئیل امین
علیہ السلام پرسید کہ یا رسول اللہ چہ دیدی رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شمۂ ازان بیان فرمود کہ تختی
دیدم از نور وبران تخت بساطے دیدم از نور فرمان شد کہ بران تخت بنشین نشستم جبرئیل علیہ السلام گفت
الحمد للہ خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام گفت این حمد از برای چیست جبرئیل علیہ السلام گفت ازانکہ تو
بران تخت نشستے وآن تخت از تو گرمی گرفت ومسلمانے در دل امت گرمی گرفت کہ ہرگز سرد نگردد
گفت دیگر چہ دیدی گفت چہار شمع بر چہار گوشہ آن تخت نہادہ دیدم جبرئیل علیہ السلام گفت الحمد
للہ خواجہ علیہ السلام گفت این حمد از برای چیست گفت آن چہار شمع کہ دیدی دوستی چہار یار تست
بر دلہای امت انت باز گفت بران شمعہا نورہا دیدم کہ بر می آمد گفت آن دوستی حق ست درمیان یاران
تو در کتاب مطالب السالکین آوردہ کہ حضرت جبرئیل علیہ السلام از سرور موجودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
پرسید کہ یا رسول اللہ ازدرگاہ واہب العطایا از برای امت خود چہ ہدیہ برداشتہ فرمود پنج چیز اول آنکہ
حضرت باری تعالی فرمود کہ یا محمد علیہ السلام امت خود را خواہی گفت کہ اگر دوست دارید کسی را من
لایق ترم بدوستی دوم آنکہ بگو امت خود را اگر از خلق بترسید من سزاوار ترم بخوف کہ از من بترسید سوم
بگو امت خود را کہ اگر امید میدارید از خلق من لایق ترم بامید داشتن چہارم آنکہ بگو امت خود را کہ اگر شرم
میدارید از گناہان از خلق من سزاوار ترم بشرم داشتن کہ من کریمم از ایشان جفاست واز من وفاست
واز ایشان اعراض ست از دعا واز ایشان گریختن از طلب پنجم بگو امت خود را اگر خدمت می کنید احدے
را از خلق من احقم بخدمت کردن کہ من صادق وعدہ ام وبخشندہ ام ایشان را ثواب جمیل واجر جزیل بالفضل والکرم
مفسران در تفسیر آیہ کریمہ وَلَقَدْ رَاٰهُ نَزْلَةً اُخْرٰے عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰی چنین گویند کہ چون
سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سفر معراج مراجعت فرمود جبرئیل علیہ السلام را دید کہ ہمانجا بر سر راہ منتظر
نشستہ ود در غیرت کار سید صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سر در کشیدہ گفت یا جبرئیل ما مدت بست وسہ سال در
غیرت تو خون میگریستیم تو نیز یکدم در غیرت ما باش بست وسہ سال مہتر علیہ السلام گوش نہادہ بود تا جبرئیل

چه گویداینده جبرئیل علیه السلام گوش نهاده بود تا محمد صلی الله علیه وسلم چه خبر آرد گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم
خبری باز گوی گفت نتوانم جبرئیل علیه السلام گفت بست سه سال ما ترا خبر می آوردیم اکنون چرا یک سخن
نگوی رسول علیه السلام گفت تو از گفت خبر می دادی و مارا از نظر خبر می باید داد و عقل می باید تا خبر تواند داد
اول تا همه عقول و اوهام را معزول نکردند رازی از پردهٔ غیب بسمع نبوت ما نرسانیدند نفسی بود مقهود ولی
بود منصور و غیر از ان پردهٔ خاص در نور فی نور و سرور فی سرور و حضور فی حضور و هر چه ازین گویم قصور فی قصور رباعی
هرگز نکنم راز توای شمع چگل ٭ پیدا اگرچه هست کاری مشکل ٭ دردی که من از عشق تو دارم حاصل ٭ دل داند و من دانم و من دانم و دل

باب بست ونهم در بیان روان شدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سدرة المنتهی وشنیدن صفت بهشت را ورفتن خواجه علیه الصلوة والسلام برای تماشای هشت بوستان دلکشای فرح فزای بهشت عنبر سرشت زرین خشت ودر آمدن در بهشت اول که آنرا دار الخلد گویند ودیدن عجائب وغرائب که در بهشت اول در نظر مبارک سید شبر علیه افضل الصلوات واکمل التحیات در آمده از لطائف وعواطف الٰهی

از انجمله چهارده چیز درین نسخه مبین مے گردد اول آنکه در کتاب حیرت الانسان
آورده است علمای تفسیر وناقلان احادیث معتبر جزاهم الله خیراً در مصنفات خود چنین مقرر و محرر
کرده اند که حضرت رسالت سلطان تخت جلالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که از عرش مجید نزول
فرمودم بمقام جبرئیل علیه السلام رسیدم خطاب رب الارباب بجبرئیل علیه السلام دررسید که محمد علیه الصلوة
والسلام را هشت بهشت وهفت دوزخ بنما وانچه از برای او وامتان ترتیب فرموده ام یک بیک عرض
کن چون جبرئیل علیه السلام این ندارا بشنید براق را پیش من آورد ومن بر براق سوار شدم وجبرئیل
علیه السلام نیز بر اسپ بهشتی سوار شد از سدرة المنتهی بسوی بهشت روان شدیم وهمه فرشتگان سدره
گرد بر گرد من بودند تا پنجصد ساله راه رفتیم درین اثنا جبرئیل امین گفت یا رسول الله پایان نظر کن چون
نظر کردم یک چیزی همچون بیضهٔ مرغ در نظرم در آمد گفت این مانند بیضه مرغ هفت آسمان ست که از راه
دور خرد می نماید گفتم ازینجا تا هفت آسمان چه مقدار راه باشد گفت هزده لک ساله راه ست دوم آنکه
در اخبار الملکوت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون ازینجا پیشتر شدیم ندا در رسید
که یا محمد علیه الصلوة والسلام در اقطاع بهشت خود درای وآن را تصرف کن وقسمت نما گفتم الٰهی هنوز

جهان باقی ست وبهشتیان در بهشت نیامده اند قسمت بر کیان کنم فرمان شد که آن روز که مجموع امتان تو در بهشت
در آیند قسمت ایشان معاینه کن وامروز تو نزدیک یاران واصحاب باز خواهی رفت وایشان نیز خواهند
پرسید که سید ترا از سعادت آنجهان حاصل شد برای ما هم چیزی بود بشارت بر ایشان برسان وبگو که بهر
شما چنین قسمت کرده ایم پروردگار آن را ارزانی خواهد داشت سوم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده است
که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون قریب بهشت رسیدم پیش نظر کردم مرغزاری دیدم و
درمیان آن مرغزار دیواری دیدم از عنبر چون نزد آن دیوار فرود آمدم درختهای گوناگون وگلهای
بوقلمون دیدم که صفت آن بر زبان راست نیاید اگر یک برگ آن درخت بر دنیا باشد تمامی خلق از
خوشبوی آن بیهوش شوند واگر یک گل از ان در دنیا بیارند تمام عالم برنگ آن شیدا شوند گفتم خداوندا
این کدام بهشت ست ندا در رسید که یا محمد علیه السلام هنوز پیشتر ست واین مقام علیین ست ومانند چراغها
جاهای نیک بختان ست چون از ینجا پیشتر شدم نظر کردم زمین از نقره دیدم قصرهای آن زمین همه از
نقره خام بود از جبرئیل امین پرسیدم که این کدام بهشت ست گفت ای حبیب خدا این مقام فرشتها که با
همراهی رضوان بخدمت بهشت می باشند فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام چون پیشتر نظر کردم دیواری از
زر دیدم وبلندی آن معلوم نمی شد دیگر دآن دیوار فرشتگان بزرگ دیدم که درازی هریک فرشته هزار
ساله راه بود ودر پهلوی هر فرشته هزار بازو بود ودر هر بازو هزار دست بود وبر هر دست دام زبرجد بود
همه فرشتگان نظر بر هوا کرده ایستاده بودند از جبرئیل امین پرسیدم که ایشان کیانند گفت ایشان پاسبان
بهشت اند وباد را هم اندرون بهشت نمی گذارند که مباد که شیطان لعین بصورت باد شده اندرون
بهشت برود چهارم آنکه در تفسیر سوره والنجم آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون
از ینجا پیشتر رفتم ناگاه بوی خوش بمشام من رسید گفتم یا جبرئیل این چه بوی ست بدین خوبی وخوشبوی
گفت این بوی مشاطه دختر فرعون ست واقعه او چنین ست که در عهد فرعون علیه اللعنة زنی بود مسلمان
شده وقدم در کوی محبت نهاده وساکن حجره عبادت گشته ودر خانه فرعون بی عون آمد شدی میکرد ودین
خود را پنهان می داشت تا کار او بجای رسید که مشاطه گری دختر فرعون میکرد روزی موی سر دختر فرعون را
شانه میکرد بناگاه شانه از دست او بیفتاد بسم الله الرحمن الرحیم گفته شانه را از زمین برداشت وگفت لعنت
خدای بر آنکس که بر خدای خود ونعمت پروردگار خود کافر شود دختر فرعون گفت کرا شنامی گوئے گفت
آن خدای را میگویم که مرا وهمه آسمان وزمین را او آفریده است دختر گفت مگر پدرم را می گوئی مشاطه گفت نه بلکه
خدای خود تو وپدرت وهفت آسمان وزمین را میگویم آن شوم بچه برفت واین سخن با پدر خود بگفت فرعون

علیه اللعنة آن ضعیفه را طلب کرد چون آن زن را پیش فرعون آوردند گفت ترا چه بوده است که سر از خط فرمان
من بر میداری واز خدائی من ننگ می کنی ضعیفه گفت ای فرعون سوداء فاسد او سر خود بردار لاف و
گزاف بیهوده مزن تو خود میدانی که خدای را شریک نیست آخر کل فانی را دعوی خدائی از کجا رسد فرعون
گفت دیگ مسین بیارید و پر آب کنید و آتش در زیر وی کنید تا این مشاطه را در انجا انداخته هلاک کنید تا
دیگران عبرت گیرند آن ضعیفه می گفت که ای فرعون امروز هر چه خواهی بکن هر که دوست را داند ملامت نه اند
شنید بعد از ان دیگ مسین بیاوردند و پر آب کردند و بروایتی پر از روغن کردند و آتش در زدند و گفتند ای
ضعیفه اگر جانت می باید از دین خود برگرد والا هلاک خواهی شد گفت اگر مرا پاره پاره کنید از دین برنگردم شوهر
او را بیاوردند گفتند تو نیز از دین خود برگرد او برنگشت او را دران دیگ جوشان انداختند و هلاک کردند
آن ضعیفه سه فرزند داشت دو فرزند او را در نظر او هلاک کردند آن ضعیفه آه نکرد دو فرزند شیرخوره او را از کنار
او جدا کردند اندران آب سوزان انداختند بیچاره را طاقت طاق شده بود خواست که آهی بکند آن طفل آواز داد
که یا اماه اصبری یعنی ای مادر صبر کن که همه در بهشت خواهیم رفت آن ضعیفه گفت بر شما یان حقی
ست و حق خدمت ست یکی وصیت مرا نگاه دارید گفتند چیست بگو گفت هرگاه که مرا هلاک کنید استخوانهای
مرا در خانه دفن کنید چون آن بیچاره را هلاک کردند وصیت او را بجای آوردند این بوی خوش از استخوانهای
ایشان می آید **پنجم** آنکه در تفسیر زاد المذکرین مسطور ست که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا
پیشتر شدم نوری دیدم و آوازی شنیدم که آمنا برب العٰلمین رب موسیٰ وهارون پرسیدم که
اینها کیانند گفت آواز سحرهٔ فرعون ست که بموسی علیه السلام ایمان آورده اند باز نوری دیدم و آوازی
شنیدم لا اله الا الله والله اکبر پرسیدم که این چه آواز ست گفت جانهای شهیدان ست
پس نور دیگر دیدم و آوازی شنیدم که فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون از جبرئیل
علیه السلام پرسیدم که این چه آواز ست گفت آواز جان روزه داران ست باز نوری دیدم و آوازی شنیدم
که الا له الخلق والامر پرسیدم که این چه آواز ست گفت این آواز جانهای مشتاقان ست باز
نوری دیدم و آوازے شنیدم سبحان ربی الاعلیٰ گفت این آواز نماز گذاران ست و از دیگر سو شنیدم
که لبیک می گفت گفت این لبیک حاجیان ست **ششم** آنکه در کتاب حیرت الانسان و در
معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون در بهشت رسیدم غرایب
مشاهده نمودم آن بود که دریای دیدم سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و بزرگی آن دریا هیچ معلوم
نمی شد گفتم یا اخی جبرئیل این کدام دریاست گفت این دریای بحر الحیوان می باشد در روز قیامت

امتان تو درین دریا غسل کنند چون بیرون آیند از ماه شب چهارده تابان تر باشند قد قامت هر یک پیر و
جوان سیزده ساله باشد بعد ازان دری را دیدم از زر سرخ پهنای آن پنج صد ساله راه بود و بلندی آن دو
هزار ساله راه بود و بر بالای این در ایوانی بر انگیخته اند طول آن پنجاه هزار ساله راه بود این در را در انجا
ترتیب داده و حکمت در ارتفاع این چه بوده است گفته اند که صحرای قیامت را مسافت پنجاه هزار ساله
راه ست قطع آن بزودی نمایند که مقدار آن نیز پنجاه هزار ساله راه قوله تعالی فی کل یوم کان مقداره
خمسین الف سنة تقدیر آن ایوان بآن مقدار از جهت آن باشد که چون بنده مومن سر از قبر بر دارد
چشم وی بر ایوان بهشت افتد و قطع آن بیابان بروی آسان گردد گویند که چون بنده مومن سر از گور بر دارد
حوران را بر بالای آن ایوان بیند او را گویند که عجل عجل او در مشاهده حوران و استماع کلام ایشان چنان
آن راه را در نوردد که باندک فرصت بمنزل مقصود رسد بیت نوشته اند بر ایوان جنت الماوی
که کسی که عشرت دنیا خرید وای بوی ؎ فرمودند بر در بهشت چهار صد مسمار دیدم بر دوخته همه از زمرد یاقوت
بود و درمیان آن مسامیر حلقه بغایت بزرگ دیدم از یاقوت مجوف درمیان آن حلقه چهل هزار
شهرستان دیدم و در هر یکے شهرستان چهل هزار کنگره بود و در هر کنگره دو فرشته ایستاده بود دو طبق بر دست
نهاده در یک طبق حله و یک طبق مملو از نور از حال آنها پرسیدم جبرئیل علیه السلام گفت این ها را به بهشت
هزار سال پیش از خلق آدم آفریده و این اطباق بر دست هاے ایشان از برای تو و امت تو نهاده چون
روز قیامت شود امتان تو درین آستانه قدم نهند بفرمان حق تعالی این فرشتگان تهنیت گویان این
اطباق را نثار مفارق ایشان کنند هفتم آنکه در صحیح بخاری و در صحیح مسلم آورده که ابن عباس رضی الله
عنهما روایت می کند از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون مطلع شدم بر در بهشت نوشته دیدم
که در روز قیامت اکثر آن اهل فقرا و درویشان بوده اند ایضاً در صحیحین اسامه بن زید روایت مے کند
از رسول علیه الصلوة والسلام که فرمودند بر در بهشت ایستادم و دران در نوشته دیدم که عامه آن اهل
مساکین خواهند بود ابوامامه روایت می کند از رسول علیه الصلوة والسلام که فرمودند بر در بهشت نوشته
دیدم الصدقة بعشر امثالها والقرض ثمانیة عشر یعنی ثواب صدقه ده چندست ثواب قرض هژده ست
گفتم چون ست که قرض بر صدقه در ثواب افضل ست گفت از بهر آن ست که سایل و درویش هر وقت
صدقه طلبد خواه محتاج باشد و خواه نباشد پس شاید که برای غیر موضع خود واقع شده باشد اما قرض را جز
بوقت ضرورت نطلبند در کتاب فضایل الاعمام علیه السلام آورده است که روایت می کند امام جعفر صادق
رضی الله عنه از جد خود علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و او از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم

که در شب معراج بر در بهشت نوشته دیدم به آب زر که لا اله الا الله محمد رسول الله ایضاً ابن عباس
رضی الله عنهما روایت می کند از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم که فرمودند در شب معراج امر
کرد حقتعالی تا بهشت با من نمایند خواستم که بدرون بهشت در روم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله
بهشت را هشت در ست از طلا زیب وزینت داده اند و بر هر دری چهار کلمه نوشته اند که هر کلمه بهتر ست
از دنیا وما فیها دروازه اول دروازه شهیدان ست دروازه دوم از آن نماز گذاران ست دروازه سوم
از آن آنانی که حکم کرده اند بر امر معروف ومنع کردند از نا فرموده دروازه چهارم از آن آنانی که روزه دار
دروازه پنجم از آن آنانی که باز دارند وجود را از شهوت نفسانی دروازه ششم از آن آنانی که حج عمره
بجا آورده اند دروازه هفتم از آن جهاد کنندگان در راه خدای تعالی دروازه هشتم از آن خدا شناسانی
که پوشیده داشتند چشمهای خود را از حرام ونکوئی نمودند با پدر ومادر خود پس فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم باز گشتم وبدرهای بهشت آمدم چون نظر کردم بر در بهشت اول نوشته دیدم که لا اله
الا الله محمد رسول الله لکل شئ حیلة وحیلة طلب العیش اربع خصال القناعة ونبذ الحقد وترک المعصیة و
مجالسة اهل الخیر یعنی نیست خدای اصلا مگر پروردگار عالمیان ومحمد رسول الله فرستاده اوست هر چیز حیله
دارد وحیله نیک عیشی چهار خصلت ست قناعت وترک حسد وترک گناه ونشستن با اهل خیر بعد از آن آمدم
بدر دوم بر آن در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله هر چیز را حیله هست وحیله خرمی دنیا وآخرت
چهار خصلت ست رعایة یتیمان ورعایة بیوه زنان وسعی در مسلمانان ورعایة فقیران بعد از آن آمدم بدر
سوم بر آن در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله هر چیز حیله دارد وحیله صحت بدن چهار چیز ست
قلت کلام وقلت خواب وقلت آمد وشد برای هوای نفسانی وقلت طعام بعد از آن آمدم بدر چهارم بر آن
در نوشته دیدم که لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس که ایمان بخدا وروز قیامت دارد باید که از برادر
مسلمان نبرد زیاده از سه روز آنکس که ایمان آرد باید که اکرام مهمان کند بعد از آن آمدم بدر پنجم بر آن در نوشته که
لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس که خواهد که بروی ظلم نرود بکسی ظلم نکند وآنکس که خواهد که دشنام بوی
ندهند باید که دشنام بکسی ندهد آنکس خواهد که خواری نه بیند بکسی خواری نکند وآنکس که خواهد که سلامت در دنیا
وآخرت بماند باید که کلمه توحید بگوید بعد از آن آمدم بدر ششم وبر آن در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
آنکس خواهد که ملک الموت برحمت ومهربانی بروی بیاید باید که رحمت ومهربانی با مردم بکند وآنکس خواهد که
نزع روح او آسان شود باید که سخن با مردم نرم ونیکو گوید وآنکس خواهد که قبر او فراخ باشد ملاحظه عزا کند
وآنکس خواهد که در زیر خاک پوسیده نشود باید که عمارت مساجد بکند بعد از آن آمدم بدر هفتم بر آن در نوشته که

لا اله الا الله محمد رسول الله سفید روی در روز قیامت چهار ست اول کفن اموات را کردن دوم
قبرهاے مسلمانان را کندن سوم در ادای قرض و در ادای مفروضه بجد بودن بعد ازان آمدم بدر هشتم
بران در نیز نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله آنکس خواهد که در دار السلام در بهشت در رود باید
که صدقه بدهد و سخی و نیک خلق باشد **هشتم آنکه** در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین
آورده که فرمودند حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم چون من و جبرئیل امین بدروازه بهشت اول
رسیدم که آن را باب السخا گویند جبرئیل امین علیه السلام حلقه در بهشت را بجنبانید رضوان که خازن
جنت ست جواب داد و استفسار نمود که من بالباب گفت منم جبرئیل امین گفت با تو همراه کیست
گفت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با من همراه ست رضوان گفت وقت نبوت او رسیده است
وی را طلبیده اند جبرئیل علیه السلام گفت آرے گفت الحمد لله آنگاه در را بگشاد اندرون جنت
نمودار شد خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند اسکفه آن باب از فضه دیدم و عتبه اش از لؤلؤ آنگاه
اندرون بهشت در آمدم که آن را دار الخلد گویند از نقره خام ست و کنگره های او بعضے از یاقوت سبز ست
و بعضے از لعل و بعضے از دُر چون پیش خود نظر کردم رضوان را دیدم که بر تخت مرصع نشسته است تاجے از
مروارید بر سر نهاده و نود لک فرشته دیگر بر گرد تخت او با دب ایستاده اند چون رضوان مرا دید از تخت
برخاست و شرائط تعظیم بجا آورد و برای استقبال من پیش آمد با هفتاد هزار فرشته که رویهای ایشان
چون ماه شب چهارده تابان و جامهای سبز پوشیده و بوی مشک از ایشان می آمد و بر سر ایشان تاجهای
از نور و کمربند از نور در میان بسته از جبرئیل امین پرسیدم که این فرشتگان چه نیکو رویند جبرئیل علیه السلام
گفت امتان از اینها نیکوروی تر باشند در بهشت **نهم آنکه** در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم رضوان در خوانچه از نور سه رنگ میوه دیدم با دب تمام پیش من آورد یکی
انار دوم سیب سوم آنے گفت هر سه بشکن تا که عجائب خدای تعالی به بینی چون انار را بشکستم از وے هزار
غلمان بیرون آمد مرا سلام کرد و بگرد من ایستاده شد بعده آنے را بشکستم از وی نیز هزار غلمان بیرون آمد
بعده سیب را شکستم از وے هزار براق خوب زین کرده با لگامهاے مرصع بیرون آمد بعد ازان رضوان
گفت یا رسول الله هدیه از برای من چه آوردید گفتم هدیه تو چیست گفت هدیه من دو چیز ست یکے آنکه هیچ
وقت پیش خود طعام ننهادی مگر میخواستی که سائلے بیاید تو آن طعام را بوی میدادی و هیچ وقت جامهٔ
نو نپوشیدی که جامه کهنه بدرویشان میدادی چون پیش رضوان نظر کردم کلیدهای بسیار دیدم که از
نور عدد آن بجز خدای تعالی دیگری نداند گفتم این کلیدها از براے چیست رضوان گفت هرگاه که یکی

از امتان تو بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله حضرت عزت جل وعلا کوشکی از نور برای او بنا کند
وقفل بروی نهد وکلید آن قفل را با من بسپارد چون صبح قیامت بدمد آن بنده سر از خاک لحد بردارد من
کلید کوشک بوی تسلیم کنم تا او بکوشک خود درآید وبمنزل خود نزول کند تسبیح رضوان این بود که سبحان
الخلاق العلیم سبحان الکریم الاکرم سبحان المثبت من اطاعه جنات النعیم دوم آنکه
در انیس الواعظین از چهل مجلس آورده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رضوان را گفت وصف
عندی شیئا من نعیم الجنة یعنی چیزی از صفت بهشت پیش من بیان کن حتی احدث علی امتی
تا حکایت کنم پیش امتان خود پس رضوان گفت یا رسول الله سی صد هزار سال شد که من در بهشت میگردم
بهر ساعتی نعمت دیگری بینم که وقتی ندیده بودم باز گفت یا رسول الله سال دنیا وسال آنجهان برابر نیست
رضوان گفت هزار سال دنیا برابر یک روز آخرت ست کما قال الله تعالی وان یوما عند ربک کالف
سنة مما تعدون چنانچه در کتاب تاج القصص آورده است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت
ای رضوان فضیلت بهشت بر من بیان کن گفت پهنای کرباس پدید بود ودرازی او پدید نبود اگر هفت
طبقه آسمان وزمین را در بهشت درآرند در یک گوشه او جای گیرد یا رسول الله چون خدا تعالی بهشت را
بیافرید خطاب کرد بش که توسع یعنی فراخ وآراسته باش از آن روز باز هر روزی دیوارهایش تا ده
وفراخ می شود وهر روز بهشتا وزینت زیاده ترمیشود واین بهشت را دار الخلد گویند در تفسیر بحر العلوم آورده
است که بهشت را دار الخلد از آن گویند که آن موضع تمنا واشتها ست وهر چه مراد بنده ست در و مهیا
ست جاء فی الحدیث قال رجل یا رسول الله انا لابل تعجبنی فهل فی الجنة من ابل فقال یا عبد الله لو
ادخلت الجنة فلك منها ما اشتهت نفسك ولذة عینا وفی الحدیث ان الرجل من اهل الجنة لولد للمولد
کما یشتهی یکون حمله وصاله وشبابه فی ساعة واحدة کذا فی الاحیاء وذکر فی نظیر شیب بروایة ابی هریرة
رضی الله عنه ان رجلا من اهل الجنة استاذن ربه فی الزرع فقال لست فیما شئت قال بلی ولکن
احب الزرع فبذر الطرف بنائه واستوائه واستحصاده وکان امثال الجبال
فیقول الله تعالی دونك یا ابن ادم یشبعك شئ وکان اعرابی عند النبی علیه الصلوة والسلام
فقال والله لا تجد الا قرشیا او انصاریا فانهم اصحاب زرع فضحك النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بدانکه ساکنان این دار کسانی باشند که از شرک وکفر پرهیزند واز کبائر اجتناب نمایند ایضا رضوان
گفت یا رسول الله بهشت را صد دریچه ست ودر هر دریچه صد شهرستان ست ودر هر شهرستانی میدانی
ست پنجصد ساله راه ودران میدان درختان ست از زر وسیم وزبرجد ویاقوت ومیوه های گوناگون

و در هر شهرستان صد هزار کوشک و در هر کوشک صد هزار سرای و در هر سرای صد هزار خانه و در هر خانه
صد هزار منظر و در هر منظر صد هزار تخت و بر هر تختے صد هزار فرش و بر هر فرش حوری نشسته که نور روی او
از آفتاب تابان ترست و دیوار کوشکها بعضے از زر و بعضے از یاقوت سطبری هر دیواری شصت میل راه
باشد از بیرون درون را توان دید از جهت شفافی چون چشم بنده بر دیوار بهشت افتد همه غمهای روز
قیامت ناپدید شود ایضاً رضوان گفت یا رسول الله چون خلق را در بهشت در آرند پنجصد سال در آیند
و فراخی هر دری پنجصد ساله راه باشد کمترین کسی را در بهشت آن مقدار مملکت دهند که بست برابر دنیا باشد
ایضاً گفت یا رسول الله حق سبحانه و تعالی بهشت را آفرید و کوشکها نصب کرد و چهار جوی در بهشت روان
ساخت از آب و شیر و شراب و انگبین و چهار جوی دیگر در بهشت جاری گردانید سلسبیل و زنجبیل و رحیق
و تسنیم و دو جوی دیگر در بهشت آفرید یکی کوثر دوم کافور و در هر کوشکے از کوثر جویی ست جمله میروند تا
بحوض می آمیزند و دریای سلسبیل و کافور از زیر عرش می آید و زنجبیل و تسنیم از زیر کرسی می آید و کوثر
از زیر درخت طوبی می آید و رحیق از فضای بهشت می آید و چهار جوی دیگر آفرید که در قرآن مجید است
کما قال الله تعالی فیهما عینان نضاختان و سه چشمه دیگر بد ر بهشت آفرید که یکی چشمه حیوان ست
که مسلمانان گنهگار را از دوزخ بیرون خواهند آورد و بدان آب ایشان را بشویند تا سوختگی از ایشان
برود کما قال الله تعالی ونزعنا ما فی صدورهم من غل و دو جوی دیگر خاصه مر متقیان را است
قوله تعالی ان المتقین فی جنات ونهر وقتے که مومنان در بهشت در آیند چون چهار کاسه
ازان چهار جوی بخورند راحت آرد چون از رحیق خورند سلامت آرد چون چهار کاسه ازان چهار جوی
بخورند محبت در دل ایشان بجنبد چون از کافور و سلسبیل بخورند متوجه مولی شوند چون از زنجبیل و تسنیم
بیاشامند از شوق دیدار بے قرار شوند چون از کوثر بخورند همت و صفای ایشان بدیدار مولی گردد
و چون از شراب طهور بخورند دیدار مولی بیچون و بیچگونه به بینند کما قال الله تعالی وسقٰهم ربهم
شراباً طهوراً المولفه ای عجب اینچنین بهشت تراشناخته و تو او را نشناخته و او ترا آراسته و تو خود را
بهر او نیاراسته تر تیبی ساخته یا نساخته و آراسته یا نا آراسته ساز بهشت را می شنوی کار سازی تو گو
و رضای مولی می خواهی رضا بقضای او گو واجتهد فی طلب الجنة وحق طاقتک اطلبنی در طلب بهشت
بکوش میسر دکه اهد اطلب کنی فضاے او خوش ست و هوای او دلکش ثواب دی و انی ست و آب
او صافی ست و صحن او روشن ست و ساحت او گلشن و منزل و سرای سرورست همنشینان خلوت
جان افزاے او حورست بهار او بے خزان ست و نهار او بے شب ست قال از گلشن قرآن مجید

این بر آمده که و یطاف علیهم بصحاف من ذهب خطاب درماندگان انطلقوا الی ظل ذی
ثلث شعب و سنگ ریزهٔ او دُر مرجان ست ماه رویان خیمه های او ولیران لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان
ست و در خلد همه لباسهای حریر ست و همه خاک و گل او مشک و عبیر ست یازدهم در انیس الواعظین
آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم از رضوان پرسیدم که از حال و مآل امت
من چیزے بگو که چگونه در بهشت در آیند رضوان گفت حق تعالی بهشت را سه قسم کرده است دو قسم
از آن امت تو و یک قسم از آن سایر امم ماضیه چون مومنان در عرصات قیامت حاضر آیند فرمان
در رسد که هر کرا بر من حقی باشد بیشتر آید کسی برنخیزد بار دوم باز همین فرمان در رسد گویند که خداوندا
بنده را بر خالق چه حق باشد قوله تعالی وجنة عرضها السموٰت والارض اعدت للمتقین الذین
ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
آنکسانی که در راه خدای تعالی گرسنه را نان داده باشند و یا تشنه را آب داده اند و آنکسانی که
در وقت غضب خشم فرو برده اند و گناه مجرمان را عفو کرده باشند برخیزند پس جماعتے باشند رونده و
شتابنده بسوی بهشت ملائکه بایشان پیش و گویند که ما شما را بسوے بهشت روان می بینیم چه کسانید
گویند که ما در دنیا برای رضای حق تعالے از مال حلال خود بادرویشان و مستحقان خبر کردیم ملائکه
گویند که بروید در آئید در بهشت باز منادی ندا در دهد که کجایند اهل فضل پس باشند جماعتے رونده بسوی
بهشت ملائکه پیش آیند و گویند شما چه کسانید گویند که ما اهل فضلیم گویند فضل شما چه بود گویند چون بر ما ستم
میرفت صبر می کردیم و چون بر ما بدی میرفت از کسے از ان در گذشت می نمودیم ملائکه گویند بروید
بخوشی و در آئید در بهشت که جزای فاضلان این ست بعد از ان باز منادی ندا در دهد که کجایند اهل
فقر پس بروند جماعتے شتابان بسوی بهشت ملائکه پیش آیند و گویند که شما چه کسانید گویند که ما بازنه
می داشتیم نفس خود را از گناهان ملائکه گویند که بروید در بهشت باز منادی ندا در دهد که کجایند دوستان
خدای تعالی پس برخیزند جماعتے بسوی بهشت شتابان راهی شوند ملائکه پیش آیند و گویند که شما چه
کسانید گویند که ما دوستان خداوندیم ملائکه گویند که دوستی شما با خدای تعالی چگونه بود گویند ما یان
برضای خداوند تعالی یکدیگر را دوست میداشتیم و مال و جان خود را برضاے خداے تعالے فداے
یکدیگر می نمودیم ملائکه گویند که بروید در بهشت بعد از ان خطاب باین طائفه در رسد که ای برگزیدگان
من شما مقدم شوید تا دیگران را نیز بطفیل شما در بهشت در آرم همه بر سر چشمه رضوان روند فرمان در رسد
که در ان جا غسل کنند چون از انجا بیرون آیند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده تابان باشد

و وجودہاے ایشان سفید و روشن باشد چون نقرہ خام چنانکہ چیزے حائل نشود وہرچہ در پس پشت
باشد از طرف سینہ نماید و نیز عورتان را حسن و جمال آنچنان شود کہ حوران رشک برند بعد ازان ملائکہ
در آیند ایشان را صد و بست فوج کنند ہشتاد فوج امت تو باشند و چہل فوج امتان پیغمبران دیگر بعد ازان
ہمہ را بسوے بہشت روان کنند وانگاہ ترا و امت ترا معلوم سازند و علم سفید بر سر مبارک تو برپا کنند
آنگاہ با متان خود در زیر آن علم بالیستی و در عقب تو علمہای پیغمبران دیگر ہریک با متان خود بایستند
و علم تو از علمہاے دیگران یکی بدہ بلند باشد و ہم درین میان مہتر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیہم السلام
ہریکے با طبقہای نور از حضرت خداوند باستقبال مؤمنان آیند و من نیز برابر ایشان با صد ہزار براق و
حلہای بہشتی و تاجہا باستقبال مومنان برآیم بعد ازان اول با تو مصافحہ کنم و فرشتگان ہمہ را حلہای
گوناگون پوشانند و تاجہای نور بر سر نہند و کمربند از نور بر میان بندند و بر براقہا سوار سازند و زنان
در ہودجہا نشستند و تختے از نور بیارند رفرف نام آراستہ بانواع زیورہا کہ وصف آن بجز پروردگار جہان
کسے نداند بالای تو نشینی و فرشتگان آن را بر دوش خود گیرند و تاجے از نور بر سر مبارک تو نہند و تختہای
ہمہ انبیا علیہم السلام در عقب تو باشند و میکائیل و دیگر از فرشتگان طبقہای نور بر سر مومنان نثار کنند
و مہتر جبرئیل علیہ السلام در رکاب تو باشد و نیز ہفتاد ہزار علم از لعل سفید و منبرہا در پس پشت و پرندگان
گوناگون بسوی تو افراشتہ شوند و از بہشت عنبر سرشت مغنیان چون ہزار دستان از ہر طرف
سرود گویان و کبوتران بہشت در ہوا صحرا بر سر مومنان ترنم بنوازند و بر سر ہمہ سایہ کردہ بروند و
مقربان بہشت بالحان خوش آیت قل ہو اللہ احد و قال اللہ تعالیٰ وسیق الذین اتقوا
ربہم بخوانند و نغمہاے خوش برآرند حضرت آدم علیہ السلام و جمیع انبیا علیہم السلام آنزمان زیر لوای
تو باشند آدم و من دونہ تحت لوائی یوم القیمۃ و غلغلہ در ملکوت افتد کہ حضرت محمد مصطفی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم با اہل بہشت در بہشت میرسند حوران و غلمان بر بامہاے بہشت برآیند و گروہیان بر بام
عرش بنظارہ بایستند و تری الملئکۃ حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربہم و در ہر برجے
از برجہای بہشت طبل خرمی بکوبند و در لشکرہا علمہای نور برپا کنند و تو با جملۂ مؤمنان در بہشت عنبر سرشت
در آئی و کمینہ کسے از امت تو باشد آن روز بآن قدر کردار بہزار پادشاہی در بہشت در آید بنوعی کہ پادشاہان
در دنیا بودہ اند ہمہ گویند کہ الحمد للہ الذی صدقنا وعدہ و اورثنا الارض نتبوأ من الجنۃ حیث
نشاء فنعم اجر العاملین چون در بہشت برسند حق تعالی بے کام و بے زبان ندا کند ہمہ خلائق بشنوند
و فرشتگان گویند کہ ادخلوہا بسلام آمنین و واز دہم آنکہ در کتاب حیرت الانسان تصنیف

خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد ازان من وجبرئیل ورضوان
هریک بر براق خود سوار شدیم واز مقام رضوان پیشتر رفتیم رضوان بجانب دست چپ روان شد
مهتر جبرئیل علیه السلام بجانب دست راست روان شد دیگر همه فرشتگان بیرون ایستاده ماندند بعد ازان
رضوان نعیم جنت بر من عرض کردن گرفت چون بدیوارهای بهشت نظر کردم خشتی از زر و خشتی از نقره
وملاط آن از مشک وکافور وپهنائی آن دیوار پنجصد ساله راه وارتفاع آن سی هزار ساله راه بود
چنان صاف بود که از بیرون درون می نمود چون آئینه عکس پدید آمدی وهفت زمین تا تحت الثری
در صفائی آن مشاهده نمودم پایان نظر کردم زمین آن از زر دیدم وخاک وگل وی از مشک وعنبر بود
چون بجانب دست راست نظر کردم هفتاد هزار گنبد فیروزه بدیدم چون پیشتر نظر کردم هفتاد هزار
قصر از مرجان بدیدم چون بجانب دست چپ نظر کردم هفتاد هزار کوشک از کهربا دیدم بزرگی هریک
سه ماهه راه بود ودر هر گنبد هفتاد در از الماس بود ودر پیش هر در هفتاد تخت از زر ویاقوت بود و
برگرد هر تخت هفتاد کرسی از لعل ویاقوت بود وبرگرد هر کرسی هفتاد حور ایستاده بودند وگرد هریک
حور هفتاد غلمان بودند وگرد هر غلمان هفتاد ولدان بودند وبر سر هریک تاجهای از مروارید از فروغ
حلهای ایشان تمام قصرها پر نور شده بود واز روشنائی چهرهٔ ایشان در ودیوار منور گشته بودند چون
مرا بدیدند سلام کردند ودفهای شادی بنواختند گفتم خداوندا این حور وقصور که می بینم کدام پیغمبران را
خواهی داد وچند هزار نیک بختان را بخش خواهی کرد ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این همه
وانچه که می بینی بیک گناهگار از عاصیان امت تو خواهم دادن پیغمبر علیه السلام فرمودند چون این ندا
بشنیدم شادمان شدم سجدهٔ شکر بجا آوردم وپیشتر روان شدم وهمچنان مقامهای بی عدد دیدم
که شمار آن بجز خدای تعالی دیگری نداند بیست ونهم آنکه در اخبار الآخرت آورده است که فرمودند حضرت
محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بمقامی رسیدم که حوران وغلمان وولدان وقهرمان
وضعیفان بهشت باهم سرود می گفتند خواستم که در حال از بهشت بیرون آیم بهشت بنالید که یا رسول الله
چندین هزار سال ست که بدیدار تو اشتیاقمندم ساعتی باش وبدیدار خود مرا خوشنود گردان انگاه ندا
در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هر هشت بهشت را تماشا کن ونظاره ساز در روضة الاحباب
آورده است که فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم بهشتیان در بهشت سخن بزبان تازی گویند حضرت
رسول الله گفتند نعمتها وکوشکها دیدم از در ویاقوت ومابین هریک از مشرق تا بمغرب گفتم یا رضوان
این کوشکها از آن کیست گفت ازان کسانیکه نابینائی را گرفته هفت قدم راه برد گفتم امت خود را

بشارت کنم گفت بشارت دہ باز رضوان گفت ہر بندہ کہ صباح از جامۂ خواب برخیزد ہفت بار
بگوید کہ لا الہ الا اللہ وضو سازد و نماز بامداد را بگذارد خدای تعالی او را در بہشت بست برابر دنیا جائی دہد
در جنت الفردوس آوردہ است کہ حضرت رسول علیہ الصلوۃ والسلام گفتند در بہشت صد ہزار کوشک
دیدم آراستہ و درہای وی بستہ گفتم یا رضوان این درہا از چہ بستہ اند و میوہ ہا از چہ خام ست رضوان
گفت یا رسول اللہ چون حق سبحانہ و تعالی بہشت با انہار و اشجار و ولدان و غلمان و حور و قصور بسیار است
بہشت بر خود بنازید گفت مومنان چون بنزد من آیند من ایشان را نورانی گردانم فرمان آمد
بعزت من کہ این را قلب کنم و میوہ ہاے بہشت را بر درختان خام گردانم و نہان کنم و انہار جویہا
ساکن کنم و بعضے حوران را نابینا گردانم چون مومنان قدم در بہشت نہند از درختان میوہ ہا بیرون آید
و میوہای خام پختہ گردد و در جویہا آب و شیر و خمر و عسل روان شود و حوران بینا گردند بہشت عنبر
سرشت معطر منور گردد یا رسول اللہ حق سبحانہ و تعالی بہشت را بر مومنان نورانی گرداند نہ مومنان
بہ بہشت آنگاہ رسول علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند ان عمر سراج اھل الجنۃ اشارت باین ست
بعدہ قصر دیگر دیدم کہ میوہای او پختہ و دیوارہای او از زر سرخ و مروارید و گل او از مشک بود و عرض
دیوار او پنج صد سالہ راہ بود و در ہر کوشکے ہفتاد ہزار سرای و در ہر سراے ہفتاد ہزار خانہ و بر ہر خانہ
ہفتاد ہزار تخت و بر ہر تختے حورے نشستہ کہ مثل آفتاب تابان بودند و در نازکی چنان بودند کہ
اگر آب میخوردند از گلوی ایشان می نمود و قریب آن کوشک جویہای آب و شیر و انگبین و زنجبیل
میرفت و کنارہاے جوے مروارید و گوہر ریختہ بودند گیاہ او از زعفران و دران جویہا درختان سبز
و عظیم سر در ہوا کشیدہ و بالای آن درختان مرغان خوش الحان دیدم کہ خدای تعالی را ثنا
و مدح می گفتند و بر من صلوۃ می فرستادند و درین بہشت جویہا دیدم کہ آب او سفید تر از شیر و
شیرین تر از انگبین و عسل و خوشبو تر از مشک و بر آب آن جویہا خیمہ ہا دیدم کہ دران حوران
نشستہ بودند با آواز فصیح می گفتند کہ زہے نعمتہاے جاودانی و سعادت آنکس کہ ما را ثنا گفت
و ما او را گفتیم گفتم یا جبرئیل امین این خوش آواز کیانند جبرئیل گفت یا رسول اللہ اینہا را می بینی
گفتم آرے جبرئیل علیہ السلام درہاے خیمہ را باز کرد و در انجا در آمدم حورے را دیدم کہ از ان نکوتر
ندیدہ بودم گفتم یا اخی جبرئیل این مر کرا خواہد شد جبرئیل گفت یا رسول اللہ خاصۂ من تر او امت
تر او دیدم آبے در وسفید تر از شیر و شیرین از انگبین و شہد و بوے او ہمچو بوے مشک خالص و
سنگ ریزہ او از مرجان و مروارید و خاک او از مشک و عنبر و گیاہ او از زعفران و بہ لب

هر جوی خیمه ها بود از یاقوت و زبرجد و دران خیمه ها حوران نشسته ندا میدادند تلك الحور نحن
الناعمات فلا نبؤس و نحن الطیبات فلا نبخس ابدا و نحن لعطریات فلا نعطل ابدًا طوبی لمن
کان لنا و کنا له گفتم یا جبرئیل امین این چه آواز ست که ازین خوشتر آواز نشنیده ام گفت
یا رسول الله انها حور العین اند می خواهی به بینی گفتم آرے لبس برداشت جبرئیل در ہاے خیمه را دیدم
رویهای ایشان روشن تر از آفتاب بود و مویهاے سر ایشان بر رخساره افتاده و گرد نهاے
مرصع بجواهر بود و دران حجله ها که نشسته بودند هفتاد گروه حور بودند و هر حورے را هفتاد حله بود که
ساقهای ایشان می نمود گفتم الحمد لله الذی من علینا بمثل هذا النعیم در روضة الاحباب آورده
است که آن جوی از زعفران و ارغوان بود و سنگ ریزه او از زمرد و یاقوت بود و قریب آنجوے
کوشکها دیدم که بعضے از یاقوت احمر و بعضے از لولوی بیضا و بعضے از زمرد اخضر و در هر کوشک
هفتاد هزار سرای و در هر سراے هفتاد هزار حجره و در هر حجره هفتاد هزار خانه و در هر خانه تختے از
یاقوت و تختے از لولو علی هذا القیاس بر بالای هر تخته خیمه ترتیب داده اند و بر هر تختے هفتاد هزار
فراش از دیبا و هفتاد هزار فراش که هیچ فراش بفراش دیگر نماند و بر بالاے هر تختے حورے نشسته
خندان هر یکے را هفتاد هزار حله و بر این همه حلها پوست را نپوشد و پوست و گوشت و
استخوان این حوران از روی هفتاد هزار حله تابان و بر سر هر یک تاجے مکلل از در و یاقوت
و هر یکے را به هفتاد هزار زیور زینت داده که ازین زیور ها هفتاد هزار گونه آواز خوش آمدے
و هر سماعی را لذت دیگر و در پیش هر جوے هفتاد هزار صف استاده و بر هر تختے کرسیها نهاده
بعضے از زر و بعضے از نقره و بعضے از زمرد و بعضے از لولو و بعضے از کافور هیچ کرسی بکرسی دیگر نماند
جبرئیل گفت یا رسول الله خداے تعالے مرا فرمود که در بهشت برو و نظاره کن رفتم سی صد هزار
پرده که از مشرق تا بمغرب در تحت طیران در آمد چون در بهشت در آمدم پرها بر داشتم و اکر دم
پرهای من فرو ریخت دعا کردم حق تعالے قوت پرهاے من داد سی هزار سال دیگر پریدم و
از پریدن باز ماندم حق تعالے پرهای من عطا فرمود قوتم زیاده تر شد سی هزار سال دیگر پریدم
باز فرو ماندم و بر کنگرهٔ بهشت رسیدم حوری دیدم که ایستاده بود از ان حور پرسیدم که هیچ میدانی
که چه مقدار پریده ام حور گفت اے جبرئیل علیه السلام اگر یکبار بمحمد علیه الصلوة والسلام صلواة
می فرستادی ثواب بیشتر می شد که هزار سال دیگر می پریدی و در تفسیر مدارک آورده است که جبرئیل
علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی دو فرشته آفریده است که نام آن ذو کرده است هر که نام تو بشنود

وبر تو درود فرستد آن فرشتگان اورا دعای خیر کنند وفرشتگان دیگر آمین گویند واگر بعد از شنیدن
نام تو بر تو درود نفرستد این هر دو فرشته اورا دعاے بد کنند خداے تعالے وفرشتگان آمین گویند
رسول علیه السلام فرمودند که بکنار جویها گوهر ومروارید ریخته اند وگیاه او از زعفران بود وبر لب جویها
درختان سرو وسنبل بود که سر در هوا کشیده بالای درختان مرغان دیدم که تسبیح می گفتند فرمودند حضرت
پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم حور العین را دیدم در روی من تبسمی کرد که چشم من از برق نور دندان او خیره
گردید فرمود که یا رسول الله امت خود را بفرمای که مسواک کنند از مسواک کردن آنها نور دندان ما نیکو
ونورانی می شود وامر کن ایشان را که سجده کنند از کثرت سجود ایشان اجساد وابدان ما فربه می شود وامر
کن ایشان را که از قهر خداے تعالے بترسند که از ترس ایشان ما فرحناک ومسرور سے شویم وثابت
بنانی از انس ابن مالک روایت می کند که حضرت علیه السلام فرمودند در بهشت قصری دیدم بلند گفتم
این قصر از آن کیست گفت والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
یعنی این قصر از آن کسی هست که اند مردم خشم فرو برده صبر وتحمل کند خداے تعالی دوست میدارد نیکوکاران را

چهاردهم در حیرت الفقها وحجة الفضلا در باب علما آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام در بهشت دو درخت دیدم ومرغی را دیدم سبز فام ازین درخت برخاست وبر آن
درخت نشست از آن درختی که برخاست آن درخت خشک شده بود واین درخت در حال
سبز شد چند بار این عجائب دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه حال ست گفت این صورت
عالمان امت تست که با تو می نمایند آن مرغ که بر درخت خشک می نشیند سبز می شود در هر شهرے که
عالم بود چنان که آن درخت سبز وباطراوت ست کار مسلمانی آن شهر باطراوت ورونق شود هر کجا که
حضور عالمی نبود مثال آن درخت خشک بود که حکم هیزم دارد وسوختن را شاید لے برادران پس
باید که دوست دارید عالمان را که خیریت کار در این است

باب سی ام در بیان در آمدن آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در بهشت دوم که آنرا دار المقام گویند ودیدن عجائب وغرائب که در بهشت دوم در نظر انور سید البشر علیه افضل الصلوات واکمل التحیات در آمده است

از لطائف وعواطف الٰهی از انجمله هفت چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه علمای تفسیر ونقادان احادیث معتبر
در مصنفات خود چنین مقرر ومحرر کرده اند ودر تفسیر مدارک آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله

علیه وآله وسلم چون من وجبرئیل امین ورضوان از بهشت اول پیشتر شدیم تا رسیدیم در بهشت دوم که
آنرا دار المقام گویند از زر سرخ است و در او از نقره و کنگرهای او از مروارید و بالای آن در نوشته که
لا اله الا الله محمد رسول الله و حرام ست بهشت مر بخیلان را رضوان در را بزد خلیفه از اندرون
گفت کیستی بر در گفت منم رضوان بعد ازان در را بگشا و اندرون رفتم رضوان گفت ای خلیفه این
حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم و حبیب الرحمن است بر این سلام کن بعد ازان خلیفه پیش آمده
مرا سلام کرد و جواب سلام او وادم گرد بر گرد خلیفه هفتاد هزار فرشته دیدم استاده و بروایتی هفتصد هزار
فرشته در فرمان خلیفه بودند و در تفسیر اسامی آورده است که بهشت را دار المقام از برای آن گویند
که از و انتقال و ارتحال نباشد قوله تعالی الحمد لله الذی احلّنا دار المقامة وارحمنا یوم القیمة
ولم یظهر علینا من جرمنا علامة نجّنا من العذاب بالسلامة وعفا عنه ما اوجب الملائکة
ولم انقنا فی دار الویل الندامة ثم احلنا دار المقامة فانزلنا محل الکرامة و وجه آنکه در تفسیر
زاد المذکرین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون قدم در بهشت نهادم
درجات آنهارا امید یدم و منازل آنهارا مشاهده می کردم مملکت او قدیم ست و مشاهدهٔ او دایم و
انس او وافی و آب عیش او صافی نقد محبت او با عیار و هوای او بی غبار و بنای قصرهای او خشتی
از زر و خشتی از نقره و کلاوه او از مشک و عنبر و فرش و سقف اوج سای او عرش و سنگ ریزهٔ صحن او
در و مرجان و گیاه زمین او از زعفران و لباسهای او از حریر و گل او از مشک و عنبر و تختهای او از یاقوت
سرخ معلق اندر هوا و بر هر تختے هفتاد هزار فراش زیبا و در پیش هر تختے چهار جوی آب خمر و عسل و شیر و
انگبین و بر هر تختے حور نیکو جبین از حور العین که از سینه تا زانو از مشک و از زانو تا بقدم از زعفران
و هر یک ازین حوران هفت صد حله زبر یکدیگر پوشیده و پیش هر حوری هفتاد هزار کنیزک استاده
تحفه ها و جامها و حقها و پیرایه ها بدست گرفته اگر یک تن ازینها روی بدنیا کند شعاع جمال ایشان بر نور
آفتاب و ماه غلبه کند اگر حوری در شب تاریک سر انگشت خود را از آسمان بیرون کند از مشرق تا بمغرب
روشن شود و اگر آب دهان خود بدریای شور اندازد همه دریا شیرین و گوارا گردد سوم آنکه در
تاج المذکرین آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم
قصری دیدم از سیم سفید بر در او نوشته که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون گفتم این قصر ازان کیست
گفت از آن شب بیداران ست بعد ازان کوشک دیگر دیدم بر در او نوشته که کذلک نجزی
المتقین گفتم این چه حال ست گفت این جای متقیان ست چون ازینجا پیشتر شدم کوشکے دیدم

از مروارید بر درا و نوشته که اولئک یجزون الغرفة بما صبروا گفتم این چه حال ست گفت این
جای صابران است چون ازینجا پیشتر شدم کوشکی دیدم از جواهر بر درا و نوشته که لهم الدرجات العلی
گفتم این چه جای است گفت این جای برگزیدگان ست چهارم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده
است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم هفتاد هزار باغ دیدم و در هر باغ
درختهائے بے عدد بود و در هر درخت هفتاد هزار شاخ بود و در هر شاخ هفتاد هزار سیب بود و در زیر
هر یک درخت هفتاد هزار فرشته خوان در دست گرفته استاده بودند و بجانب سیب نگاه می کردند.
پرسیدم که این فرشتگان بچه نگاه می کنند و چه می بینند رضوان گفت این درختان کرامت است
خدای تعالی بنام هر یک بندهٔ خود آفریده است و از یک نیکی بنده دو سیب بر شاخ پیدا می شود چون
آن سیب پخته می شود بر خوان هر فرشته می افتد در میان خوان دو نیم می شود و از ان حوری پیدا
می شود و آن حور را بنام آن بنده می نویسند فردای قیامت او را بآن بنده می بخشند پنجم آنکه در کتاب
دقائق الحقائق آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم الله تعالی در رویهای حوران
چهار رنگ خلق فرموده سفید و سبز و زرد و سرخ بدن ایشان را از زعفران و عنبر و مشک و کافور آفریده
است و مویهای ایشان را از قرنفل و انگشتان پا تا زانو از زعفران خوشبو و از زانو تا پستان از مشک
و از پستان تا گردن از عنبر و از گردن تا سر از کافور و بر سینه هر حور نام جفت او و نام حق سبحانه و تعالے
نوشته باشد و در هر دستے ده دستوانه طلا باشد مکلل بجواهر و مروارید و در پا ده عدد خلخال باشد ششم آنکه
قال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم ان فی الجنة جبلا یقال لها جبل الرحمة وعلیها قصر
یقال لها قصر المغفرة وفیها بیت یقال لها بیت الجلال ولها سبعون الف باب من باب
الی باب مسیرة خمسمائة عام لا یفتح الا بقائل بسم الله الرحمن الرحیم ترجمه فرمودند
جناب رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که کوهی است در بهشت گفته می شود او را کوه رحمت و بر ان
کوه محلے ست گفته می شود او را محل مغفرت و در ان محل مغفرت خانه ایست که گفته می شود او را خانه بزرگ
و مر آن خانه را هفتاد هزار در ست از درے تا در دیگر پنج صد ساله راه است و کشاده نمی شود در ان قصر
مگر بگوینده بسم الله الرحمن الرحیم هفتم آنکه در کتاب مجالس آورده که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام رضوان بمن گفت یا رسول الله چون مومنان در بهشت در آیند اول حصار از نقره
بینند خواهند که آنجا فرود آیند فرشتگان رخصت فرود آمدن ندهند گویند که تمام مملکت خود به بین
بعد از ان پیشتر روند حصار از زر به بینند حیران مانند خواهند که فرود آیند فرشتگان نگذارند چون

پشتیر روند حصار دیگر از مروارید به بینند چون پشتیر روند حصار دیگر از مشک سفید بینند چون پشتیر روند
حصار دیگر از نور بینند خواهند که فرود آیند فرشتگان نگذارند چون پشتیر روند حصار هفتم روشن از چراغ
به بینند پس ازان در قصری برند که او یکدانه دُر باشد و مسافت آن هم چندان دنیا بود و ملائکه را گویند
که ما در دنیا چه نیکی کرده ایم که اجر آن این قصر یافتیم ملائکه گویند که اجر آن است که در دنیا ایمان آوردید
و حق تعالی را بوحدانیت اقرار کردید و نبوت پیغمبران را پذیرفتید این اجر ایمان است که یافته اید بعده
در قصری برند که او یکدانه لعل و یاقوت باشد باز دران وقت از ملائکه پرسند که چه کرده ایم ملائکه گویند
که این اجر صلوة ست که در دنیا آبها سرد وضو کرده بودید و غسل نمودید و جگر خود را خوناب کردید و خواب
بر خود حرام کردید بعده بقصرهای برند که او یکدانه زمرد باشد ملائکه را پرسند که چه نیکوئی کرده ام گویند که
این اجر آن است که در دنیا روزه دار شدید جگر خود را از بے آبی و طعامی خون کردید قوله تعالی هدًی
ورحمةً للمحسنین الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم یوقنون یعنی راه راست
و رحمت خدا هر آئنه نیکو کاران هست و نیز آنکسانی که برپا داشتند نماز و زکوة و ایشان را باشد آنجهان
که و بوند و رستگارے مر ایشان راست و نیز وعده کرد حق تعالی که ان الذین امنوا وعملوا الصّلحت
لهم جنّت النعیم خلدین فیها وعد الله حقا وهو العزیز الحکیم یعنی آنکسانی که ایمان آوردند جاوید
باشند در بهشت و آنکسانے که مخالفت امر او کردند بآنها سخت ترین عذاب ست اولئک لهم عذاب مهین
حق تعالی یکذره عذاب بظلم نکند هرچه کند بعدل کند قوله تعالی ان الله لا یظلم مثقال ذرة اگر حسنة
آرے جزاے آن ده اجر یابے و اگر سیئة آری همان یک عذاب کرده می آید این یکے از کرم ست اگر
راه کرم مربی می خواهی در افعال حسنه درای قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله
لمع المحسنین یعنی از بدان به پرهیز و بصحبت نیکان در آویز که خدای تعالی هر آئنه دوست و همراه نیکو کاران
است فرد مردان خدا خدا نباشند ٭ لیکن ز خدا جدا نباشند در خبرست که چون بنده مومن در بهشت
در آید بر صحن خانهٔ خود برسد حوری بیند که آن را حور العین گویند و هفتاد هزار حور همراه آن حور باشند
بر خاک مشک و عنبر غلطان و هیچ موے نباشد که از دُرّ جواهر مرصع نباشد و بر سر حوران چنان نماید که
ماه شب چهارده درمیان ستارگان و آن حور العین را خبر شود که پادشاه بهشت آمد حور العین پا برهنه
بیرون آید و هفتاد هزار حور دیگر در رکاب او و چون نظر مومن بر آن حور افتد خود را از براق بر زمین افگند
و برابر آن حور بر تخت قرار یابد و عروس دنیا را خبر شود که شوهر تو برابر حور العین بر تخت نشسته است
عروس دنیا بیاید و در پهلوی شوهر خود نشیند مرد او را دیده حیران بماند گویند آکی این بلا از کجا آمده است

واین عروس روی بسوی حور العین کرده گوید که من در دنیا رنجها کشیده ام و فرزندان زاده ام و خانه این را آبادان کرده ام و بوقت زحمت بر سراین بوده ام و بهنگام مردن این خود را هلاک کرده ام امروز چشش لذت گرفتن را که تو قابض شدی حور گوید که سالها در دنیا با تو بوده در ینجا با من باشد مومن حیران بماند گوید که در دست این بلا در دنیا گرفتار بودم از ترس او در دنیا نه زن دیگر کرده بودم و نه کنیزک داشتم بعد ازان مومن آغاز کند که در دنیا خبر رسیده بود که در بهشت غمی و اندوهی نیست اکنون این چگونه اندوه ست که با من رسیده است بعد ازان حق تعالی باد لطف را فرمان دهد تا در دل همه زنان بوزد بعد ازان همه زنان بسوی حق تعالی بدوند و مدتے ایستاده بمانند حق سبحانه وتعالی جائے که نور خوبی بعلم قدیم خود نهاده بود بملائکه حکم کند که مقدار سوراخ سوزن نور خوبی را بکشایند و آن نور بر همه زنان افتد آنگاه همه زنان را حکم شود که پیش شوهران خود بروید همه زنان روند آنگاه قدح شراب بهشت پیش مومن بیارند مانند آن شراب در دنیا نیست مومن آن را بنوشد دست گردد و هم دران صحن ده هزار سال دیگر با آن حور العین بماند بعده ناگاه نوری برآید و آن مومن این حور را بگذارد و سجده کند حور گوید که سجده از برای چه باشد مومن گوید که نور تجلی ست حور بخندد و بگوید که این نور دندان عروس تست که در کار تو می خندد یعنی میگوید که بر کنیزک چنان مبتلا شده است که از خود خبر ندارد مومن گوید که عورت من در دنیا دندان نورانی نداشت پستانهای او تا ناف افتاده بود این سعادت او را از کجا رسیده

بناگاه نوری بتابد عیان	که مومن کند نور حقش گمان	بسجده شود آن زمان بیدرنگ
به پرسد از و حور خورشید رنگ	ترا اینچنین حال از بهر چیست	مرا گوی این سجده از بهر کیست
بگوید که نور تجلے ست این	مرا باعث سجده بودست این	بگوید باو حور نیکو سرشت
عروس تو زین کار تو در شگفت	همی خنده این نور دندان اوست	شده مبتلای کنیز از چه روست
بگوید باو مرد نیکو خصال	بنو د زوجه من چنین با جمال	که او زشت رو بود بس بی خلاف
رسیده دو پستان او تا بناف	که دندان نورانے او را نبود	ورا این سعادت ز چه رو نبود

حور گوید که این سعادت از جهت برکت نماز و روزه است مومن بشنیدن این سخن مبتلا شود تا هفتاد هزار سال با عروس خود بماند باد لطف را فرمان شود که تا بردل این مرد و زن بدمد رشک و کبر و حسد حرص از سینه ایشان برود بعد ازان حور روی بسوی عروس دنیا کند گوید که تو بی بی منی و من کنیزک توام چنانچه در دنیا رنج و مشقت او را در زادن فرزندان و بیماری و اندوه کشیده امروز هم برابر شوهر برابر تو باش عورت دنیا گوید من روا ندارم در دنیا با من بود بس در بهشت برابر تو باشد رضوان گفت اگر مومن هفتاد هزار سال با حور بماند هرگز شکسته دلی نبود

باب سی ویکم در بیان در آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت سوم که آنرا دار السلام گویند و دیدن عجائب و غرائب که در بهشت سوم در نظر مبارک آن سرورت صلی الله علیه وآله وسلم در آمده است

از انجمله سیزده چیز مبین می گردد اول آنکه در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون من وجبرئیل علیه السلام ورضوان در بهشت سوم رسیدیم که آنرا دار السلام گویند از یاقوت سرخ ست و دراو از یاقوت سبز ست وکنگرهای از مروارید ست و برآن در نوشته دیدم که لا اله الا الله محمد رسول الله در تفسیر بحر الدرر چنین روایت آورده که دار السلام هرچه درو ست از یاقوت احمر مخلوق ست وآن محل زیارت و تسلیم پروردگار ست گویند که درین بهشت حق تعالی با دوستان خود سخن گوید قیل ان اهل الجنة اذا دخلوا امنا فعم ومنازلهم وانکوا علی سرورهم وعانقوا علی ازواجهم فاذا نادی الرب جل جلاله وهم غافلون من ذلك سلام علیکم عبادی واولیائی وجیرانی انا ربکم والحکم فاسمعوا صوتی وابصروا نوری مرحبا سلام علیکم من الحی القیوم تحیة لکم من الرحمن الرحیم طبتم وطابت الجنة لکم بالنعیم المقیم طوبی لك وحسن مآب درین بهشت کسانی ساکن باشند که در مجلس علم مبادرت نموده بمواعظه واعظان وناصحان استماع پذیرفته بعد ازان طائفه درین بهشت متمکن گردند که تخم سخاوت در زمین سماحت پاشیده و قدم اعتقاد در آستانهٔ اعتماد درست داشته از جمله اصحاب همت وارباب مروت باشند آنگاه رضوان در را بزد خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان بعده در را بکشاد اندرون رفتیم رضوان گفت ای خلیفه این محمد ست علیه الصلوة والسلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام اودادم گرد بر گرد خلیفه هفت صد هزار فرشته ایستاده بودند دوم آنکه بهشت را دار السلام ازبهر آن گویند که والله یدعوا الی دار السلام در وهمه سلامت باشد هیچ آفت نه وهمه نعمت باشد هیچ شدت نه وهمه محبت بود هیچ عداوت نه وهمه عزت بود هیچ ذلت نه وهمه ولایت بود هیچ عزلت نه وهمه عافیت بود هیچ طبابت نه وهمه بقا بود هیچ فنا نه وهمه دیدار بود هیچ حجاب نه ونعمت او فراوان و بقای او جاویدان و درختانش سر برآسمان وحوران وی همه نارپستان در جوهایش آب وشیر وگلاب وانگبین روان بود ولباس ایشان حریر الوان بود ونظارهٔ ایشان بخدای جهان بود درین بهشت فقرای صابر از امت محمد علیه الصلوة والسلام نزول فرمایند سوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم

هفتاد هزار قصر از لعل و زمرد سبز بدیدم درازی هریک قصر پنج صد ساله راه بود و در هریک قصر هفتاد هزار
گنبد از الماس و فیروزه بدیدم و درازی هریک گنبد هفتاد ساله راه بود و بر هر گنبد هفتاد هزار تخت
و بگرد هر تخت هفتاد هزار حور العین دست بسته ایستاده بودند از فروغ چهرهٔ ایشان تمام قصرها پر نور
شده بود و بر سر هریک حور تاجهای مرصع از مروارید بود و هریک را متکاے از زمرد سبز بود و در دست
هریک عصای از یاقوت و حله در تن این حوران از نور بود و صفت خوبی و شکل ایشان در زبان
راست نیاید چون بجانب دست راست نظر کردم هفتاد هزار کوشک از یاقوت بدیدم و در هر کوشک
هفتاد هزار براق بود چون بجانب دست چپ نظر کردم هفتاد هزار غلمان دیدم و بگرد هر غلمان هفتاد
هزار ولدان بود چون بر صحن آن نظر کردم همه فرش آن از کافور بدیدم و در هر مقامے ستونهاے
از عنبر و گیاه او از زعفران بود و سنگ ریزه او از لعل و دُر بوُد و صفت گلها بر زبان راست نیاید
و چشمهای گلاب پر بود و در همه مقامها و جویهاے شیر جاے بود و در هر جاے هفتاد هزار کرسی از
نیلم نصب کرده بودند و بر هر کرسی هفتاد خوان مرصع بود و در میان هر خوان میوهاے گوناگون
و نعمتهاے الوان بود و در هر میوه هزار لذت و هزار رنگ بود چون بالا نظر کردم یک شاخ بلند دیدم
اگر کسے هفتاد هزار سال در سایه آن شاخ تگاور راند از سایه آن بدر نرود و از رضوان پرسیدم
که این شاخ از کدام درخت ست گفت این شاخ از شاخهای درخت طوبی ست و آن چنان ست
که هشت بهشت در زیر شاخهاے درخت طوبے ست و آن درخت خود در جنت الفردوس ست
صفت درخت طوبے در مجلس مذکور خواهد شد انشاء الله تعالے فرمودند رسول علیه الصلوٰة والسلام
چون این همه نعمت که بدیدم حیران بماندم گفتم خداوندا این نعمتها که پدید آوردی بکدام دوست خود
خواهی داد ندا در رسید که هر که در کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بصدق دل بخواند آن را
ببخشم دوستان تراده چندان خواهم داد و هریک از امتان گنهگار ترا همچنان ملک بدهم که در بهشت
اگر هزار سال شمار حوران و قصوران بکند در حساب نیاید چهارم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ
صلے الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم قصرهاے گوناگون در نظر افتاد که هریک قصر از زمین تا
آسمان بود و درازی هر قصرے هزار ساله راه بود بعضے از لعل و بعضے از زمرد سبز بود گفتم خداوندا
این مقام برای که آفریدهٔ ندا در رسید که براے شهیدان آفریده ام که اول شهیدان در بهشت درآیند
پنجم آنکه در تفسیر شارق آورده است که فرمودند رسول علیه الصلوٰة والسلام در بهشت خیمه ایست
از مروارید میانه تهی که عرض او شصت میل راه باشد و طول او پنج صد ساله راه باشد در میان آن

زنان مسلمانان باشند چون مومن خواهد که با یکے جماع کند از دیگران مستور باشد و برای سواری مومنان براقها باشد و شترها باشد که بیک ساله راه برود **ششم آنکه** در چهل مجلس آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در بهشت خانه دیدم که از یاقوت سرخ و دهلیز آن نیز از یاقوت سرخ و فراخی آن دهلیز پنج صد ساله راه بود از رضوان پرسیدم که این خانه از آنِ کیست و این را بمن بنما رضوان گفت یا رسول الله اگر هفت صد عمر شما باشد و بر براق تیز رفتار سوار شوید یک حصه این خانه را دیده نشود اما در دهلیز این خانه در آی تا عجائب خدای تعالی به بینی فرمودند در دهلیز آن خانه در آمدم رضوان ندا کرد که هر کدام حوران و ولدان و غلمان درین خانه آیند حوران حاضر شدند فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام از دیدن آنخانه و حوران متعجب بماندم از حوران پرسیدم که حق تعالے شمارا از برای که آفریده گفتند برای کسے از امتان تو که نماز چاشت نگذارند گفتم ای رضوان و ساکنان بهشت من این نماز را بر خود نذر و واجب گردانیدم چون از ینجا پیشتر شدم قصرهای بلند دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این قصرهای از آن کیست جبرئیل علیه السلام گفت و الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس یعنی برای فرو برندگان خشم در کیمیای آورده است که خدای تعالے در بهشت عمودی آفریده است از یاقوت سرخ و بر سر آن عمود هفتاد هزار کوشک آفریده تا از انجا اهل بهشت فرو نگرند و نور روی ایشان بر اهل بهشت افتد چنانچه نور آفتاب در دنیا اهل بهشت گویند بیائید تا بنظارهٔ ایشان شادان شویم چون نزدیک ایشان خواهند آمد ایشان را جامهای سبز پوشیده خواهند داد **هفتم آنکه** در تذکرة الاولیا آورده که در بهشت صحرای ست چون بنده بذکر خدای تعالے مشغول شود فرشتگان بنام او درختان نبشانند تا آنگاه که بس کنند فرشتگان نیز بس کنند **هشتم آنکه** در کتاب تاج المذکرین آورده که انس ابن مالک رضی الله عنه روایت می کند از رسول علیه الصلوٰة والسلام که فرمودند در بهشت در لب جوے رسیدم که سنگ ریزه او از یاقوت و مرجان بود آواز ے شنیدم که السلام علیک یا رسول الله گفتم لبیک از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که اینها کیانند که بر من سلام کردند گفت حورانند که از خدای تعالی دستورے خواستند تا بر تو سلام کردند آنگاه حوران گفتند ما زنده گانیم که هرگز نمیریم و منعمانیم که هرگز رنج و سختی ندیده ایم و ما جفتان مردان پارسائیم و جفتان کریمانیم از امتان تو قال الله تعالی حور مقصورات فی الخیام در خبرست که حوران در خیمها و قبهها باشند هر خیمه از یکدانه مروارید سفید و بالای او شصت میل راه باشد و درازی او چهار فرسنگ و آن خیمهارا چهار هزار در باشد از زر و در و در هر گوشه از ان خیمها اهلی باشد مر هر مومن را

در آثار آمده است که حوران در بهشت دستهای یکدیگر را بگیرند و رقص سازند و بآواز خوش زمزمه نمایند چنانکه کسی ازان خوبتر آواز نشنیده باشد و می گویند که ما شاد گانیم که هرگز بجفتان خود خشم نگیریم و مائیم مقیمانے که هرگز ازجای خود تحویل نکنیم و مائیم خوشخویانے که هرگز ترش رو نشویم عائشه رضی الله عنها میگوید که حوران این سخنها بگویند زنان مومنان نیز بگویند بآواز خوشتر ازان آواز که حوران راست مائیم نماز کنندگان وشما نماز نکرده اید و مائیم صدقه دهندگان وشما نداده اید زنان مومنان غلبه کنند بر حوران در آثار آمده که حوران بهشت چشم باز نکنند جز بجفتان خود وگویند بعزت آنخدای که جز وی خدای دیگر نیست هیچ چیزی نبینم در بهشت خوبتر ونیکوتر از تو که جفت ماے الحمد لله که تو آن منی و من آن توام سهیل ابن عبدالله گفت هرکه در دنیا چشم از حرام ولذتهای دنیا فراز کند عوض آن دهند ورا حوران چشم خوابانیده چنانکه فرمود فیهن قٰصرٰت الطرف الآیه گویند که ایشان یاقوتند در پاکیزگی و مروارید ند در نیکوئی کانهن الیاقوت والمرجان قول بعضے آن ست که حوران در بهشت بعضے سرخ وسفید باشند سرخی ایشان را بیاقوت تشبیه کرده وسفیدی ایشان را بمروارید این جزای نیکوئی ایشان باشد که در دنیا کرده اند در خبر است که حق تعالی حوران بهشت را از مشک وزعفران آفریده و بقول دیگر از نور تسبیح ملائکه آفریده است وهیچکس از اهل بهشت نبود الا که اورا هفتاد و دو زن بود از حوران بهشتی و هفتاد و دو زن از زنان دنیا که از دوزخیان میراث مانده باشد در خبر ست که نورے در بهشت بتابد گویند که این چه نورست گویند نور دندان حوری ست که در روی شوهر خندیده است واز آواز نعلین او آواز تسبیح میآید واز طوق گردن بند زرین او آواز تهلیل می آید ابو هریره رضی الله عنه می گوید که این حور باین نیکوئے قبضهٔ مویز ویا خرمائے ست که بمسکین بدهی ویا مسجد را بروبی ویا پارهٔ نان خشک بدرویشان بدهی ویا نان ریزهٔ افتاده از خاک برداری وبخوری جزاء بما کانوا یعملون این همه جزای ایشان باشد در بهشت انچه در دنیا کرده اند از طاعتها من ینابیع العلوم نهم آنکه در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم اگر حوری از حوران بهشت کف دست خود را باهل جهان نماید تمامی جهان روشن گردد واگر روے خود نماید مردگان زنده شوند وکافران تمامی مسلمان شوند وهمه خلائق عاشق شوند دهم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت جویها دیدم جوے دیدم از شیر وجوی از آب وجوے از خمر وجوے از عسل ودر هر کوشک هفتاد هزار جوی ازین چهار صنف جاری که همه از کافور سفیدتر

واز عسل شیرین تر واز مشک خوشبوی تر واز مسکه ملائم تر وچشمها دیدم از رحیق وسلسبیل وتسنیم وزنجبیل
وسنگ ریزه های از جواهر گوناگون وگل آن از کافور ولالے آن همه از مشک وعنبر همه گیاه او از سنبل
ودرختان اورا دیدم بزرگ سر اگر سواری بر براق تیز رفتارے هفتاد هزار سال در سایه ازان درختان
بتازد هنوز قطع نتواند کرد اصول آن اشجار از زر سرخ واغصان آن از یاقوت ولؤلؤ وزبرجد بزرگے
هر یک چند لسنے که اگر بدنیا فرستند قاف تا قاف عالم را بپوشد ومیوها چون کوزهای بزرگ وهر میوه
را هفتاد گونه مزه بود ودرون هر میوه بجای دانه حوری نشسته وهر میوه خود را بر اهل بهشت عرض میکند
ویا چون میل آن در دل بهشتے در آید چنانکه هیچ تکلف بوی نرسد مثلاً از پیش بهشتے تا آن درخت هزار
ساله راه باشد واورا آرزوی در دل آید شاخی ازان درخت نزد آن بنده آید وآن میوه تا لب
آن بنده آید آن مقدار که خواهد تناول کند وبعد ازان آن شاخ بمحل خود باز گردد **یازدهم آنکه**
فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در پیش بهشتیان مائده باشد هشتاد صحبک زرین ودر هر
صحبک هفتاد هزار گونه طعام قال الله تعالیٰ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ بشتابید
بعملے که رساند شمارا در بهشت **دوازدهم آنکه** فرمودند برین اشجار مرغان دیدم که برابر شتران بودند
از هر لون که در بهشت ست بروی ازان لون نمونه باشد از پیش تخت بهشتے بگذرد وبصد هزار
صوت مختلف نواز دن گیرد بهشتے گوید صورت تو نیکو ترست یا صوت تو آنمرغ گوید گوشتم از همه لذیذ تر
وخوشتر ست این بگوید ودر حال سرش در هوا بریده گردد ودر هوا بریان شود ونزد بهشتے فرود آید تا
بآن مقدار که خواهد بخورد وبعد ازان مرغ باز زنده شده پرواز کند بشاخ درخت نشیند ودر نواز دن
در آید بآن نغمات **سیزدهم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در بهشت باغهاست
که عرض وطول آن چهارده هزار ساله راه ست گفتند یا رسول الله در جنت خوشهٔ انگور چه مقدار
باشد فرمودند که اگر مرغی پرواز کند ازین سر خوشه پنجاه سال آن زمان پرواز ین سر خوشه بیرون آید
صدق یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اللهم ارزقنا منه

باب سی ودوم در بیان در آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت چهارم که آنرا جنات عدن گویند وعجائب وغرائبی که در بهشت چهارم بنظر انور آن سرور کائنات علیه الصلوة والسلام در آمده

ازانجمله پانزده چیز درین باب مبین می گردد **اول آنکه** در روضة الاحباب چنین مسطورست که

فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام چون من و جبرئیل و رضوان از بهشت سوم بر آمدیم و پرسیدم
در بهشت چهارم که جنات عدن گویند از زمرد سبز و لعل ست و بعضے از کنگرهاے او از گوهر و بعضے
از مرجان و بر ان در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون
گفت کیست گفت منم رضوان در را بگشاد اندرون در آمدم رضوان گفت اے خلیفه این محمد ست
علیه الصلوٰة والسلام بر وی سلام کن خلیفه پیش آمده سلام کرد جواب سلام او باز دادم و هفتصد هزار
فرشته در فرمان خلیفه بودند درین بهشت سخیان و عادلان و زاهدان و امامان مساجد نزول فرمایند
بروایت ابن عباس رضی الله عنهما هفت طائفه در آیند اول وفا کنندگان بعهد دوم واصلان بر حم
سوم متحملان به جفا چهارم خائفان از عذاب الٰهی پنجم صابران ششم منفقان اموال فی سبیل الله هفتم
صادقان در اقوال و افعال **دوم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام از رضوان پرسیدم که
هر بهشت را چند درست گفت هر بهشت را هشت درست از زر و مرصع بجواهر بر در اول نوشته
که لا اله الا الله محمد رسول الله دوم در نماز کنندگان باشد بتعدیل ارکان سوم در زکوٰة دهندگان
بخوشی دل چهارم در فرمایندگان امر معروف پنجم در باز دارندگان از نا کردنیها یعنی نهی منکر ششم در
حج عمره بجا آورندگان هفتم در عاصیانے که توبه کرده باشند هشتم در نیکو کاران است ایشان قومی باشند
که از نا دیدنے چشم بر بندند فرمان پدر و مادر بجا آرند و صلهٔ رحم و عیادت بیمار را بجای آرند در حدیث
آمده است در بهشت دری می باشد که آن را ریان نام ست از آن در روزه داران در بهشت در آیند
و روزه ندار در هد که روزه داران کجایند ایشان از همان در در آیند **سوم آنکه** در اخبار الآخرت چنین
آورده است که درمیان بهشت چهارم خادمان یعنی عبید مومنان که ایشان را آن روز مرتبه مساوی
مرتبه دوستان خدای تعالی باشد آنگاه فرمان در رسد بملائکه که پیش شوید و هر یکے اسمی ست درجات
و مقام و خانه بقصر او پدید بیک رویت آن ملائکه همین حفظه اند کراماً کاتبین باشند که امروز ملازم
ما اند فردا مصاحب ما باشند در بهشت انشاء الله تعالی این ملائکه پیش شوند هر یکے را بسوے خانه و
مقام او روان و بیک روایت جمیع مومنان خانه هاے خود را بدانند چنانچه امروز در دنیا می دانند
و نیز در اخبار الآخرت آورده که هشت بهشت زیر یکدیگر ست بر آسمان هفتم و بالاے ایشان عرش
ست و این معنی در کشاف در سوره والذاریات آمده است هر یکی درجات باندازهٔ طاعت بیابند
و همه چیزها معاینه کنند که ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر فی قلب البشر نه چشم بیننده
مثل آن وقتے دیده باشد و نه گوش شنونده شنیده باشد و نه در خاطر مثل آن گذشته **چهارم آنکه**

در رسالهٔ عبهری آورده است که کمینه کسی که در بهشت مقام یابد اورا در دنیا چندان طاعتی نبوده باد کوشکی
دهند ده چندان دنیا و بنای او خشتی از زر و خشتی از نقره و گلابه او از مشک بود و کلوخ او از زمرد و مرجان
و خاک آن از زعفران و در آن کوشک هفتاد هزار ایوان باشد و در و غرفه ها باشد و منظرها بود و در هر
منظری حوران و غلمان و مغنیان باشند و در آن خانه هفتاد هزار شهرستان باغ بود و درختها بود و تنهٔ
هر درختی از زر و شاخهای آن از مرجان و لعل و برگهایش از زمرد سبز باشد و در هر درختی هفتاد هزار
نوع میوهٔ گوناگون باشد اگر یکی از ایشان بشکنند بجای او دیگری پیدا شود پخته و رسیده گردد هر که میوهٔ
از آن بخورد هفتاد هزار لذت یابد اگر بکام مرده نهند زنده گردد هر چند که بخورد هوس بیشتر گردد و سیری نبود
و رغبت یکی بهزار باشد و زمین آن باغ از یاقوت سرخ و گیاه او از زعفران بود و در هر خانه از درخت
طوبی و درخت سدرة المنتهی یگان یگان شاخ باشد و در هر شاخ هزار نوع میوه باشد و در زیر هر برگی
صد جنس جواهر باشد که حوران از آن پیرایه سازند **پنجم آنکه** در مجالس آورده است که رضوان گفت
یا رسول الله مهتر جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که برو جنات عدن را تماشا کن که از بهر بندگان
خود چگونه آفریده ام بعد از آن جبرئیل علیه السلام بتماشای جنات عدن رفت کوشکی دید از یکدانه
مروارید با هفتاد هزار دریچه از یاقوت سبز و زمرد از دریچه تا دریچه دیگر پنج صد ساله راه و در پیش هر دریچه
هفتاد هزار حور نشسته و در پیش هر حور العین هفتاد حور دیگر بخدمت ایستاده همدرین میان نظر حور العین
بجبرئیل علیه السلام افتاد در خنده شد نوری از دندان او جدا شد جبرئیل علیه السلام و عاملان سر بسجده
نهادند باین گمان که این نور تجلی حق ست حور گفت این نور دندان من ست که حق تعالی از بهر بندگان
خود آفریده جبرئیل علیه السلام گفت این حور نصیب کدام بنده نیک بخت ست خطاب شنید که هر که از هوای
نفس خود برآمده و خود در محبت مولی بسته است او راست **ششم آنکه** در تفسیر بحر الدرر آورده که در جنات
عدن غرفه است از دُر مجوف ارتفاع آن شصت میل راه باشد و مر او را چهار هزار در باشد از زر و بر هر
دری هفتاد هزار فرشته ایستاده اند و با هر فرشته هدیهٔ از نزد خدای تعالی باشد همراه که هیچ هدیه بهدیهٔ
دیگر نماند و مر این غرفه را زوایا باشد و در هر زاویه هر بهشتی را اهلی باشد اهل این زاویه را بر احوال اهل
آن زاویه اطلاع نباشد **هفتم آنکه** روایت می کند ابن عباس رضی الله عنهما که در بهشت عدن شش
درخت ست پنج او از برای حله که لباس بهشتیان باشد و یکی از برای میوه که در هیچ سرای و کوشکی نبود
مگر از این درخت در وی صد هزار شاخ باشد و بر هر شاخ صد هزار گونه میوه و برگهای او همه حلها باشد
چون برگ لاله که هفتاد حله او را جمع کنند در میان دو انگشت توان گرفت و در زیر آن درختان سه

چشمه روان بود سلسبیل و کافور و تسنیم هشتم آنکه در تفسیر بحر العلوم آورده است که الله تعالی در هر بهشتی هفتاد
هزار دشت آفریده است و هر دشتی را هفتاد هزار شهرستان از در سفید آفریده است و در هر شهری هفتاد
هزار سرای و در هر سرای هفتاد در از رحمت کشاده و بر هر در صد هزار بواب ایستاده و بر دست هر دربانی
هدیه از لون دیگر و باد در شهری هفتاد هزار قصر شرفات و غرفات آن یکی از سیم خام ساخته ایوان و
کیوان و اساس آن از زبرجد و بعضے از رواق عیون سای و در هر قصری هفتاد هزار صحن همه بخشتهای
زرین و سیمین آراسته و طین آن از مشک ناب و آب گلاب عجین ساخته و در هر صحن هفتاد هزار صفه
و در هر صفه هفتاد هزار زاویه و در هر زاویه هفتاد هزار تخت و بر هر تختے هفتاد هزار فراش و بر هر فراشے
هفتاد هزار بالش و بر هر بالش حوری نشسته که بآرایش از هر چه تمامتر قوله تعالی متکئین علی
فرش بطائنها من استبرق و بعضے ازان تختها زرین و بعضے ازان سریرها سیمین نیک بختها بران تختها
بنشینند و دران سریرها سروری نمایند و بر بساتین و ریاحین نظاره کنند و جان و دل تازه کنند
نهم آنکه ایضاً در تفسیرین آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم در جنت
در پیش هر قصری بوستانے دیدم آراسته و بانواع اشجار پیراسته و بانواع ریاحین و ازهار زینت داده
قوله تعالی جنت عدن تجری من تحتها الانهار و در هر بوستانے هفتاد هزار گلستان و در هر گلستان
هفتاد هزار درخت مختلف و اثمار آن نیز مختلف فیهما من کل فاکهة زوجان طول هر یک درخت
هزار ساله راه و بر هر درختے شاخها بعضے از زمرد و بعضے از زبرجد درازی هر شاخی هفتاد هزار گز بود
اصول آن اشجار زرین و اثمار آن همه زیورهای سیمین بود و گویند که نثار اهل بهشت ازان اثمار
خواهد بود و اوراق آن دیبا و سندس و عناقید آن چون تنگی که از شکر پر سازند و یا چون خیکے که از
شهد قند محشو گردانند چنانکه اهل شهادت دهان عیش خویش بدان شهد خوش دارند و دانیة علیهم
ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا بهر شیوه که خواهند میوه ازان خورند و از شجره که آرزو کنند ثمرهٔ ازان
بردارند و فاکهة مما یتخیرون گویند که بران درختها سیبها بود چون سبوی که از عسل مملو بود چون بهشتی
آن میوه را بدست آرد و بشکند از میان آن حوری چون ماهی و یا چون یوسفی از صمیم چاهی بیرون آید
که تاج بر سر و دواجی در بر و خلخال سیمین در ساق پای و خال مشکین بر چهره براق سوار با ملاحت و انگشتری
صباحت در انگشت باز فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در هر بوستانی هفتاد هزار میدان
دیدم و در هر میدان هفتاد هزار خیمه منقش و هفتاد هزار حریر بخامه قدرت تحریر کرده متکئین علی رفرف
خضر و عبقری حسان این دولت و سعادت حواله طائفهٔ باشد که در مقام نعمت شاکر و در هنگام محنت

صابر بوده باشد و هم آنکه قوله تعالی ویطوف علیهم غلمان لهم کانهم لؤلؤ مکنون حکیم قدیم ملک کریم جل ذکره
و عز شانه خبر می کند از حال آن پوشندگان خلعت رضا و نوشندگان شراب وفا و پایندگان
سعادت بقا قوله تعالی ویطاف علیهم گرد بر گرد ایشان غلمانے اند بخدمت و ایشان که گویا مروارید
در صدف باشد ابن جبیر گوید که مکنون ای مصون فی الکن ای فی الصدف نه آفتاب بر و تافته
و نه باد برو وزیده و نه دست کس آنرا سوده و نه چشم کسی آن را دیده و بمرور دیگر گون نشود و در برآمدن
سال طراوت او کم نشود و ذرات لطف الٰہی ذره موی ایشان را نظمی داده و صنائع فضل بادشاهی پیرایه
جمال ایشان را ترتیبی داده بعضے گویند که این غلمان کودکان ایشان باشند و بعضے گویند که مراد ازین
غلمان اطفالی اند که سیآت نکرده باشند که بران مستوجب دوزخ شوند و طاعتی ندارند که بسبب آن
سزاوار درجات باشند و ایشان بخدمت بهشتیان برند و بعضے گفته اند که غلمان طائفه باشند که
حق تعالی ایشان را بقدرت خود آفریده چنانچه حوران را آفریده و این غلمان خدمت ظاهر اند نه خدمت
باطن زیرا که اگر بمروارید تشبیه کرده است و مروارید دیدار را بوده کردار را و در جای دیگر حوران را هم
بلؤلؤ تشبیه کرده است و آن تشبیه در سفیدی و صفای لون ست با حضرت علیه الصلوة و السلام
فرمودند که کمترین کسی را از اهل بهشت آن درجه باشد که اگر خادمی را بانگ کند هزار غلام لبیک گویند
هر کسی را از ایشان کاری باشد که آن دیگری را نباشد گفتند یا رسول الله چون خادم مانند لؤلؤ باشد
مخدوم چگونه باشد فرمودند مخدوم را بر خادم فضل چنان بود که ماه شب چهارده بر ستارگان آورده اند
که هر چه بهشتے را در خاطر گذرد غلمان در حال پیش او آرندے آنکه بر زبان آرد نظیر این در دنیا چیست
اندامهای مردم ست که چون آدمی چیزی را باندیشد بدل خود اندامها بدانند و بکنندبی آنکه بر زبان گویند
دیگر حال بهشتیان چه باشد یازدهم آنکه در تذکرة الاولیا آورده است که بر جمله بهشت یک برگ
نیست که نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بروی نوشته نباشد و ابتدای جمله اشیا را بنام او کرده
و ختم جمله انبیا بنام اوست لاجرم خاتم النبیین آمده دوازدهم آنکه در کیمیای سعادت آورده است که
بهترین بزازی است یا آنکه مشک مطهر و امثال آن مراد آنکه در بهشت هم اگر بازرگانی بودی
بزازی دیا بعضے عطاری بودی سیزدهم آنکه در کتاب دقائق الحقائق آورده که تصنیف
ابولیث سمرقندی گفت مقاتل رضی الله عنه که ده جنس از حیوانات در بهشت روند شتر صالح و
گوسفند ابراهیم و گوسفند اسمٰعیل و گاو موسیٰ و ماهی یونس و حمار عزیر و مورچه سلیمان علیهم السلام
و هدهد بلقیس که بحضرت سلیمان علیه السلام خبر آورده بود و شتر رسول علیه الصلوة و السلام و سگ

اصحاب کهف **چهاردهم آنکه** در کتاب روضة الاحباب آورده که اول طعامی که اهل بهشت خورند
زیادتی جگر ماهی که زیر زمین ست وگویند که آن از جمله گوارنده ترین طعامهاست ودر حدیث
دیگر وارد گشته که در روز قیامت زمین را بید قدرت خود نانی سازد وبا جگر ماهی ماحضر اهل بهشت
گرداند وبعده گاو بهشتی که در انجا چریده باشد بجهت اهل بهشت بکشند وایشان را مهمان کنند
پانزدهم آنکه در مجموع الخاقانی در روضة الواعظین در حدیث آمده است که در بهشت جوی باشد ریان
نام نیاشامند از ان جوی مگر روزه داران وصفت آنجوی وخاصیت آنجوی بجز خدای تعالی دیگری هرگز نداند

باب سی وسوم در بیان درآمدن آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در بهشت پنجم که آنرا دار القرار گویند وعجائب وغرائبی که درین بهشت بنظر مبارک سید عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمده است

از انجمله شش چیز درین باب مبین می گردد **اول آنکه** در کتاب در المجالس آورده که فرمودند حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون من وجبرئیل علیه السلام ورضوان از حدود جنات عدن بر آمدیم
تا برسیدیم در بهشت پنجم که آن را دار القرار گویند از مروارید روشن است در تفسیر بحر العلوم آورده است
که دار القرار مخلوق از مرجان ست وکنگرهای او از الماس ولعل ست وبر بان در نوشته که لا اله الا الله
محمد رسول الله رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت کیستی گفت منم رضوان بعده در را بکشاد
اندرون رفتیم رضوان گفت ای خلیفه این محمد علیه الصلوة والسلام است بروی سلام کن خلیفه پیش
آمده سلام کرد جواب سلام او دادم گرد برگرد خلیفه هفت صد هزار فرشته ایستاده بودند در تفسیر بحر الدرر
آورده است که بهشت را دار القرار از برای آن گویند که آنموضع روح وراحت وانبساط وعیش ونشاط ست
واز وبیرون آمدن نباشد بیقرار آن باشد که او را بیم زوال بود وبیقرار آن بود که در وی درد وغم بود و
بیقرار نبود آنکه با احمد مختار علیه الصلوة والسلام وبا مهاجر وانصار بود ودر زیر ظلال اشجار بود وخلقش
چون لؤلؤ شاهوار بود وبیقرار نبود آنکه با دیدار ملک جبار بود ولا یزول ملکهم ولا یفنی نعیمهم عن جابر بن
عبد الله رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منادیاً الی الجنة فینادی یا اهل الملك الدائم
والنعیم المقیم والحیوة الابد فیجیؤا باجمعهم قال فیقول لکم هل رضیتم عنی فیقولون سبحان ربنا قد رضینا
فیقول لاهل الجنة ان ربکم یقول هل لکم من حاجة فیقولون سبحان الله قد اعطانا ربنا حوائجنا وفوق
حوائجنا فیقول یا اهل الجنة ان ربکم یقول ساعطیکم فیقولون سبحان ربنا ای شئ افضل مما اعطانا ربنا

ياأهل الجنة ان ربكم يقول اعطيكم رضوانى ورضوان من الله اكبر وگويند كه اين سرائے بے قصور ونعيم بے فتور جاے
كسانے باشد كه متدرع بدرع ورع باشند ودر طلب رضاى خداوندى كوشند ودر امر معروف ونهى
منكر سعى بليغ نمايند ودر قهر متمردان وزجر متعديان مبالغتے بے دريغ نمايند عما قال الله تعالے
يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر دوم آنكه در اخبار الملكوت آورده است كه فرمودند حضرت
پيغمبر عليه الصلوة والسلام چون اندرون بهشت درآمدم نظر كردم عمارتهاى آن ديدم كه سطبرى ديوار آن
پنج صد ساله راه بود وارتفاع آن سی هزار ساله راه بود خشتے از زر وخشتے از نقره وگل آن از مشك
وخاك آن از عنبر وگياه آن از زعفران وكوشكهاے او از مرواريد ودران خانها جويهاے آب
جارى بود وهب ابن منبه گويد كه بارى تعالى از ان روزى كه بهشت را آفريده است چون
پهناے هفت آسمان وهفت زمين آفريده است زيراكه عادت اين ست كه طول از عرض بيشتر
باشد چنانچه در آية است سابقوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها كعرض السماء والارض سوم آنكه
انس ابن مالك رضى الله عنه روايت مى كند كه پرسيدند كه بهشت در زمين است يا در آسمان
گفت بالاے آسمان هفتم وفرود عرش ست ودوزخ در زير هفتم زمين ست چون قيامت شود
آسمان را بردارند تمامى مواشگافته شود آنگاه الله تعالے بهشت را آنمقدار كشاده گرداند كه
تمامى اهل بهشت در و جاے گيرند باندازه مراتب خود وبهشت را صد دريچه است ميانه هر دريچه
پنج صد ساله راه است وباغها در وآراسته وميوه ها فروبسته كه بدست توان شكست هر ميوه
كه نفس آرزو كند موجود باشد درين بهشت نيز زنان پاكيزه اند از آلايش حيض ونفاس مبرا و
ايشان را حور العين گويند هريكے را الله تعالے از نور جواهر آفريده است وايشان چشمها فروبسته
باشند از غير وبجز شوهر خود نه بينند وهيچ كس از آدمى وپرى بايشان دست نرسانيده چنانكه در
قرآن ست كه لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان آورده اند كه حور العين دو جنس ست يكے انسيه
در صفت وهيئت مردم ست دوم جنيه يعنى بشكل وصورت پرى است زيراكه پرى مسلم در يك قول
در بهشت خواهند ومعنى اين آية آن ست كه پيش ازين مردمان وپريان بعد از حساب قيامت
خواهند آمد ببشارت فرمود مومنان را اگر گويند كه پيش ازين در بهشت مردم وپرى راه بود كه بر
ايشان دست زند جواب گوييم كه پريان را پيش از آمدن عيسى عليه السلام در بهشت ودر آسمان
راه بود چون او مبعوث گشت پريان از رفتن بآسمان چهارم ممنوع شدند چون پيغمبر ما عليه الصلوة
والسلام در دنيا آمدند پريان از هفت آسمان ممنوع شدند يعنى كس ظن نبرد كه پريان بر حور جنس

خود دست زده باشند یا این ذکر بر سبیل تاکید عصمت ایشان باشد چنانچه گویند که فلان چیز را آفتاب
و ماهتاب ندیده است هر بار که چون شوهران ایشان فرا آیند ایشان را بکر یابند هر یکے را هفتاد حله
باشد هر حله برنگ های گوناگون و آن هفتاد حله سبک تر از موی بدن ایشان باشد و استخوانهای
ایشان ورگ و پے نماید چنانچه شراب لعل گون در ساغر سفید نماید و گیسوی ایشان مکلل باشد بدُر
و یاقوت اگر یکے از ایشان دست بیرون آرد تمامی دنیا روشن گردد در تفسیر امام غزالی رحمة الله
علیه مسطورست در بیان این آیه که فیها انهار من ماء غیر آسن دجله از نهرهاے جنت است
و فرات از نهر آب جنت بیرون آمده و جیحون و نیل از خمر جنت بیرون آمده است و نهر سند مشهور همین
گنگ است و این آب از کوثر بیرون آید چون خواهد بنده مومن در ان دجله در آید فرشتگان ندا
کنند که ادخل سالماً و امناً و اسکن خالداً و مخلداً یعنی در ای با امان تمام و سالم و ساکن شو در پیوسته
زنده باش و این ترا باشد و فنا نه پذیرد و هلاک نشود و پیوسته جوان بمانے و نعمتهای این خانه
با تو بود و کهنه نشود آنقدر که خواهد و دل طلبد در زمان بیاید و نمطهای رنگین دهند از استبرق و زعفران
و کسوتهای گوناگون بخشند و تاجهای مرصع چون آفتاب تابان و روشن باشد با تو بدهند و تو
هر زمانے تاج دیگر بر سر نهی و ترا هشتاد هزار خادم دهند و چهل هزار غلمان و بست هزار طفل
چون در مکنون پیش تو بازی کنند و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً
و هفتاد هزار حور بخشند چهارم آنکه در تفسیر بحر العلوم و بحر الدرر آورده که فرمودند حضرت محمد صلی الله
علیه و آله وسلم در ارض آن ریاض حوضها و قدحها دیدم چون نجوم آسمان بے عدد و هر حوضی صد ساله
راه تقدیر فرموده صانع قدرت بصنع بے شبهت شطوط آن را بزیور تزیین داده و بجواهر ثمین ترصیع
داده بر کنار گوهر نگار بر هر برگ هفتاد هزار تخت مرصع همه بقلم قدرت نگاشته و بجواهر لآلی معانی پیراسته
و مجموع متکای ارباب سعادت و مسند اصحاب سیادت و فراش ازواج کرام و محل اجتماع افواج
سعادت انجام گشته و نظاره گاه خلد برین و عشرت جای حور العین آمده پنجم آنکه خورشید فلک نبوت
و قمر آسمان سماحت و مروت اعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر لفظ مشک افشان چنین مرحمت
نمودند که مولی عز و علا چنانچه مخدرات عالم فانی را از چهار عنصر آفریده حور العین جهان باقی را نیز از چهار چیز
آفریده است از قدم تا زانو از مشک اذفر از زانو تا ناف از غالیه و عنبر و از ناف تا کتف از کافور
و از کتف تا فرق سر از زهرواره پدید و رخساره از یاقوت سرخ قوله تعالی کانهن الیاقوت و المرجان و در رخ
راست ایشان نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ذات ایشان از حیض منزه و وجود ایشان

از ریب وعیب مبرا لهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون وترکیب لطف ایشان چون در مکنون
وصورت لطیف ایشان جواهر مخزون قوله تعالی وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون
وهر یکی حوران را هفتاد حله باشد بروایت دیگر صد حله باشد یری ساقها من وراء تلك الحلل
وعلى رأسها تاج من العنبر مکلل بالیاقوت والدر وستون الف ذابة المسك والغالیة
وفی عنقها الف قلادة من الجواهر وفی یدها کاس من الذهب وفی کل کاس مائة لون
من الشراب لا یشبه بعضها بعضا در حدیث نبوی در وصف جمال ایشان ورود یافته
مضمون آن باین توصیف رائج ست که مشاطه قدرت عروس جمال پر کمال ایشان را چنان بزیور حسن
وجلای زیبای پیراسته که نظاره گیان بر مشاهده جمال ایشان انگشت حیرت بدندان غیرت گزیده
در مقام تعجب زبان بتذکیر اذکار سبحان ربی العظیم بکشایند حاصل که عذار میمون ایشان آب
چشمه آفتاب شسته وجمال حمیدة الخصال بر ذات مطبوع الشمائل ایشان بمنطقه جوزا بربسته طراوتی
هرچه تمامتر بر طرف طره طرار ایشان نهاده ونضارتی هرچه لطیف تر در گلزار رخسار ایشان پدید
آورده زلف پریشان مشک افشان بر عارض گل برگ کافورین فرو گذاشته وصباحتی در صفحات
جبین ایشان بقلم وخامه فطرت بنگاشته وسفید آب لطف بر چهره ایشان ریخته وگلگونه ملاحت
بر خساره گلنار ایشان انگیخته کان غرة تهار شادکان سواد طرتها ضلال گویند که اگر یکی از ایشان ابهامی
بعالم نماید شب تاریک چون روز روشن شود واگر از چشمه بوستان دهان او قطره فرو چکد امواه اجاج
در بحار سجاج همه عذب فرات سائغ شراب گردند وعالم سراسر بوستان گردد وزمین یکایک گلستان
شود ور وزور آرزوی او نوروز گردد وخاک از عکس جمال او بهشت گردد وآب شور از رایق جمال زلال
او انگبین سرشت شود حقا که اگر بلغای عالم وفصحای بنی آدم جمع گردند بهمگی در ثنایای حوران مصروف
دارند عاقبت بعجز خویش اعتراف نمایند قال ابن عباس رضی الله عنهما سطع نور فی الجنة فرفعوا
رؤسهم فاذا هو من ثغر حور ضحکت فی وجه زوجها وذکر فی زهرة الریاض فی بیان جسامة
حور العین بین منکبیها فرسخ فی فرسخ ولو ان حورا من حور الجنة تقوم على الارض لرسخت
اقدامها الى الارض لسافلة وجاوزت بمنکبیها سماء الدنیا وان حورا طلعت من السماء الدنیا
لانکسف الشمس من ضوء حسنها وجمالها وفی الخبر ان للرجل من اهل الجنة خمسمائة حور واربعة
الاف بکر من الدنیا یعانق کل واحدة منهن مقدار عمره فی الدنیا وذکر فی ریاض الابرار
قال رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم لما اسری بی الجنة رأیت حور العین مررن بی متبسمین

فی وجھی فخشیت علی عینی من ضوئھن فقلن یارسول اللہ مُرلامتک بالسواک فکلما سوکوا زاد حسن اسنا ننا ومرھم بالصیام فکلما صاموا زاد طیبا لافواھنا ومرھم بالصدقۃ فکلما تصدقوا زاد لنا سمنا ومرھم بالبکاء فکلما بکوا من خشیۃ اللہ تعالے زاد لنا فرحا

ششم آنکہ در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نظر کردم یک حور العین دیدم کہ اگر یک قطرہ از رخسار آن حور بدریاے قلزم افتد تمام دریا چون گلاب گردد ھفتاد ھزار حور دیگر در خدمت او ایستادہ بودند کہ چون ماہ شب چہاردہ تابان چون آن حور مرا بدید بر من سلام کرد گفت یارسول اللہ یک التماس دارم کہ مرا در خدمت خود قبول کن کہ من در خوبی نظیری ندارم در جمال و در کمال موصوفم فرمودند در پیشانی آن حور نگاہ کردم او را بنام بلال حبشی رضی اللہ عنہ دیدم گفتم ای حور ترا بنام بلال حبشی نوشتہ اند من ترا چگونہ قبول کنم آن حور گفت یارسول اللہ بلال سیاہ ست ومن چون کافور سفیدم صحبت او بامن چگونہ راست آید گفتم اے حور اگرچہ تو سفیدی ہمچون کافور روشن ترشدہ اما بلال من ہمچون مشک سیاہ است واز کافور مشک بقیمت می ارزد حور گفت یارسول اللہ بلال ہمچون شب سیاہ ست ومن چون روز روشنم گفتم ای حور شب سیاہ پردہ پوش عاشقان خدا ست و روز روشن غوغای عام ست ندا در رسید کہ ای حور چون روز قیامت شود ہمہ سیاہی بلال را جمع کنم و ہر یک حور را یک خال از سیاہی بلال بخشم کہ آن یک خال بر رخسار حوران زیبایش تمامتر دہد تا مرتبہ کہ در سیاہی بلال ست بدانند بیت

خورشید آسمان و زمین روشن ست از ان زان گشت سرخ روی کہ ہمرنگ آل اوست	آنخواجہ کہ بدر غلام ہلال اوست یک پرتو از تجلی نور جمال اوست تنہا نہ مرغ روح ببالش ہمی پرد	برچہرہ خال حور ز رنگ بلال اوست گل گرچہ آبروی چمن شد برنگ و بوی پرواز جبرئیل امین ہم ببال اوست

باب سی وچہارم در بیان آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در بہشت ششم کہ آن را جنات النعیم گویند وعجائب وغرائبی کہ درین بہشت در نظر انور مبارک آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام در آمدہ است

از انجملہ شش چیز درین باب مبین می گردد اول آنکہ در اخبار الملکوت آوردہ کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون من وجبرئیل علیہ السلام ورضوان از بہشت پنجم بسوے بہشت ششم روان شدیم تا برسیدیم در بہشتے کہ آن را جنات النعیم گویند از زمرد ولعل ست ودر او از لؤ لؤ

بیضا و کنگره های او از الماس و جواهر بود بر در او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله رضوان
در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان بعده در را بگشاد چون اندرون
رفتیم رضوان گفت ای خلیفه این محمد ست علیه الصلوٰة والسلام بروی سلام کن خلیفه پیش آمده
سلام کرد جواب سلام او دادم گرد بر گرد خلیفه هفتاد هزار فرشته بودند و بروایتے هفتصد هزار فرشته
ایستاده بودند درین بهشت شهدا و موذنان نزول نمایند دوم آنکه ابو هریره رضی الله عنه
روایت کند که گفت از فضیلت بهشت ششم از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم جناب آن
حضرت صلے الله علیه وآله وسلم گفتند من از رضوان پرسیدم گفت حق تعالی در کلام مجید می فرماید
که ان الله یدخل الذین اٰمنوا وعملوا الصّٰلحٰت جنّٰتٍ تجری من تحتها الانهار یحلّون فیها من
اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر و بنای او خشتی از زر و خشتی از نقره و گیاه او از
زعفران و سنگ ریزه او از مروارید بود فرشتگان ندا کنند که ای اهل بهشت شما را زندگانی است
بیمرگ و نعمتی است بے زوال چنانچه خدای تعالی در قرآن یاد کرده است ان تلکم الجنة اورثتموها
بما کنتم تعملون در بهشت چیزهاست که خدای تعالی از برای اهل بهشت آفریده است که هیچ چشمی
او را ندیده و هیچ گوشے او را نشنیده چنانچه در قرآن از ان خبر داده است فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون آنگاه گفت بمقدار تازیانه از بهشت بهتر ست از همه دنیا فرمود
قسم بآن خدای که قرآن بمن فرستاده حسن و جمال در بهشت چنان باشد که در وهم کسی نیاید و میوهای
بهشت گوناگون ست و هر میوه که بخورد هفتاد رنگ و هفتاد بوست و اهل بهشت را نه بول ست
و نه غایط و نه بلغم و زنان مومنان را چنان جمال بود که اگر زنی از اهل بهشت یک ناخن خود را دراز کند
از مشرق تا بمغرب همه روشن گردد هر یکی را هفتاد حله باشد و در هر ساعتی هفتاد گونه بگردد و در خبر ست
که کمترین کسی را از اهل بهشت هفت قصر دهند قصری از یاقوت و قصری از در و قصری از جواهر و قصرے
از مروارید و قصری از گوهر و قصری از نور عرش و هر مومنی را در بهشت قوت مرد باشد و نیز در بهشت
خواب نباشد و از جامهای بهشتیان بوی مشک و کافور آید و جامهای ایشان سبز رنگ باشد چون
ایشان را حاجت بگوشت خوردن شود مرغان بریان شده بیایند ای دوست خدا هر چه
خواهی از ما بخواه که از چشمه سلسبیل آب خورده ایم و از درختان زیر عرش آمده ایم چون مومن از ان
بخورد سیر شود چون از خوردن فارغ شود پریده بجای خود رود و هر بهشتے را هفتاد حله باشد و در و
انگشتری باشد آورده اند که در روز قیامت از برای مومنان خازنان بهشت شتران گرفته

باستقبال بیایند پالانهاازیاقوت سرخ ومهار ایشان ازمرواریدمرصع وقصری که در بهشت است پهنای او یکماهه راه ست ودر هر قصری هفتاد خانه باشد ودر هر خانه هزار در باشد ودر هر دری حوری نشسته وباوی هفتاد کنیزک باشد چون بدر قصری برسند که خدای تعالی آنرا از نور عرش آفریده است اگر این قصرها در دنیا بودی چشم از مشاهده او کور شدی وخادمان پیاده باستقبال وی بیایند در پیش تخت کرسی نهاده از یکدانه مروارید ویاقوت خدای تعالی می فرماید که فیها سرر مرفوعة وآن بالاتر باشد چون بهشتی خواهد که پای بر تخت نهد کوتاه گردد چون بر تخت نشیند باز بلند گردد وغلمان وولدان در پیش او صف زنند آورده اند که در بهشت جایگاهی ست که مردم بنشینند وبایک دیگر سخن گویند وآن چیز که در دنیا گذاشته بودند ویا کرده بودند یاد آرند پس مومن لازم باشد که اندیشه کند وبداند که چگونه باید کرد چنین نعمت جاودانی برای دنیای فانی فراموش کند وعمر خود را بباد دهد اگر طمع بهشت وامید از رحمت حق تعالی داری پیوسته در رضای وی باش وبهشت را از باری تعالی بخواه وبتضرع وزاری مشغول باش رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند هر که از حق تعالی پیوسته بهشت خواهد او را بدهد ودر طاعت ثابت قدم باش وخود را بکار خیر مشغول گردان واز بهشت محروم مگردان بحرمة النبی علیه الصلوة والسلام وآله اجمعین سوم آنکه در تفسیر بحر الدرر وبحر العلوم آورده است که در صفت مراکب جنت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرمودند که در مسارح جنان وفرادیس رضوان مراکب سوایم دیدم وبراقها مشاهده نمودم که هر یکی از آن برق رفتاری رعد گفتاری خورشید چشمی ناهید خشمی قمر رخساری مشتری دیداری مشکبویی لطف خویی بادپیمایی گوهر بهایی رحیق رنگی صدیق تحقیقی بادپایی آتش رایی آب رفتاری عنبر غباری خوش عنانی مشک افشانی گویند که جنائب را طور وهیاکل چنان بود سم بعضی سیمین ونعل لعلین وسروج ایشان بزمرد اخضر وسنام ایشان بلآلی لالا بافته وبزبرجد ویواقیت آراسته ودر براوج بهشت ومراعی جنان چنان دیدم که چون جبال راسخ چون شمال در تک دوه وچون کوه کوهان هر یک ونیز در تفسیر آمده است که مراکب مومنان در بهشت بسیار باشد این آیة که واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون مسطورست یعنی فی الجنة متکئین علی سرر یطیر فی الهواء فیلتقیان یعنی بهشتیان در بهشت بر تختها تکیه کرده باشند واین تختها در هوا می پرد دو دوست با یکدیگر در هوا ملاقی می شوند یکی از آن مردم را گوید که ای برادر یاد داری که روزی در دنیا در فلان موضع باهم ملاقات کرده بودیم واز حق تعالی خواسته بودیم که ما را در بهشت جمع گرداند او گوید که آری یاد دارم وفی ریاض المذکرین

عن امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان فی الجنۃ شجرۃ یخرج من
اعلٰیہا الحلی والحلل ومن اسفلہا خیل بلق مسرجۃ بالیاقوت وملجمۃ بالدر لا یروثون ولا یبولون ذوات
اجنحۃ فیجلس اولیاء اللہ فتطیر بہم حیث شاؤا فیقول الذین اسفل منہم یا اہل الجنۃ بم بلغ ہؤلاء
ہذہ الکرامۃ قالوا انہم کانوا باللیل وانتم نائمون یصومون النہار وکنتم تاکلون وکانوا یجاہدون وکنتم قاعدون
ترجمہ روایت می کند امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ از حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ
فرمودند در بہشت درختی است چون ہمت عاشقان بلند وچون عزت صادقان برومند وحلقہای
بہشتیان وزیورہای ایشان از ان برگہای درخت حاصل می شود ودر زیر آن درخت طویلہ چون
عریضہ محتاجان دراز آہنگ وبران طویلہ تگاوران گلگون دورنگ وآن تگاوران را ہم بال
باشد وہم پر ولگام آنہا مرصع بمروارید وگوہر واز سرگین وبول کردن ایمن وپاک باشند پس اولیاء
خدای تعالی را بر این جنائب آراستہ بنشانند ہر کجا کہ ایشان خواہند بگردانند خواہ در ہوا وخواہ در
زمین بہشت پس می گویند ایشان را آنکسانی کہ فروترین ایشانند ای دوستان خدا بچہ چیز وبکدام
طاعت باین بزرگی رسیدہ اید جواب دہند کہ ما یان شب بیداریم وشما خفتہ گانید وبودیم ما یان
روزہ دارندگان وشما میخوردید وبودیم ما یان جہاد کنندگان در راہ خدای تعالی وشما در خانہای خود
نشستہ بودید **چہارم آنکہ** فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام در فضای بہشت طیور مشاہدہ
کردم ہر یکے چون وحوش دیدم کہ ارباب بہشت از صیادان در انجا صید خواہند کرد وسئل عن محمد
ابن حامد رحمۃ اللہ علیہ ان کل یوم من ایام الاخرۃ مقدار الف سنۃ فللمومنون ماذا یصنعون فی طول
ہذا الیوم قال ابن عباس رضی اللہ عنہما قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کل یوم من ایام الاخرۃ الف
سنۃ من سنی الدنیا فیغدو المؤمنون ثلثمائۃ سنۃ وفی وسط النہار یتباضعون من الحور ثلثمائۃ وفی اخر النہار
یصطادون ثلثمائۃ سنۃ مع الحور فی بساتین الجنۃ فیبقی مائۃ سنۃ فیصیر کوقت اصفرار الشمس فی دنیاکم
فیزورون ربہم کذلک دابہم ابدالابد **پنجم آنکہ** در کتاب دقائق الحقائق آوردہ کہ قال ابن عباس رضی اللہ عنہما
فاذا اکل ولی اللہ من الفاکہۃ ما یشاء ویشتاق الی الطعام فیامر اللہ تعالی ان یقدم الطعام فیاتی
الف عبید بسبعین مائدۃ درۃ ویاقوت وعلی کل مائدۃ الف الف صحف من ذہب کما قال اللہ تعالی
ویطاف علیہم بصحاف من ذہب واکواب وفیہا ما تشتہیہ الانفس وتلذ الاعین وانتم فیہا خالدون وفی
کل صحفۃ الف الف لون من الطعام لم تنلہ النار ولم یطبخہ الطباخ ولم یلق فی قدر النحاس وغیرہ
ولکن اللہ تعالی یقول کن فیکون بلا تعب ولا نصب وتاکل ولی اللہ من الصحائف ترجمہ

گفت ابن عباس رضی الله عنهما وقتی که بخورد و دوست خدای تعالی از میوهٔ خوب انچه خواهد مشتاق باشد بسوی طعام میفرماید حق تعالی اینکه برید بسوی او طعام را پس می آرند بهفتاد خدمتگار و بدست هر خدمتگاری هفتاد هزار سفره از مروارید و یاقوت و بر هر سفره هزار هزار کاسه بود از طلا چنانچه گفت خدای تعالی می آرند دران مائده ها انچه خواهند بهشتیان و در هر کاسه هفتاد هزار گونه طعام بود که نرسیده بود در آتش و نه پخته باشد او را پزنده و نه انداخته بود در دیگ ولیکن می گوید که موجود شو موجود می شود بی آوردن و نهادن و میخورد دوست خدای تعالی ازان ششم آنکه در کتاب معتبر مذکور است که حق تعالی در بهشت دو هزار شهر آفریده و در هر شهری دو هزار قصر و در هر قصری دو هزار سرای و در هر سرای دو هزار خانه و در هر خانه دو هزار غرفه و در هر غرفه دو هزار تخت و از تختی تا تخت دیگر هزار ساله راه باشد و در پیش هر تختی دو هزار جوی جاری و در پیش هر جوی دو هزار صفه و در هر صفه درختان میوه دار و بر هر درختی دو هزار شاخ و بر هر شاخی دو هزار برگ و در هر برگ دو هزار حله باشد رنگ برنگ و در زیر هر حله دو هزار میوه و در هر میوه دو هزار جاریه باشد و در پیش هر جاریه برای خدمت دو هزار غلمان و در میان آنها دو هزار حجاب فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این همه نعمت و شوکت و حشمت فردای قیامت برای کسی عطا شود که دو رکعت نماز نفل پیش از صبح بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی و سورة الکافرون چهار بار بخواند و در رکعت ثانی بعد از سوره فاتحه ده بار سوره اخلاص بخواند بعد از انکه سلام داده استغفار بسیار کند آورده اند که چون روز قیامت شود مومنان از سه هزار ساله راه پل صراط بگذرند حق تعالی کافران و منافقان را در دوزخ بایشان نماید مومنان گویند که حمد بسیار مر خدای تعالی را که از آتش نجات داد آنگاه از خدای تعالی ندا در رسد که ای مومنان در دوزخ دوزخیان دیدید و از صراط گذر نمودید اکنون مقصود شمایان حاصل شد مومنان گویند که الهی ما در دنیا بودیم آرزوی ملاقات دیدار تو بود اکنون از خطر صراط نجات یافتیم صد هزار بار شکر می گوییم بر حضرت تو اکنون دیگر آرزوی نداریم چون ساعتی بگذرد مومنان نظر سازند درختی مشاهده نمایند بغایت بزرگ بقدرت خود آفریده بیخ او در زمین و شاخ او در هوا و سایه اش بغایت خوب مومنان این درخت را ببینند در حال گویند که الهی ما را دستوری ده تا بسایه آن درخت رویم آنگاه ندا در رسد که ای بندگان شما عهد کرده بودید که چون ما از صراط بسلامت گذریم چیزی نخواهیم باز مومنان گویند الهی ما را بسایه آن درخت برسان دیگر چیزی نمی خواهیم ندا آید که من او را بشمایان ارزانی داشتم بروید ایشان آنجا بروند ساعتی قرار گیرند و از

آنجا بوی بهشت نظر سازند دیوارهای بهشت را بینند که خشتی از زر و خشتی از زمرد و خشتی از جوهر
مومنان در سایه آن درخت نشسته گویند که الٰهی ما را دستوری ده تا نزد آن دیوارهای زرین برویم
ندا در رسد که ای بندگان بر ما عهد کردید که دیگر چیزی نخواهیم مومنان گویند که الٰهی ما در دنیا بودیم زر و نقره
نداشتیم تا آن نظر سازیم اکنون دیوارها دیدیم که تمام از زر و نقره بس ما را صبر و قرار نمانده است فرمان
شود که الٰهی بندگان من دستوری دادم بروید مومنان شادمان شوند و بروند بزیر آن دیوارهای
بهشت و نظر اندازند و درهای بهشت را کشاده بینند از بوی مشک و عنبر و کافور معطر شده چون این
بویها بمشام ایشان رسد شادمان شوند آنگاه در درون بهشت نظر اندازند و مرغان خوش الحان و
حوران و غلمان و ولدان و کوشکها و تختهای مرصع مشاهده نمایند صبر آرام ایشان نماند گویند الٰهی
دستوری ده تا در بهشت درائیم حوران و قصوران و غلمان مشاهده سازیم از خدای تعالی ندا آید که ای
بندگان شمایان چرا بر عهد خود استوار نیستید و بیفرمانی می نمائید مومنان گویند الٰهی دیگر چیزی نمی خواهیم
فرمان رب العزت در رسد که در آئید در بهشت در حال در آیند نعمتها حور و قصور و غلمان و ولدان و غیرها
مشاهده نمایند آنگاه با همدیگر گویند که ای برادران سه بار عهد کردیم و عهد خود را شکستیم اکنون از خدای
شرم میداریم در همین حال باشند که فرمان در رسد که ای جبرئیل امین برو در بهشت بندگان مرا در آر
هر چه می خواهند بده جبرئیل علیه السلام پیش مومنان بیاید با عزاز و اکرام با ایشان سلام کرده گوید که
حق تعالی بر شما سلام میرساند قوله تعالی سلام قولاً من رب رحیم چون مومنان سلام خدا تعالی را
بشنوند بیهوش شوند چون بهوش آیند سرهای خود را بسجده نهند با یکدیگر گویند که خدای تعالی ما را در بهشت
در آرد جبرئیل علیه السلام گوید که ای مومنان سرهای خود را از سجده بر دارید که وقت طاعت نیست
وقت کرم و احسان ست هر چه می خواهید عطا کرده است مومنان گویند که یا جبرئیل امین ما بخدای تعالی
سه بار عهد کردیم باز عهد خود را شکستیم اکنون شرم میداریم ولیکن از رحمت او امید واریم جبرئیل علیه السلام
گوید ای مومنان بخواهید از خدای تعالی که در خزانه او کشاده است مراد شما را با شما داد از عالم فانی بعالم
باقی آمدید اگر درین مقام مراد شما راده چه عجب باشد آنگاه از خدای تعالی ندا در رسد که ای بندگان
این بوستان بهشت را از برای دوستان آفریده ام در آئید و حلها را بپوشید و نعمتها را بخورید کلوا واشربوا
هنیئاً بما کنتم تعملون بعد از آن مومنان در بهشت روند رضوان باستقبال مومنان طبقها را و حلها و
مشک و عنبر و کافور همه بر ایشان نثار کنند و سلام دهند گویند که خوش آمدید ای بندگان خدا اول در
عالم فانی بودید اکنون در عالم باقی آمدید همیشه خندان و شگوفان باشید که راحت و نعمتهای جاویدانه

بر شماست قوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین آنگاه مؤمنان در بهشت در آیند هر کس بمنزل خود تختها و کوشکهای بزرگ بینند قوله تعالی واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا بعده هر کدامی در مقام خود آرام گیرند در انجای فرح فزا الابد الآباد بمانند بخوشی و خرمی

باب سی و پنجم در بیان در آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت هفتم که آن را جنات الماوی گویند و عجائب و غرائبی که درین بهشت در نظر انور مبارک آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمده است

از انجمله ده چیز درین باب مبین می گردد **اول آنکه** در کتاب اخبار الآخرت و در تفسیر بحر الدرر آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون من و اخی جبرئیل علیه السلام و رضوان از بهشت جنات النعیم بر آمدیم در بهشت هفتم رسیدیم که آن را جنات الماوی خوانند و خلقت او از نور ست و در او از رحمت و کنگره هاے او از کافور و لؤلؤ بران در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و بروایتی این بهشت از ذهب مخلوق ست و آن قریب بسدرة المنتهی ست و در وی حورانی ست که مر آنهارا العبت گویند حق تعالی آن حوران را از چهار چیز آفریده است و ترکیب آنها از چهار طینت نموده مشک و کافور و زعفران و طینت آنها باب حیوان سرشته و حلاوتی در وے ودیعت نهاده بود که قطره آب دهان و لعاب لبان او اگر در بحار چکد تمامی آب آن دریاها پر از حلاوت گردد با سینه سکینه آن بغیب نوشته من احب ان یکون له مثلی فلیعمل بطاعة ربی و این جنت منزل شهیدان و متقیان و کاظمان و عافیان ست روز در انجا می باشند و شب در درون طیور اخضر که در قنادیل زرین آویخته از ساق عرش میمانند و بروایتی این بهشت را دار الحیوان گویند از برای آنکه در وی همه زندگان باشد مرگ نے لایذوقون فیها الموت آن مرغ را که در بهشت خورند نکشند و اگر بکشند مرگ باشد و دار الحیات نبود و لیکن آن مرغ را که در خوان پخته افتد چون او را بخورند باز زنده شده باز بجای خود برود و در ختانش هرگز خشک نشود و مرغزار او را خوف نے آفتے نبود فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان رضوان در راه بجنبانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان خلیفه در را بکشاد اندرون در آمدیم رضوان گفت ای خلیفه این محمد صلی الله علیه وسلم ست بر وی سلام کن خلیفه مرا سلام کرد

زعفران خوشبو

جواب سلام اورا دادم گرد بر گرد خلیفه هفتصد هزار فرشته ایستاده بودند دوم آنکه فرمودند حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم رضوان را از نعیم بهشت پرسیدم گفت اینکه یک قبه از مروارید است
به بلندی دنیا نصب کنند که طول آن وعرض آن همچنان ودران قبه کنگرهاے عطر که از بوے
خوش آن دماغ پژمرده تازه گردد ومرده زنده شود وآن قبه را چهار هزار در از زمرد سبز باشد
ودر هر در هفتاد هزار مرغزار ست ودر هر مرغزار هفتاد هزار باغ ست ودر هر باغ هفتاد هزار
نخلستان ست ودر هر نخلستان هفتاد هزار گلستان ست ودر هر گلستانے هفتاد هزار گلزار ست
ودر هر گلزارے هفتاد هزار سمن زار ست ودر هر سمن زاری هفتاد هزار کوشک ست ودر هر کوشکی
هفتاد هزار میدان ست ودر هر میدانے هفتاد هزار سرای ست ودر هر سرای هفتاد هزار
تخت از زمرد سبز باشد وبگرد هر تختے حوران وغلمان وساقیان ایستاده اند که ماه وآفتاب
هم سنگ پله جمال ایشان نبود وپیش هر یکے سرودی وسماعی ورقصی که اگر از آنها بگوش اهل دنیا
رسیدی همه بیهوشس شدی وتصویر ونقشبندی که دران خانه باشد بدیدن آن نورے در
چشم حاصل آید ودرین خانه ها هفتاد هزار تخت زمردین نصب کرده باشند ودران غلافهای
دیبا افگنده باشند وبالشهای اطلس انداخته وهفتاد هزار خادم قدحهای بلورین وابریقهای
سیمین ونقل دانها بدست گرفته ایستاده بودند که در هر یکے شیر وشراب وهزار گونه میوه ونعمت
بود آنقدر که خواهد بخورد وحوران وغلمان وساقیان خوشروی گرد بر گرد هر یکے ازان تختهاے
آراسته بانواع زینت وطبقها ونقلدانهای فواکه وجامها داشته ومنتظر ایستاده ومغنیان گرد
بر گرد هر تختی رقصے وسماعی بر گرفته وطبقهاے نور بر دست گرفته ایستاده تا بر هر تختی که اورا خوش
آید استراحت نماید وآن طبق نور بر سر او نثار کنند وهر کدام که اورا رغبت آید از حورها ویا از
زنان دنیا فی الحال پرده از نور گرد او در آید واو بکار خود مشغول گردد وبه هرچه رغبت بود از
خوردنیها وشرابها وشربتها ومیوها وگوشتهاے پرندگان دمبدم بخورد وبخوردن آن از ناخن
پای تا فرق سر راحت افتد در همه تن لذت او باقی بود وهرگز محو نشود چندانی که خواهد بخورد در رغبت
افزون باشد واز هر طبقی که بخورد ویا بیاشامد هنوز در دهان باشد که باز همان قدر وان طبق
مزید گردد وبروایتی آنکه اگر به هر چیزے از جنس طعام هوس شود فی الحال کلنگے سبز پران از سر
او فرود آید بر پشت آن کلنگ خوانی از مروارید سفید آراسته از آنچه هوس رفته باشد دران
خوان بود هفتاد نوع طعامهای گوناگون که وصف آن بجز خدای تعالی دیگری نداند وبخوردن

آن سیری نبود و رغبت یکی بهزار باشد آنقدر که خواهد بخورد باز گلنگ بهر دول و غایط نبود و دران
مجلس عود سوزهای مروارید گردان باشد که ازان بوی مشک و عنبر آید اگر ازان بوی یک ذره بدنیا
آید همه مردگان سر از خاک بر دارند حال کسی که او را در دنیا چندان طاعتی نباشد این ست که مذکور
شد و هم ازین معلوم گردد که متقیان و زاهدان و شهیدان و صالحان و علما و امامان و مؤذنان
و سخیان و غازیان و صایمان را چه درجها باشد در تفسیر امام محمد غزالی آورده که مردان هژده ساله
و زنان سیزده ساله باشند و زنان بقد حضرت بی بی حوا رضی الله عنها باشند سوم آنکه در تمهید
المعرفت و در اخبار الآخرت آورده که رویهاے همه چون ماه شب چهارده باشد دُر افشان و
چون شمع تابان و در هر کوچه و محلت ملائکه این ندا کنند که بعد ازین همه وقت در صحت و راحت
باشید هیچ وقت و ملالت بشما راه ندهد و اندیشه و فکر بر ضمیر شما نگذرد و انبیا علیهم السلام و شهدا در
غرفها باشند که اینها مانند ابر نمایند و روی ایشان مانند ماه و آفتاب نماید چنانکه امروز هم بر فلک
می نماید و مومنان یکدیگر را طواف کنند و دوستان بنشینند و مجلسها بر پا کنند و رفیقان و همنفسان
یکجا شوند و بر جویهاے آب و باغات ضیافت کنند چهارم آنکه در تمهید المعرفت آورده که در بهشت
شغل و راحت بسیار باشد اما اغلب این سه چیز باشد یکے خوردن دوم آشامیدن سوم
سماع و رقص این هر دو نوع اگر در جمیع یاران و دوستان باشد که در دنیا داشتند و دران اقل
مائده که در عدا شود هفتاد هزار گله بود و اجناس دیگر بر اندازهٔ آن باشد سوم اکثر احوال جماع
بود و آن جویها و باغات در میان پرده نور و در وقت جماع لذتے بود که در وهم آدمی نگنجد و هر بار
که او شهوت راند زنان و کنیزکان دنیا و حور را اگر یابد مردی را که از جنس حور العین نخواهد در جوار
خدمتگاری و غلامان ملک تصرف نباشد از غلام و کنیزان که در دنیا داشتند هر یکے در تنعم و راحت
باشند اما مسطور ست که چنانکه دوستان را با دوستان ملاقات خواهد شد و مجلسها خواهند ساخت
و ایشان نیز با خداوندگاران خود ملاقات خواهند نمود و مجلسها سازند و خداوندگاران غلامان را
که باین مرتبه بینند که صد نوع راحت دارند اما غیرتے و کینه نباشد و آن زنان را که در دنیا با سرای
سبب شوهران عداوت بودی آنجا یکے بهزار محبت باشد پنجم آنکه در کتاب معارج النبوت
تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر عارض جنت
نظر کردم سه سطر مکتوب دیدم که در سطر اول نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله در سطر دوم
نوشته که وجدنا ما قدمنا و ربحنا ما اکلنا و خسرنا ما ترکنا یعنی باقی یافتیم هر چه پیش از خود فرستادیم و هر چه

صرف کردیم وخوردیم سود یافتیم وزیان کردیم چیزی راکه بعد از خود گذاشتیم ودر سطر سوم نوشته که امة مذنبة ورب غفور یعنی امتی اند گناه گار وپروردگار ایشان آمرزگار رای درویش دلریش پیش از وجود آدم وآدمیان علم حق جل وعلا براحوال تو کماهی اطلاع یافته بود ومرآت ولت را از زنگار معاصی تیره دیده ودیده حق بین ترا در انوار مطلع انوار ربوبیت خیره یافت وزلات ما را لنداء الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة اضعاف جرایم امم سابقه دید ورقم کرم بر صفحه عذار جنت از برای پاس خاطر شکسته گان این امت چنین رقم برکشید که امة مذنبة ورب غفور تا بدانند که بهشت نه همه جاے مطیعان است بلکه خلعت مغفرت حواله گنناه گاران است

مناجات

اے خدائے که در خداوندی
همه معیوب تو خریداری
حضرتش هم غفور غفارست
فضل عدلش کجا شدی ظاهر
برده انجا وسیلهٔ هر کس
رحمتش را ظهور کی باشد
کاملان گر در امتثال وپند
چون تو ناقص شوی کمال آنست

غیر احسان جو نه پسندی
گر ز ما جرم منتفی بودی
لاجرم طالب گنهگارست
عارفان رو براه عرفانند
مفلسان را امید رحمت بس
خواجهٔ کو زکوة اندیش ست
ناقصان مظهر کمال ویند

ما جفا کار تو وفاداری
بحر جود تو مختفی بودی
گر نباشند مومن وکافر
محسنان در پناه احسانند
همه کس گر مطیع او باشد
چشم بر ره گذار درویش ست
چونکه ناقص بجبر نقصان ست

باز گفتند بارے در بهشت نگر که بوستان سرای دوستان ست وموعد لقاے مشتاقان ست وقرارگاه صادقان ست منبع چشمهٔ رحیق وشراب سلسبیل است مطلع انوار تحقیق ست واسرار حسبی الله ونعم الوکیل ست وقصور بے فتور ست لعل ومروارید در وی ست مشاهده ومعانے نهانے ونحن اقرب الیه من حبل الورید در وی است وطعامهای وفیها ماتشتهیه الانفس وتلذ الاعین نواله مشتاقان وآنجا ست وجوه یومئذ ناعمة لسعیها راضیة آنجا بینی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة مشاهده فرمائی فرمود بلی چنین ست اما من خبر دارم که این بهشت را سلسله درگردن انداخته باستقبال خاکساران امت من بیارند وازلفت الجنة للمتقین غیر بعید حاصل آنکه چندان نعمت دیدم که اگر همه عمر وصف کنم آن را مبین نگردد **ششم آنکه** باز فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دیوارهای بهشت را دیدم خشتے از زر وخشتے از نقره وخشتے از یاقوت وخشتے از زبرجد وملاط آن از مشک وکافور وپهنای آن دیوارها هفتاد ساله راه بود وبروایتی پنج صد ساله راه وارتفاع آن سی هزار ساله

راه چنانکه از بیرون درون توان دید و مثال آبگینه عکس پذیرد و هفت آسمان تا تحت الثری و صفای
آن مشاهده نمودم خاک و گل وی از مشک و عنبر بود و گیاه او از زعفران و ارغوان و سنگ ریزه اش
از زمرد و یاقوت بود **هفتم آنکه** فرمودند کوشکها دیدم از یاقوت و کنگرهای از لؤلؤ بیضا و بعضی از جواهر
و بعضی از زر سرخ و بعضی از نقره و در هر کوشکی هفتاد هزار سرای بود و در هر سرای هفتاد هزار حجره
بود و در هر حجره هزار خانه و در هر خانه تختی از زر و بعضی از یاقوت علی هذا القیاس و بر بالای هر تختی
خیمه زربفت و شادروان از ذهب مرتب و بر هر تختی هفتاد فراش از دیبا و هفتاد هزار فراش
از حله که هیچ فراشی بفراش دیگر نماند و بالای هر تخت حوری نشسته از حور العین خندان و شگفته
هر یکی را هفتاد هزار حله در بر محشو بمشک و عنبر که استخوان ایشان می نمود و بر سر هر یکی تاجی مکلل
بجواهر و هر حوری را چهل هزار گیسو بود مشکین برگرد روی خرمن گشته و هر یکی را هفتاد هزار زیور
و زینت داده که از این زیورها هفتاد هزار گونه بوی خوش آمدی و برگرد هر تخت کرسیها نهاده بعضی
از نقره و بعضی از زر و بعضی از یاقوت هیچ کرسی بکرسی دیگر نماند **هشتم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام در بهشت جویها دیدم جوی از شیر و جوی از آب و جوی از خمر و جوی از عسل و در هر کوشکی
هفتاد هزار از این جویها جاری بود و در کنار این جویها چشمه ها بود از زمرد و مروارید و از نقره و یاقوت
و لؤلؤ و سنگ ریزه آن از جواهر گوناگون و کفک ولای آنها از مشک و عنبر بود و گیاه بر حوالی آن
سنبل دمیده و زعفران دمیده **نهم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت درختان
دیدم اگر سواری بر جواری تیز رفتاری سواری نموده هفتاد سال در سایه آن درختان بتازد قطع
آن نتواند کردن و اصول آن اشجار از زر سرخ است و اغصان او از یاقوت و لؤلؤ و اوراق آن
از سندس و حریر و بزرگی آن هر برگی چندانی بود که اگر بدنیا فرستند قاف تا قاف عالم را بپوشد
و میوه ها چون سبو و هر میوه را هفتاد گونه مزه و هر میوه را در درون بجای دانه حوری نشسته و هر میوه
خود را بر اهل بهشت عرض میکند چون میل آن در دل بهشتی در آید هیچ تکلیف بوی نرسد و اگر مثلاً از پیش
بهشتی تا آن درخت هزار ساله راه باشد و آرزوی میوه در دل او آید و شاخی از آن درخت
نزد بنده آید و آن میوه تا لب بنده نزدیک رسد آنقدر که خواهد تناول کند بعد از آن آن شاخ
بمحل خود باز گردد **دهم آنکه** فرمودند جناب حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم برین اشجار مرغان
دیدم برابر شتران از هر لون که در بهشت باشد بر وی نمونه از آن باشد از پیش تخت بهشتی بگذرد و
با صد هزار صوت مختلف در نوازدن در آید بهشتی گوید صورت تو نیکوتر باشد یا خود صوت تو

آن مرغ گوید گوشتم از همه خوشترست این بگوید فی الحال سرش بباد بریده شود و در هوا بریان گردد و نزد یک بهشتے فرود آید تا بمقداری خواهد بخورد بعد ازان آن مرغ باز زنده شده پرواز کرده بران شاخ درخت نشسته در نوا زدن در آید بقدرت الٰہے

نظم

رسول الله گفتا اے بن عم
صغائر هم کبائر هم نهانے
بود در روز حشر از رستگاران
کسے بگذارد این نفل نکو را
هزاران سال باشد در هزاران
که بیرون از درونش می نماید
بود از مشک ابیض ای نکورو
بود هفتاد الف از قصر زرین
بود هفتاد در هفتاد میل آن
ز استبرق بهر یک تخت ایجان
نشسته بس عجائب نازنینے
که مغز ساق آخور ای مسلمان
هزاران خادمه با طشت از زر
بهر مائدهٔ اشنان سبعون
بود هفتاد رنگ از خوردنیها
در آیند از در دیگر بدل خواه
سلام ایزدی را می رسانند
بیامرزد گناهان را سراسر

گذارد گر کسی این نفل میدان
علانیه بقصد سهو دانے
علی مرتضےٰ کرد این روایت
بهر حرفی بجنت باشد او را
یکی خشتش بود یاقوت احمر
درونش از برونش می نماید
شرف او را ز لؤلؤ و ز مرجان
در و هفتاد بیت از رهی بین
بهر خانه بود تختے هم از زر
بود هفتاد بستر تو همیدان
ز زر تاجے بود اندر سر او
ز بیرون حلل باشد نمایان
همی باشد به پیش هر یکی حور
طبقها باشد از فرمان بیچون
گشاده می شود درها بروئیش
همه خوانکه او را هست فی الله
رسول الله فرمود او بجعفر
چه باشد از نماز ای دوست بهتر

بعبد الله عباس این چنین هم
نماند بر تنش هیچ از گناهان
ببخشد حق برو جمله گناهان
ز قول مصطفےٰ گفت این حکایت
مدینه چار بین دوری ایشان
دگر هم از زبرجد باشد اخضر
گیاهش زعفران است گل او
تو اندر هر یکی زان شهرها دان
که هر یک خانه را وسعت همی دان
مرصع باشد از لؤلؤ گوهر
بهر یک بسترے از حور عینے
حُلَل هفتاد و دو اندر بر او
به پیش هر یکے حورے منور
هزاران مائدہ مے باشد از نور
بهر یک زان طبق ای مرد دانا
ز هر در خادمان آیند بسویش
ملائک از در دیگر در آیند
گذار این چار رکعت ای برادر

این نماز را اگر بروز بخوانی باید که هر چهار رکعت را بیک سلام گذاری و اگر بشب گذاری بدو سلام بگذار چون نیت کنی و تکبیر تحریمه و ثنا خوانی بعده پانزده بار کلمهٔ تمجید را بخوان که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن بعده ازان سورهٔ فاتحة الکتاب بخوان و ضم سوره بکن بعده پانزده بار کلمه تمجید بخوان بعد ازان

برکوع برو سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و بعده ده بار دیگر کلمه تمجید بخوان چون بقومه
گردی یازده بار کلمه تمجید بخوان چون بسجده روی سه بار سبحان ربی الاعلی گوی نیز ده
بار کلمه تمجید بخوان و در جلسه نیز ده بار کلمه تمجید بخوان و در سجده دوم بعد از سه بار سبحان ربی الاعلی
نیز ده بار کلمه تمجید بخوان و در رکعت ثانی نیز همچنین باید کرد پانزده بار کلمه تمجید پیش از قرارت باید
خواند در هر رکعتی هفتاد و پنج بار کلمه تمجید می شود چون این نماز را بخوانی بآن دولت عظمی برسی انشاء الله

باب سی وششم در بیان در آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بهشت هشتم که آنرا جنات الفردوس گویند و دیدن حضرت ادریس علیه السلام و دیدن حوض کوثر و درخت طوبی و چهار جوی کوثر و دیگر عجائب و غرائب که در نظر انور مبارک آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در آمده است

از لطایف و عواطف الٰهی از انجمله ده چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در تمهید المعرفت آورده است
فرمودند جناب حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چون من و جبرئیل امین و رضوان از بهشت هفتم بر آمدیم
برسیدیم در بهشت هشتم که آنرا جنات الفردوس گویند از نور جلال ست و در او از قدرت و کنگره های
او بعضے از نور و بعضے از جواهر و بعضے از یاقوت و بعضے از سندس و بعضے از مروارید و بعضے از
الماس و بعضے از رحمت و بران نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و بروایتی در تفسیر بحر العلوم
آورده که جنات الفردوس را بکمال قدرت خود از لؤلؤ آفریده است ارواح و خیام و قصور و غرف
آن همه از لؤلؤ مخلوق گشته در تفسیر اسامی مسطور ست که درین بهشت آنکس در آید که از همه معبودات
باطل بیزار باشد و مخلص کردگار باشد و از بیم گناهان اشکبار باشد و برحمت کردگار امیدوار باشد
الله تعالی را فرمان بردار باشد فردوس او را منزل و قرار باشد در انجا پیغمبران علیهم السلام نزول
نمایند و همراه ایشان نیز هفت طائفه در آیند اول خاشعان در نماز دوم معرضان از سخنان بیهوده
سوم مؤدیان زکوة چهارم حافظان فروج پنجم ثابت قدمان در امانت ششم وفاکنندگان بعهد هفتم
قایمان در نماز پنج گانه والدلیل علیه قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون الی قوله تعالی
الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون دوم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم
بعد از ان رضوان در را بجنبانید خلیفه از اندرون گفت تو کیستی گفت منم رضوان آنگاه

دررا بگشاد چون اندرون در آمدیم رضوان گفت اے خلیفہ این حبیب الرحمن ست علیہ الصلوۃ و
السلام بر وی سلام کن خلیفہ پیش آمدہ سلام کرد جواب سلام اورا دادم وگرد برگرد خلیفہ ہفتاد
ہزار فرشتہ ایستادہ اند در تاج القصص آوردہ کہ روایت می کند ابن عباس رضی اللہ عنہما از حضرت
رسول علیہ الصلوۃ والسلام پرسیدم کہ صفت جنات الفردوس بمن بگوی فرمودند کہ من از رضوان
پرسیدم گفت حق تعالی بہشت فردوس راآفرید درانجا خادمان وغلمان وولدان حور العین
آفرید بعد ازان جبرئیل ومیکائیل علیہما السلام را وحی شد کہ بروید در بہشت فردوس وتماشا کنید
کہ چگونہ ساختہ ام برای کسانے کہ رضای مرا بہوای نفس اختیار کردہ اند بفرمان واجب تعالے
این ہر دو بیامدند وکوشکہا دیدند از یاقوت وہر کوشکے دوازدہ ہزار در وطبقہ بر ہم نہادہ
از زبرجد از دری تا در دیگر یک میل راہ بود وازان درہا در رحمت میوزید وجویہاے شراب و
شیر وانگبین درمیان آن بوستانہا میرفت ہر حوری را دوازدہ ہزار گیسو بود در بر افگندہ
وہر گیسوی را دوازدہ ہزار شاخ ہمہ بر وارید ویاقوت بافتہ ومر آن حوران را دوازدہ ہزار حلہ
باشد رنگ برنگ چون حوری ازان حوران جبرئیل ومیکائیل علیہما السلام را بدید بر روے
ایشان بخندید چنانکہ از روشنائی دندان او ہمہ بہشت منور گردید جبرئیل ومیکائیل آن را بدیدند
سر بسجدہ نہادند گفتند سبحانک اللھم لا الہ الا انت سیدی ومولای طوبی لمن اثر ھواک علی ھواء نفسہ
بعد ازان گفت اگر یک جامہ از جامہاے حوران فردوس را از آسمان آویزند اگر شب بود
چون روز روشن گردد واگر روز بود آفتاب را خیرہ گرداند واگر یکے از ایشان بدنیا نگرد ہمہ
جہان روشن گردد واگر قطرۂ از آب دہان خود بدریاے عالم انداز د آب دریاہا از انگبین
شیرین تر واز مشک خوشبوی تر گردد یا رسول اللہ خدای تعالے حوران جنت الفردوس را
از چہار چیز آفریدہ است از مشک وکافور وعنبر وزعفران چون بہشتے برروے بنگر دروے خود را
در پیشانی او خواہد دید ومؤمن نیز در بہشت چنان خوش شکل خواہد شد کہ حور نیز روی خود را در پیشانے
او بیند چون بہشتے حوری را چہل ہزار سال در بر گیرد از وی سیر نشود چون اورا بگذارد از وے
جدا نشود در حال بحالت بکارت باز گردد ای مومن بہشتے این ہمہ نعمتہا از براے تو ساختہ اند
جہد کن تا خود را محروم نگردانی بقضاے خدا تعالی رضا دہ تا بآن کرامت برسی اللھم ارزقنا
بقضائک وبرضائک سوم آنکہ در روضۃ الاحباب مسطورست کہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم چون اندرون بہشت در آمدم ادریس علیہ السلام را در آنجا دیدم چون قریب او رسیدم

استماع نمودم این تسبیح را می گفت که سبحان المجیب للسائلین سبحان قابض الجبابرة چون مرا
بدید سلام کرد جواب او باز دادم گفتم با پیغمبر خدای بدین مقام رسیدی و تلخی جان دادن را
چشیدی ادریس علیه السلام گفت یا نبی الله کاش از ابتدای جهان تا انتهای جهان تلخی جان
کندن همه خلایق بدیدمی و توفیق آن یافتمی که تا بدیدار امت تو مشرف گشتمی گفتم سبب آن چیست
گفت چون در بهشت درآمدم بهر قصری و کوشکی که روی آوردم و بهر حوری که اقبال نمودم
مرا گفتند ازینجا درگذر که از آن امت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم ست بعد ازان در بهشت
کوهی دیدم که نام او را جبل الرحمت گویند سروی بکنگرهٔ عرش رسیده و آن کوه از مشک و عنبر
است دوازده هزار در از نقره خام بدین کوه ترتیب داده اند و مسافت از دری تا بدر دیگر
پنج صد ساله راه گفتم الٰهی از کدام پیغمبر و یا صدیق ست فرمان در رسید که از آن یکی از امت محمد
مصطفے علیه الصلوٰة والسلام است که دو رکعت نماز بامداد را بجماعت بگذارد و ازانجا آرزو بردم
که کاش من امت ترا میدیدم و در سلک ایشان منتظم می گشتم **چهارم آنکه** در کتاب معارج النبوت
وحیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم درین بهشت کوشکها دیدم
که اکثر بنام اصحاب من بود جبرئیل علیه السلام و رضوان یک یک کوشکها را تعین می نمودند که این
کوشک فلان ابن فلان ست و درمیان آنها قصرے دیدم رفیع تر از همه قصرها قصر حضرت امیر المومنین
ابو بکر صدیق را دیدم و بعد ازان قصر حضرت امیر المومنین عمر را دیدم و بعد ازان قصر امیر المومنین
عثمان را دیدم و بعد ازان قصر امیر المومنین علی را دیدم رضی الله عنهم اجمعین و ذکر محلها که حضرت
رسول الله بنام اصحاب خود دیدند در بهشت آن بوقت خود مبین می گردد فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم بجانب دست راست خود نظر کردم هفتاد هزار قصر از
مروارید دیدم و در هر قصری هزار گنبد همه از یاقوت سبز بود بدیدم همه تختها و کرسیها از جواهر سبز
بود و فرشها و بساطها همه سبز بود و لباس حوران همه سبز بود و از درگاه خالق اللیل والنهار ندا در رسید
که بجانب دست چپ خود نظر کن فرمودند حضرت رسول صلے الله علیه وآله وسلم چون بجانب دست چپ
نظر کردم هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ بود و فراشهای آن همه سرخ بود گل و برگ همه سرخ بود
چون این معاینه نمودم در حیرت بماندم گفتم خداوندا این حوران و قصوران را بنام بنده خود آفریدهٔ
ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام اینکه بجانب دست راست قصرهای سبز آفریده ام بنام
امام حسن رضی الله عنه آفریده ام فردا در روز قیامت او را بخشم که او رنگ سبز را دوست میداشته است

وانیکه بجانب دست چپ تو قصرهای سُرخ آفریده ام از برای امام حسین رضی الله عنه آفریده ام که او در دنیا رنگ سُرخ و جامه سُرخ را دوست میداشته است بروز عید هر که سبز و سُرخ را دوست دارد و این سزاوار است که در دنیا باید حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون این بشنید ندغمگین شدند وبگریستند نقل ست که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم مرا ابوبکر صدیق را رضی الله عنه گفت ای ابوبکر در بهشت در قصر تو درآمدم و کوشک ترا دیدم که از ذهب احمر بود و لطائف و عواطفے که در انجا بود مشاهده کردم ابوبکر رضی الله عنه گفت قصر و صاحب قصر فدای تو باد یا رسول الله صلے الله علیه وسلم بعد از ان عمر را رضی الله عنه گفت کوشک ترا دیدم که از یاقوت بود در ان کوشک حوران بسیار بودند در دنیا مدم و از غیرت تو اندشیدم یا عمر عمر آب در دیده گردانید و گفت یا رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم با همه کس غیرت و با شما نیز غیرت بعد از ان عثمان را گفت رضے الله عنه ای عثمان ترا در هر آسمانے و کوشک ترا نیز در بهشت دیدم و علی را گفت رضی الله عنه ای علی صورت ترا در آسمان چهارم دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم گفت یا رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم ملائکه مشتاق دیدار علی اند حق تعالی فرشته خلق کرده وا ورا در آسمان چهارم باز داشته تا فرشتگان زیارت او می کنند و بدیدار او تبرک میجویند بعد از ان در کوشک تو درآمدم ای علی واز درختے آن بے باز کردم و آن را ببوئیدم و بدونیمه تبگافت واز میان آن لعبتے بیرون آمد نقابے بر روی کشیده از وپرسیدم از آن کیستی گفت مرا از برای برادر تو وابن عم تو علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه آفریده اند معارج النبوة **پنجم آنکه** در روضة الاحباب وسراج القلوب وحیرت الانسان آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از ینجا پیشتر شدم یک حوض در نظرم افتاد که در یک موج او هزار رنگ ظاهرے شد و بجای سنگ ریزه لعل و زمرد بود و بر لب او تختهای مرصع از یاقوت و فیروزه بود و بر هر تخت بساطهای گوناگون بود و گرد هر تخت صد هزار حور خوانهاے از الماس و جواهر بدست گرفته ایستاده بودند و در میان صراحی از مروارید بود از رضوان پرسیدم که این کدام حوض ست گفت این حوض کوثر ست اگر یک قطره ازین حوض بدریای تلخ ریزند آب او چون آب حیات گردد و این تختها از برای صادقان نهاده اند حوران صراحی شراب طهور باشد که براے عاشقان در دست گرفته منتظر ایستاده اند و عرض حوض کوثر چند برابر دنیا ست و آب سفید تر از برف و خوشبوے تر از مشک و شیرین تر از انگبین و کنار او از زر سرخ ست و سنگ ریزه او از جواهر ست

وگل او از مشک وزعفران است وآب او از زیر عرش می آید هر کجا رسد تر نکند و اگر کسے در وے افتد غرق نشود و اگر کسے از و قطرهٔ بچشد هرگز تشنه نماند **ششم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر ما علیه الصلوٰة والسلام چون ازینجا پیشتر شدم جوے دیدم آب او سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل و از مشک خوشبوی تر و از برف سرد تر و جوی دیدم از شیر و جوی دیگر دیدم از خمر و جوی دیگر از عسل و هر چهار جوی یکجا میرفت و هیچ کدام بایکدیگر نمی آمیخت و کنار این جویها از زبرجد و سنگ ریزه او بعضے از ستاره گان آسمان را در کنار آن جویها نهاده اند و بر حوالی آنها مرغان بودند که گردنهای ایشان بر مثال شتران بختے بود هر که گوشت آن مرغان را بخورد و آب آنجوی بیاشامد هرگز تشنه نگردد و باز فرمودند پرسیدم که این جویها از کجا می آید گفت این چهار جوی از حوض کوثر بر آمده است و بر کرانهٔ این جویها خیمه ها دیدم از یاقوت پرسیدم که این خیمها از آن کیان ست گفت این مسکن ارواح امت تست دران خیمها حوران بودند که رویهای ایشان چون آفتاب می درخشید و همه آواز بر داشته بودند و نغمات دلفریب همساز گشته بودند و صدائے نغمات ایشان بقصور و اشجار جنت در پیچیده و از ان نغمها سامع شدی که اگر از ان زمزمه در دنیا بودی هرگز مرگ و محنت در دنیا نماندی جبرئیل علیه السلام در خیمها را بگشاد و پرده ها را بر داشت نگریستم صور تها دیدم که اگر همه عمر در اوصاف ایشان صرف کنم هنوز قاصرم رویهای ایشان سفید تر از شیر و سرخ تر از یاقوت بود و پوستهای ایشان نازکتر از برگ گل بود و مویهای ایشان سیاه تر از قیر تافته و بافته و مجعّد گردانیده و هر یکے را هفتاد هزار وصیف در پیش ایستاده گفتم که اینها از ان کیان می باشند گفت از آن تو و امت تواند **هفتم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام از جملهٔ عجایبها که در بهشت دیدم چهار جوی دیدم که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود بیان آن فرموده است قوله تعالی فیها انهار من ماءٍ غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفّٰی جوی از آب و جوی از شیر که طعم او تغیر نیابد و جوی از خمر و جوی از عسل و کشادگی هر جوی بر تبه که اگر تمام دنیا را بران قیاس کنند چون سوزنے نبوده باشد گفتم این جویها از کجا میآیند جبرئیل علیه السلام گفت آنقدار میدانم که بحوض کوثر میروند و نمیدانم که از کجا می آیند ترا در نزد خدائے تعالے کرامت بسیارست اگر سوال کنی بر تو ظاهر گرداند درین اندیشه بودم ناگاه فرشته در رسید بر من سلام کرد و این فرشته را عظمت چنان بود که بغیر خدای تعالی دیگری نداند مرا گفت چشم بر بند و قدم بر بال من بنه پس قدم بر بال او بنهادم و چشم خود را بستم این فرشته در پرواز در آمده یکباره

طیران نمود بعد ازان مراگفت چشم خودرا بکشا چون بکشادم درختی دیدم در زیر آن درخت قبه دیدم
از یکدانه در سفید بغایت بزرگ اگر تمامی دنیارا بر سر آن قبه نهند بر مثال مرغی بود که بر بالای کوهے
نشسته باشد و این قبه را دری بود از زبرجد سبز و قفلی از یاقوت بروی نهاده و این چهار جوے
از زیر آن قبه بیرون می آید بعد ازان خواستم که ازانجا باز گردم آن فرشته گفت چرا درین
قبه درنمی آئی تا بر حقیقت این معنی اطلاع یابی گفتم چگونه در آیم که در او مقفل ست گفت کلید این
در زبان تست بگو بسم الله الرحمن الرحیم چون این کلمه بر زبان راندم قفل آن در بیفتاد
فی الحال کشاده شد درون قبه در آمدم این چهار جوی را دیدم که از چهار رکن آن قبه بیرون می آید
بعده خواستم که بیرون آیم آن فرشته گفت دیدی گفتم آری دیدم گفت نیکو بنگر که هنوز کما ینبغی
ندیدهٔ چون نظر کردم یک رکن آن قبه از زر بود در رکن دوم از یاقوت سرخ بود در رکن سوم از زمرد
رکن چهارم از زبرجد بر رکن اول بسم نوشته اند بر رکن دوم الله و بر رکن سوم الرحمن
و بر رکن چهارم الرحیم نوشته اند دیدم که از میم بسم جوے روان ست از شیر و از هاے
الله جوے روان ست از عسل و از میم الرحمن جوے روان ست از خمر و از میم الرحیم
جوی روان ست از آب چون بنده خالصاً گوید بسم الله الرحمن الرحیم خدائے
تعالی اورا هزار شهر دهد در بهشت و در هر شهر ده هزار خانه باشد و در هر خانه ده هزار فراش و بر
هر فراش حوری نشسته در پیشانی آن حور نام امیر المومنین ابوبکر صدیق نوشته و بر رخساره
راست او نام امیر المومنین عمر نوشته و بر رخسارهٔ چپ او نام امیر المومنین عثمان نوشته و
بر زنخ او نام امیر المومنین علی رضی الله عنهم نوشته و بر لب آن حور نوشته که بسم الله الرحمن
الرحیم هشتم آنکه در ذکر درخت طوبی در تاج القصص آورده که کعب الاحبار رضی الله
عنه می گوید از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدم که صفت درخت طوبی چگونه است گفتند من
از رضوان پرسیدم رضوان گفت یارسول الله درختے ست که آنرا طوبی می گویند تنهٔ او از زر ست
و بیخ او از زیر عرش مجید ست و شاخهای وی بقصور بهشت بهشت فرو گذاشته و بر هر شاخے
هفتاد هزار گونه میوه است چون بهشتے خواهد که میوهٔ ازان باز کند آن شاخ سر فرود آرد گوید یا ولی الله
چه طعم می خواهی تا چنان باشم بنده گوید فلان طعم در حال آنچنان گردد اگر حین خوردن طعم دیگر آرزو
کند آن میوه بآن طعم گردد چنانکه از عسل شیرین تر و از مشک و کافور خوشبوی تر و میان آن درخت
از زبرجد و شاخهاے او از مروارید و یاقوت ست و خاک ساق آن درخت از مشک و عنبر ست

وبادی که اورا بجنباند با در حمت ست از مشرق تا بمغرب در زیر یک برگ آن پوشیده شود وهر برگے چون آفتاب تابان باشد و در بنی نامہ در صفت درخت طوبے گفتہ است **نظم**

رسول خدا جنت مقبلان
درختان غلمان وولدان همه
درختی بمانند خورشید دید
که اهل ملک را بود نور طور
بود برگ آن از کران تا کران
که مطرب در دلال حیران بود
خوشا پای طوبی جشنے بود

چنان خسروا عقل عاقلان
چو چشم پیمبر بطوبے فتاد
بهر فرجۂ قصر شاخی پدید
بهر برگ طوبی یکی از سروش
یکے شاخش از ارض تا آسمان
بدان نغمه خوانندہ گی کس نکرد
که آن طوف گاه بهشتی بود

چو آمد بجنت بدید آن همه
بتسبیح سبحان زبان برکشاد
طلا شاخ آن بود برگش زنور
نشسته بتسبیح حق در خروش
چنان مطرب آن شاخ طوبی بود
بلذات آن میوه هم کس نخورد

و در بعضے از تفاسیر از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که فرمود محمد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در تحت آن درخت خانه من باشد باز فرمودند در زیر درخت طوبی شش قصر دیدم که از روشنی آن چشم بیننده خیره گشتی گفتم این قصرها از آن کیست رضوان گفت از آن عائشه صدیقه دوم از آن بی بی مریم بنت عمران رضی الله عنها سوم از آن بی بی ساره زوجه حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام چهارم ازان بی بی آسیه خاتون زن فرعون پنجم از آن بی بی فاطمه زهرا ششم از آن بی بی خدیجۂ کبرے رضی الله عنهن وشاخهاے درخت طوبی بر خانه همه مومنان بود واندر بن این درخت دو چشمه است یکے را سلسبیل گویند و دیگرے را کافور و در بن این مرغزارے ست که نشست گاه بهشتیان آنجا باشد و هرگاه خواهند که یک دیگرے را بینند درین مرغزار جمع شوند حق تعالے را شکر وثنا گویند از جبرئیل امین پرسیدم که آب چشمۂ سلسبیل وکافور از کجا می آید گفت من قبل ازین آرزومند بودم که ببینم فرمان شد که در تنه درخت طوبی در آی و راهی شو تا ببینی و بدانی پس من در تنه درخت طوبی در آمده راهی شدم پنج صد ساله راه برفتم تا بقبۂ رسیدم که دران قبه را قفل کرده اند درا درا بزدم دربان گفت کیست بر در گفتم منم جبرئیل امین دربان گفت ها الله که من جبرئیل را نشناسم آنگاه بفرمان الله تعالے در آن قبه را بگشاد و من بدرون آن قبه در آمدم فرشتگان دیدم که هفت صد سال ست که در نماز ایستاده اند پس ازان بجانب دیگر رفتم یک زمین دیدم از زر و دران زمین هفتاد هزار سال ست که فرشتگان در رکوع بودند و از انجا بجانب دیگر رفتم قبۂ دیدم از نور و قفل آن از زر بود و بران قبۂ نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خواستم که در آن قبۂ را

بگشایم ندا در رسید که یا جبرئیل هرگز نتوانی در این قبه را کشادن مگر بکلمه مناجات گفتم خداوندا آن
کلمه کدام ست فرمان شد که بگوی لا اله الا الله محمد رسول الله چون این کلمه را بر زبان راندم
در باز شد در آمدم و دران قبه حوضی دیدم که آب او چون کافور و خاک او از مشک و عنبر آنگاه معلوم
شد که آن جویها ازین حوض می بر آمده است منهم آنکه در عجائب المخلوقات آورده که در بهشت فردوس
دختر انند که نیمه بالای ایشان از گل سرخ و نیمه زیرین از گل سفید اینها خاصه پیغمبر انند و نیز آنکس را که
نماز آدینه بجماعت بگذارد و فردوس در زیر عرش ست قال النبی علیه الصلوٰة والسلام اذا سالتم
الله تعالی فاسئلوا الجنة الفردوس و هم آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام درمیان
بهشت کوشکی دیدم از یاقوت درون آن در آمدم و درین کوشک خانه دیدم از در سفید و دران
خانه صندوقی دیدم از نور و قفلی بر وی نهاده از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که درین صندوق
چیست گفت سری از اسرار الٰهی ست بر کسی ظاهر کند که او را دوست دارد و از الله تعالی درخواستم
تا کشاده گردید در انجا نظر کردم ژنده دیدم که کهنها پیچیده اند پرسیدم که الٰهی این چه چیز ست فرمود
که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام قبه این مرقعه از صبر باشد و دو آستین او از خوف و رجا ست و دو
تریرا و از قبض بسط و کمرگاه او از خلاف نفس و فرادیز او از اخلاص از ان روزی که این مرقعه فقر را
آفریده ام از برای تو و امت تو داشته ام و هیچ چیزی ازین عزیزتر نیافریده ام بعد از ان فرمودند
که الفقر فخری آورده اند که دران خرقه تمام این نوشته بود که یا صبور یا شکور یا عزیز یا ستار یا لطیف
یا حکیم و درمیان آن نوشته بودند که یا جبار یا واحد یا احد یا کریم یا ستار یا مرسل یا وهاب و در دامن
او نوشته که یا صمد یا فرد و برگرد او این آیه نوشته که نصر من الله و فتح قریب و بشر المومنین
فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین در مطالع الانوار چنین آورده اند که کمینه کسی از امت محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم باشد آن روز آنقدر داد گیرد که هزار پادشاهی را در بهشت بیاید که مهتر سلیمان
علیه السلام در دنیا بود و در مجموع الاخبار آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم
روزی در بهشت نوری بتابد چنانکه برق نماید اهل بهشت گویند که بهشت محل برق نیست زیرا که
در بهشت آتش نیست این برق از کجاست فرشته ندا کند که ای دوستان خدای این برق نیست
ولیکن عثمان ابن عفان رضی الله عنه از حجره بیرون آمده است این نور اوست سوال چون اهل
بهشت زیورها پوشند و همه امرد باشند پس مردان را از زنان چگونه بدانند جواب بر سر
مردان تاج باشد و بر تاجهای زنان حله باشد همچون مقنعه که بدان فرق باشد میان زنان و

مردان در تاج النجات آورده است که ملائکه بقیامت در بهشت باشند و بر گرد عرش طواف
کنند و حمد گویند مر خدای را و تقدس و بعضے تبلیغ سلام کنند از خدای تعالی بر مومنان فرمودند
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رضوان را پرسیدم که مومنان در بهشت دیدار الله تعالے را
چگونه بینند رضوان گفت چون مومنان در بهشت قرار گیرند و بعیش مشغول شوند پدران و مادران
و فرزندان همه جمع شوند و طرف پدران همچنین تا آدم علیه السلام در روز شنبه پسران مهمان پدران
باشند در روز یکشنبه پدران مهمان پسران باشند در روز دوشنبه شاگردان مهمان اوستادان
باشند در روز سه شنبه اوستادان مهمان شاگردان باشند در روز چهارشنبه امتان مهمان پیغمبران
باشند در روز پنجشنبه جملگی اهل بهشت مهمان پیغمبر ما صلے الله علیه وآله وسلم باشند در روز جمعه دیدار خدا تعالی
را به بینند و مهمان خدای تعالی باشند بلطفه وکرمه

ذکر حلاوت و لذت و آسایش و راحت اهل بهشت و آمدن هدیه ها از نزد حضرت حق سبحانه و تعالی بایشان

نقل ست از تفسیر بحر العلوم که چون اهل بهشت در مکان خود ها قرار گیرند فراشان قدرت خوانها
را آراسته بانواع نعیم پر سازند و در پیش هر یک از اهل بهشت هفت صد خوان نهند و کل مائدة
بین مکة والمدینة همه بلآلی و جواهر زواهر پیراسته و بهر خوانے هفت صد طشت و بهر طشتے هفتصد طاس
و هر طاسے در رقت چون قرطاسے و در هر طاسے صد هزار لقمه مختلفه باشد فی کل لقمة الف لذة خدام
در اقدام ایستاده و اقداح زرین و مشاربات سیمین را بدست گرفته منتظر ایستاده و میان اطعمه
از لحوم طیور که مدعای طبع و مشتهای نفس تواند بود بسیار باشد قوله تعالی ولحم طیر مما یشتهون
بندهٔ بهشتے مدت چهل سال بر سر آن خوان باکل لحم طیر مشغول باشد بعد از انکه دست باز دارد
غلمان کاس مالامال از شراب افضال پیش برد چون بنده شربتی از ان نوش کند ماکولات
چهل ساله بیک پیاله منهزم گردد گویند که بنده بیکدست جام مرصع و بیک دست در گردن حور
حلقه کرده **بیت** بیکدست جام بادهٔ بیکدست زلف یار ٭ رقصے چنین میانهٔ میدانم آرزوست ٭
از یمین و یسار چون دُر شاهوار هفتاد هزار بخدمت ایستاده و هفتاد هزار بخدمت غلمان وولدان
دست بر دست نهاده و جامهای مرصع بر کف و مغنیان آواز بر آورده غلغله بدروازهٔ علیون
رسانند و آن بنده گان از کثرت شغل با عروسان خدای عالمیان را یاد نیارند فرمان آید که ای

فرشتگان این براتها را بر مومنان رسانید فرشتگان آن براتها را بدست حوران بدهند حوران گویند که ما نتوانیم که دوست خدای تعالی بخلوت مشغول ست فرشتگان با غلمان دهند غلمان گویند که کرا مجال ست که برود فرشتگان گویند که الهی تو بهتر میدانی که بنده خود را چنین مرتبه و بزرگی داده که آنجا نتوانیم رفتن آنگاه فرمان شود که اکنون از باغهای که خارج بهشت ست تحفه و هدیه از حضرت ما برگیرید و بسوی بندگان ما برید و بر دست هر فرشته یک طبق بدهند و در ان طبق میوه های گوناگون باشد ملائکه آن را برگیرند و بر در قصرها روند و از آنگاه بانان قصر پرسند که ملک بچه کار مشغول ست گویند که ملک بعیش مشغول ست فرشتگان باز گردند گویند که الهی بنده خود را چنان مرتبه داده که دربانان چنین جواب می گویند فرمان شود که پیش دربندگان من چندان ایستاده شوید که تا آنگه در باز شود فرشتگان بر در قصرها ایستند هر بنده را هفتاد دربان باشد چون رسولی از نزد خدای تعالی نزدیک بنده آید تا از هفتاد دربان اجازت نخواهد پس بنده ندر آید و راه نیابد و هر بار که رسول اجازت خواهد او را بعرش باید رفتن اجازت نیابد تا نوبت بهفتادیم رسد گویند که فرشتگان هدیها بدست بر در قصرها چندان ایستاده مانند که نگاهبانان قصر از روی ایشان شرمنده شوند آنگاه دربانان نزدیک خادمان آیند گویند که مدت چهل سال ست که فرشتگان از حضرت ذوالجلال تحفه ها بدست گرفته منتظر ایستاده اند خادمان غلمان را گویند و غلمان حوران را گویند حوران بندگان را ازین حال آگاه گردانند ایشان بجبر و شنیدن طلب فرمایند چون نزدیک رسند گویند که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین آنگاه طبقی از نور پیش بنده نهند دو ستارچه از نور بر روی افگنده چون بهشتی پرده از روی طبق بکشاید سیبی بیند و بروایتی آبی بیند بدست رضا آن را قبول کند و بوی کند همچنان بوی مشک ازان پیدا شود که مشام ملک معطر گردد چون بنگافد حوری نادر الحسن ازان آنے پدید آید که نقاب در روے بسته شمع شبستانی در ظلمت حجاب برافروخته بمرتبه بریق و لمعان نور جمال وی در فضای بهشت منتشر گردد که بهشت عنبر سرشت سراسر خلعت نو پوشد و رقعه از پیام دوست چون نوید ساقی در جمع حریفان سرمست بنده مشتاق که دیده و فاق را بر مد نفاق نیالوده و همواره منتظر بوده که آفتاب مشاهده از چه مطلع طلوع خواهد کردن عاشق خواهد که از غایت شوق از روی آینه جمال دوست که حورش خوانند نقاب بکشاید حور گوید هنوز وقت آن نیست در شتاب مشو که من ازان توام اول نامه دوست را بخوان آنگاه نقاب بسته را بکشای چون بنده نامه سلطان ملک الملوک و خداوند عزت و جبروت جل و علا بکشاید

برعنوان نامه چند سطرے مکتوب بیند که سلام من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی الذی لا یموت
یعنی این نوشتۂ پادشاہی ست که ہرگز نمیرد و بعد ازین نیز ہرگز نمیرد و مرا و را مرگ ہرگز روا نیست
در سطر دوم نوشته که سلام من الملک الحی الذی لا یزال ملکه الی الملک الذی لم یزل ملکه یعنی سلام از پادشاہی
که ملک اورا زوال نیست و بسوی پادشاہی که ملک اورا زوال نه ای بندۂ من ہمراه حور و قصور
چنان مشغول گشته که مرا یاد نمی کنی اما وفای کریم ما قدیم ست اکنون یاد کنید که وعدۂ که در دنیا
باشما بود آن را وفا کردم یا نه ہمه گویند که آلہی وعدہاے تو بکرم وفا گشت آنگاه عرض کنند که آلہی در دنیا
ضمان رزق ما بودی اکنون اگرچندی که گناه می کردیم روزی ما میرسانیدی و چون عمر ما بآخر رسید
ملک الموت قصد جان ما کرد و شیطان جنگ در ایمان ما کرد تو دران وقت کلمه بر زبان جاری
گردانیدی چون در تنگنای لحد فرود آوردند سوال منکر نکیر را آسان گردانیدی و گور که مقام
تاریک و با وحشت بود روضۂ رضوان کردی چون نامۂ کردار ما را پران گردانیدی نامہاے
ما بر دست راست و پله نیکی ما را بکرم خود گران کردی کما قال اللہ تعالیٰ فاما من ثقلت موازینه
فهو فی عیشة راضیة چون وقت کشف پل صراط شد بگذشتن سی ہزار ساله راه از موی باریک تر
واز تیغ بران تر واز آتش گرم تر بلطف خود آسان گردانیدی و بدار السلام بہشت رسانیدی
بعده حیاتی دادی که ہرگز نمیرانی اکنون بارخدایا ما را بحضرت تو ہیچ آرزوی نمانده است

ذکر رفتن اہل بہشت بمہمانی پیغمبران صلوات اللہ علیہم اجمعین

در تفسیر بحر العلوم آورده است که چون مستفیضان فیوض لطف و احسان بمنازل جنت در آمده
بمدارج قربت برآیند و بر بساط فوز و فلاح و انبساط و استراح برآسایند و متصدران صدور جلالت
و مترقیان مدارج رسالت بضیافت ارباب جنت مبادرت جویند و بہشتیان را بمہمانی خویش
سرافراز نمایند روز شنبه آواز منادی برآید که ای اہل بہشت امروز ہمه در جنت الخلد حاضر شوید
دعوت ابو البشر آدم صفی اللہ را اجابت فرمائید ہمه بہشتیان بحضور دل و سرور خاطر متوجه جنت الخلد
گردند بضیافت آدم علیه السلام مستعد گشته بفراغ دل بمنزل خود مراجعت نمایند در روز یکشنبه
آواز منادی برآید که ای متوطنان منزل سلامت امروز بجنت النعیم حاضر آئید که امروز نوبت
ضیافت نوح نجی ست علیه السلام بہشتیان باعزاز اجابت فرمایند و از آنجا با نشاط با موضع خود
باز گردند و در روز دوشنبه ندا آید که ای ساکنان خطۂ ابدی وای محرمان احدی بدانید که امروز

مهمانی ابراهیم خلیل الرحمن ست علیه السلام بدعوة او مبادرت جوئید بهشتیان همه بمراکب اقبال سوار گردیده بجنت الفردوس آیند بعد از فراغ ضیافت فرحان باوطان خود باز گروند در روز سه شنبه بضیافت موسی علیه السلام آیند بعد از انجا بروح وراحت بقصور خود مراجعت نمایند در روز چهارشنبه بضیافت حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام آیند و باز گروند در روز پنجشنبه ندا آید که امروز روز ضیافت سید اصفیا و سند انبیا و نوردیده هژده هزار عالم وبهترین اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم ست در تحت درخت طوبی حاضر شوید تا مائدهٔ ابد بخورید وجمال باکمال حضرت محمد مصطفی صلے الله علیه وآله وسلم را به بینید مجموع بهشتیان در سایه درخت طوبی جمع آیند وبزیارت آن سلطان انس وجان فایض گروند بروایتی چنین آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم را قبه باشد از نور از یکدانه مروارید او را هزار در باشد کشادگی هر دری پنج صد ساله راه باشد دران قبه بهشتیان را ضیافت نمایند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل علیهم السلام بخدمت بهشتیان حاضر باشند وبروایتی آورده اند که مومنان بران خوان سی صد هزار سال بالهای آخرت بنشینند چون از طعام فارغ گروند اقداح شراب قدس مختوم بختام مسک پر ان گردد گویند که بران نوشته باشد هذا شراب طاهر من رب طاهر الی عبد طاهر یعنی این شراب پاک از پروردگار پاک ست بسوی بنده پاک هر یک از حاضران آن مقام جامی ازان بنوشند بعد ازان حجابها را از پیش بردارند تا بمشاهده جمال الٰهی مشرف گردند ورزقنا الله تعالٰے بفضله وکرمه **بیت** از سقهم ربهم بین جملهٔ ابرار مست ✿ وز شراب لایزالی هفت پنج چار مست ✿ چون فزون گردد تجلی از جمال حق به بین ✿ ذره ذره هر دو عالم گشته موسی وار مست ✿

ذکر رفتن اهل بهشت در روز جمعه بدار الجلال بضیافت حضرت حق سبحانه وتعالی

نقل ست که چون بهشتیان از ضیافت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مراجعت نمایند منادی ندا در دهد که می باید که حاضران این مقام فردا در روز جمعه بدار الجلال که موعد مومنان ست حاضر آیند بس باین روایت هنوز بدولت مشاهده ودولت دیدار مشرف نگشته باشند چون بندگان بجاهای خود گروند دران شب بوعدهٔ دیدار بفرح وسرور تمام بگذرانند ودلهای ایشان در طرب آید فریاد بر آرند که واشوقاه الی رب العالمین عاشقان اشتیاق را سرمایه روز بازار عاشقی از خزینه معشوق شمارند حور وقصور را از ولایت عشق معزول سازند صباح جمعه که موسم ضیافت نے آفت مولی سبحانه وتعالی ست مراکب نقابها بر مراکب نجبا سوار شده عزیمت دار الجلال نمایند وچون قریب

بمنزل مقصود بر سند حجاب عظمت و بواب جناب حضرت عزت استقبال نمایند و آن مواکب معظمه را از مراکب اشهب داد هم فرود آرند و در طاقهای مشید و رواقهای موکل کانها صرح ممرد من قوارير در آرند و در ریاض نضر در کنار حیاضیهٔ بی نظیر شان بنشانند و بر مفارش رفیع که از نقوش بدیع چون چهرهٔ یار در عرصهٔ باغ بهنگام نوبهار مزین باشد جلوس آرند و حوران چون نجوم آسمان و کواکب درافشان و غلمان و ولدان چون اقمار تابان و وظایف و خدام دران مجمع کرام چون جواهر مخزون کانهم لؤلؤ مکنون مشاهده نمایند و خاک آن موضع مشک اذفر و حصای او یواقیت و دُر و اشجار آن از زمرد تر و اوراق آن از زبرجد اخضر اکو الی چون کواکب درافشان و اباریقی چون برق براق و دُرخشان همه صانع صنّاع در کارگاه کن فیکون ساخته و بقارش کامل الصناعة بقلم حکمت بر صحن وجود طبق شهود پرداخته آنگاه انبیا علیهم السلام را بر منابر نور بنشانند و از برای عوام مومنان کرسیها نصب نمایند و در اکرام بیفزایند اول خطاب ملک ودود بحضرت داؤد علیه السلام در رسد یا داؤد تا بمزامیر تسبیح و تحمید آلهی مبادرت نمایند بروایتی اسرافیل و داؤد علیهما السلام با مدادیکدیگر فرمایند از نغمه و الحان و لذت آواز دلنواز داؤد بیفزایند که فصحا از شرح حال و وصف کمال آن عاجز آیند و نسیمی از نسائم ظهور از ساق عرش وزیدن گیرد که عارفانش او را نسیم لطف نامند و برگهای درختان بهشت را چون مطربان خوش آواز بنغمه دلنواز و اعزاز در آرند و نولهٔ مرغان بر شاخسار اشجار در جداول انهار با آن آواز دمساز گردند و عاشقان جمال دوست چون صوفیان صفه صفا در سماع آن نغمهٔ نوا در رقص و طرب دست طلب را بیفشانند و از لذت این سماع جانهای عاشقان چاشنی فیقول الله تعالیٰ هذا الطرب فیهم وهو اعلم بحالهم فیقول الملئکة ربنا هبت ریح اللطافة فاذهم الصیاح من کل شئ فیقول الله تعالیٰ هذا لذتهم فی سماع کلام المخلوقین فکیف لذتهم فی سماع کلامی عاشقان بیچاره بر زبان حال باین مقال گویا گردند که بیت

جانا ز فراق تو این محنت غم تا کی خون خوردن خاموشی از دلشدگان تا کی	دل در غم عشق تو رسوای جهان تا کی نامد که تو ای جانان از پرده برون آئی	خون شد دل مشتاقان از غیرت خود تا چند ای روی بدان خوبی در پرده نهان تا کی

آنگاه ولالهٔ عشق از گوشه ناگاه پرده از پیش جمال معشوق در رباید عاشق بیچاره از پرتو نور تجلی از کون بی شعور گردد و از هیبت نور ذات بیم آن بود که اساس بنیاد بشریت فرو ریزد حضرت عزت جل جلاله بسماع سلام خویش سمع او را بازدهد سلام قولاً من رب رحیم و گفت شنید دوستانه درمیان آرد هیبت و عظمت ذوالجلال سبحانه و تعالی بلطف مقال محجب گرداند و خوف خشیت از و بر دوتا از بنده این نعره مستانه بر آید که غزل

بنمای رخ که باغ گلستانم آرزوست	بکشای لب که قند فراوانم آرزوست	ای آفتاب رخ بنما از نقاب ابر
کان چهرهٔ مشعشع تابانم آرزوست	بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز	باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
در دست هر که هست زخوبی قراضها	آن معدن ملاحت آن کانم آرزوست	یعقوب وار وا اسفاها همی زنم
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست	گوزم ترز بلبلی اما زرشک عام	آن های هوی نعرهٔ مستانم آرزوست
گفتند یافت نیست بسی خسته ایم ما	گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست	پنهان ز دیدهای همه دیده ها در و
آن آشکاره صنعت پنهانم آرزوست	ای مطرب لطیف تو باقی قصه را	زینسان همی نواز کز انسانم آرزوست
بنمای شمس مفخر تبریز روز شرق	من هم حضور سلیمانم آرزوست	آنگاه خطاب مستطاب حضرت

رب الارباب در رسد که مائدة الخلد را حاضر گردانند یاران سوال کردند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مائدة الخلد چیست فرمودند که زاویة من زوایاها وسعت ما بین المشرق والمغرب

ذکر آگاهی یافتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بدار الجلال در حین ضیافت از اینکه یکی از امت او در دوزخ مانده است وروان شدن آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم بجانب دوزخ ومهربانی نمودن حقتعالی وبیرون آمدن آن بنده از دوزخ وداخل شدن او در بهشت

در اخبار الآخرت آورده است که چون بهشتیان در مقام دار الجلال حاضر آیند فرمان شود که از برای ایشان منبرهای یاقوت گذارند وگرد برگرد آن کرسیها نصب سازند وآن کرسیها از زر باشد وجملهٔ پیغمبران علیهم السلام وابدالان ومومنان بر تختها بنشینند وهر یکے از حوران وغلمان دستها بسته ایستاده باشند وبرگرد آن کرسیها از مشک وزعفران تودها کنند وهر یکے را بمرتبهٔ عمل بر کرسیها بنشانند وکسانے را که عمل کم باشد بران توده های مشک وکافور وزعفران جای دهند هر کسے چنان داند که درجه که من دارم کسے ندارد تا بدرجهٔ غیری حسد نبرد ودر پیش هر مومنے یک خوان نعمت فرود آید وآن خوان از یک دانه مروارید باشد ودران خوان هفتاد هزار کاسه بود ودر هر کاسه هفتاد هزار لقمهٔ مختلفه وهر لقمه را هفتاد هزار لذت باشد ودر ریاض المذکرین آورده که مومنان خوانی بینند از یک دانه یاقوت سرخ او را چهار گوشه باشد از گوشه تا گوشه دیگر چهار صد ساله راه باشد چون مومنان برابر آن خوان بنشینند ودر هر یک کاسه هفتاد گونه طعام باشد وهر لقمه را مزه دیگر باشد حوران با زیب وغلمان با فریب در ملازمت استاده عندلیبان از برلے صوت

دلهای عاشقان بنغمات است کرده مخدرات غنچۂ گل از پوست بیرون آورده گلها در تبسم و بلبلان در ترنم آمده پاکدامانان بی تهمت دلبران و مسازو معشوقان باکرشمۂ نازساقیان شراب طهور نوبادگان باغ قصور نازنینان سرای جنان مخدرات لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان گلگونۂ حسن بروی کشیده و سرمه ملاحت بدیده کشیده و گیسوان مسلسل در هم افگنده وطبقها در دست نهاده و گیسوان حوران بران طبقها افتاده و پیاله هاے شراب در هوا در پیش لب ایستاده ایشان در اطراف الطاف بنغمات و یطوف علیهم ولدان مخلدون اما عاشقان و عارفان و محبان و مشتاقان به بهشت چشم نکشایند و بطعام دست دراز نکنند و میوه ها التفات ننمایند و آب از دیده روان کنند و گویند که خداوندا تو میدانی که ما در دنیا پنجاه سال و شصت سال و هفتاد سال چشم گریان از برلے مرغ بریان نداشتیم ما را دیدار تو می باید آورده اند که جمله بطرف حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بنگرند جملہ پیغمبران علیہم السلام دست بطعام برند پیغمبر ما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بطعام نبرند فرمان دررسد که اے محمد علیہ الصلوۃ والسلام چرا دست بطعام نبری گوید که الٰہی عاشق و طالب دیدار توام تاآنکه دیدار تو نه بینم دست بطعام نبرم فرمان آید که شما از طعام فارغ شوید آنگاه دیدار خواهد شد حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گویند که امیدوار دیدار را هرگز دست بطعام و شراب نباشد فرمان دررسد که یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام چه خبرداری که یک تن از امت تو در دوزخ مانده است تا او بیرون نیاید دیدار ما را هیچکس نتواند دیدن حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این سخن بشنوند از تخت فرود آیند و بسوی دوزخ روان شوند مهتر جبرئیل علیہ السلام را فرمان شود که برو حبیب مرا بگیر که نباید خود را بدوزخ اندازد جبرئیل علیہ السلام در پے رسول علیہ الصلوۃ والسلام برود نتواند نگاه داشتن زور نبوت غالب آید باز فرمان آید که ای میکائیل و اسرافیل بروید شما هر دو حبیب مرا بگیرید ایشان بفرمان حضرت عزت در پے رسول اللہ بروند نتوانند نگاه داشتن باز فرمان آید که یا جبرئیل برو آن عاصی را از دوزخ بیرون آر و در پیش محمد علیہ الصلوۃ والسلام بیار تا بازگردد جبرئیل علیہ السلام بر لب دوزخ بیاید مالک دوزخ را فرمان رساند که یکے از امت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در دوزخ مانده است او را از دوزخ بیرون آر مالک علیہ السلام روان شود و هفت درکه دوزخ را مدة هزار سال تفحص کند او را نیابد بعد از ان به پیش جبرئیل علیہ السلام آید گوید که هزار سال تردد کردم او را نیافتم جبرئیل علیہ السلام مناجات کند که الٰہی تو بهتر میدانی که مالک دوزخ هزار سال او را تجسس کرد او را نیافت فرمان دررسد که ای جبرئیل مالک را بگوی که در فلان وادی دوزخ چاهی ست و درمیان آن چاه هفتاد هزار چاه

دیگرست ونام آن چاه را فلق گویند ودران چاه ماری ست آتشین در دهان آن مار صندوق ست
آتشین ودران صندوق آسیائے ست از آتش و درمیان آن آسیا آن بنده است که می سوزد
ونام مرا برزبان میراند جبرئیل علیه السلام بمالک علیه السلام بگوید مالک دوزخ دران چاه رود ونزدیک
آن مار آمده گوید امانتے که از برای عذاب در دهان تو نهاده شد آن را بیرون آر فی الحال مار او را
از دهان خود بیرون اندازد مالک او را نزد جبرئیل علیه السلام آرد جبرئیل علیه السلام او را گرفته بسوی
بهشت روان شود چون آن بنده قدرے راه رود از جبرئیل امین پرسد که اے فرشتهٔ خوب لقا مرا
کجا می بری جبرئیل علیه السلام گوید خدای تعالی ترا بهشت عطا کرد و از دوزخ بیرون آورد بمجرد شنیدن
نام بهشت این بنده اندوه ناک شود و سر فرو اندازد جبرئیل علیه السلام گوید که ای بنده چرا سر فرو انداختهٔ
و بشنیدن نام بهشت و بشارت بهشت عنبر سرشت شادمان نمی گردی آن بنده گوید که مرا نزدیک تو
یک سوالی ست اگر جواب آن باز دهی که تسلے خاطر گردد در بهشت میروم وگرنه مرا با بهشت کارے
نیست دوزخ را اختیار کردم جبرئیل علیه السلام را از گفتار او عجب آید بگوید که آن سوال کدام ست بنده گوید
مرا خبر کن که دیدار الله تعالے بهشتیان در بهشت دیده اند یا نه اگر تجلی دیدار بر اهل جنت شده باشد مرا
سوختن بهتر ست از بهشت جبرئیل علیه السلام گوید که احسنت ای بندهٔ بلند همت از امت آن حضرت صلے الله
علیه وآله وسلم خداوند جهان بعلم قدیم خود دانسته است در مدت چهل هزار سال از بهر تو کسی دیدار ننموده است
مهتر موسی علیه السلام و ولیان دیدار معبود درخواست می سازند وی گویند که الٰهی ما در دنیا دیدار تو خواسته
بودیم فرمودی که در مقام فانی دیدار باقی نتوان دید چون در بهشت آیید بنمایم اکنون در بهشت آوردی
دیدار بنمای موسی علیه السلام را با جمع عاشقان فرمان شد که صبر کنید که مرا درینجا حکمتے ست پس جبرئیل
علیه السلام گوید که امروز مرا حکمت الٰهی معلوم شد چون تو در بهشت در آیی آنگاه دیدار خدای تعالی با بهشتیان
روزی شود باین بشارت دل آن بنده را شاد گرداند و بسوی بهشت راهی شود چون قدرے راه رود
باز گوید که چندین هزار سال در دوزخ بودم بهشتیان بقصرهای خود قرار گرفته اند از بهر من کجا مقام مانده باشد
فرمان رسد که ای بنده اینچه در خاطر تو گذشت بعلم قدیم خود دانستم و مرا پوشیده نیست اگر ترا ملک چهار
پادشاه دنیا دهم از من خورسند باشی گوید که الٰهی راضی باشم نقل ست از مقالات قاضی حمید الدین ناگوری
این بنده را در بهشت هفتاد هزار قصر دهند چگونه قصری که از مشرق تا بمغرب بنده گوید که یارب از برای
دیگران چه خواهی داد فرمان آید که ای بنده هژده هزار عالم دارم در بهشت حساب چنین ست گویا که
گوسفندان هیچ ندانگاه جبرئیل علیه السلام آن عاصی را گرفته در حضور حضرت محمد رسول الله علیه الصلوة

والسلام آرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم خدای را بسجدهٔ شکر بجا آرد و آن عاصی را در کنار گیرند و دست
او را گرفته بسوی بهشت روان شوند در دار الجلال آمده بر سر آن مائدهٔ پر فائده نشینند

ذکر عطاها و مهربانیها که در دار الجلال حق سبحانه باهل بهشت میکرده است

آورده اند که بعد از ان فرمان آید کلوا طعموا عبادی طعامها را حاضر گرداند که زبان از حد بیان آن قاصر
و عقل از کیفیت ادراک فاتر گویند که هفتاد سال در انجا باکل طعام اقدام نمایند و بهر لقمه شهوت و اشتهای
دیگر بیفزاید و در تفسیر سوره والطور آورده است که در پیش هر یکی هفتاد طبق و در هر طبقی هفتاد گونه
طعام و در هر لقمه هفتاد لذت و مدت هفت صد هزار سال بران مائده نشینند در کتاب مجالس آورده
که مومنان خواهند که دست بطعام دراز کنند فرمان آید که آن دنیا بود که رنج می دیدید بهشت جای
مشقت نیست بفرمان الله تعالی آن بهمه نزدیک آید بدهان در آید خواهند دهان بجنبانند فرمان آید
که اینجا خائیدن نیست چون از طعام خوردن فارغ شوند دوستان خدای تعالی را آرزوی شراب شود
حضرت آدم علیه السلام گوید که یا رب دستوری هست که فرزندان خود را من شراب دهم فرمان در رسد
که در جای خود بنشین که این کار تو نیست بعد از ان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام نیز درخواست
نمایند رخصت نیابند بعده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز چنین گویند فرمان در رسد که ای حبیبم امروز
وعده خواهم کرد و بندگان را بے واسطه شراب من خواهم دادن قوله تعالی وسقٰهم ربهم شرابا طهورا
پس از طعام از عرش قدحهای مالامال پران شود از زمرد سبز و یاقوت سرخ گویند که چون بنده دست
دراز کند آن قدح باز گردد گوید که ای دوست خدا این دار دنیا نیست تو پادشاه دار دستهانه تا من بدهان
تو آیم گویند که خطاب آید که از حضرت پروردگار واسقوا عبادی قدحهای یاقوتی و زمردین ملاءٓ الحمة وریحانه
من رحیق المختوم الذی لا یمسه الایدی ولم یتغیر الشمس ولا الریح در فضای هوای جنت پر آب گردد گویند
که ده نوع شراب باشد که بر اهل ضیافت دران روز ضیافت نمایند و آن مذکور باشد در قرآن از
رحیق و سلسبیل و تسنیم و کوثر و زنجبیل و کافور و ماء و لبن و عسل و خمر و بر هر جام نام صاحب آن ثبت باشد و بروایتی
آنست که آن جامها تهی باشد چون بدست بهشتی رسد بمیا من صنع الٰهی از قعر آن چشمه تراود ن گیرد
چنانکه لبالب گردد تا آن ولی حلبت علی منزلته بنوشد و ساقی آن مجلس باقی لطف کردگار قدیم باشد چنانچه
گفت وسقٰهم ربهم شرابا طهورا **رباعی** آنرا که بقای او بباقی باشد٭ خود گو که ز بندگی چه باقی باشد٭
هشیار چگونه گردد از مستی عشق٭ چون با وشش بخویش ساقی باشد٭ در کتاب انیس الواعظین آورده است

که در روز جزا ساقی حضرت موسی علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام و مالک دوزخ و رسول علیه الصلوة والسلام و صدیق و فاروق و ذی النورین و مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و حور العین و حضرت رب العالمین اما حضرت موسیٰ علیه السلام ساقی بنی اسرائیل باشد قوله تعالی واذا ستسقیٰ موسیٰ لقومه و حضرت ابراهیم علیه السلام ساقی زمی لیسقیٰ من ماء واحد و مالک دوزخ ساقی دوزخیان که از دوزخ بیرون آورده داخل بهشت کرده اند و رسول علیه الصلوة و السلام ساقی امتان باشد قوله تعالی انا اعطینٰک الکوثر و امیر المومنین ابوبکر صدیق ساقی متقیان و امیر المومنین عمر ساقی محبان و امیر المومنین عثمان ساقی زاهدان و امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهم ساقی عالمان باشند و حور العین ساقی عارفان باشد و حضرت رب العزت ساقی عاصیان باشد اگر از دنیا تائب رفته باشد گویند که درین چه حکمت ست که خدای تعالی ساقی عاصیان ست زیرا که هر گروهی بضاعتی دارند که بآن می نازند زاهدان بزهد و عارفان بمعرفت و عالمان بعلم و عاصیان برحمت رحمٰن نازند چون شراب خورند مست شوند چون مست شوند سست گردند چون سست شوند واله گردند چون واله شوند مشتاق گردند و حجاب از پیش چشم ایشان دور شود بدان ای مومن که شراب هفده است سه در دنیا و چهار در دوزخ و ده در بهشت اما در دنیا اول آب دوم می سوم جلاب اما آن چهار که در دوزخ ست حمیم و قطران و ماء حمین و ماء حدید چون ماء حدید را کفار خورند خلود بلا خروج قطران مشرکان خورند قطیعت بلا وصلت ماء حمیم را جهودان خورند حجاب بلا رؤیة ماء حمین را ترسایان خورند هم خلود بلا خروج و آن ده که در بهشت ست که در بالا مذکور شده است چون ماء غیر آسن خورند خلود ی بود بلا خروج چون لبن خورند قوت بود ضعیفی نه چون خمر خورند شادی بود غم نه چون سلسبیل خورند جوانی بود پیری نه چون رحیق خورند زندگانی بود مرگ نه چون تسنیم خورند صحت بود بیماری نه چون کافور خورند وصلت بود قطیعت نه چون شراب طهور خورند دیدار بود و حجاب نه بعد ازان خطاب آید که فکهوا عبادی فیفکهون بما لم یخطر ببال و لم تو اعینهم ابدًا بعد ازان فرمان شود که اکسوا اولیائی جامه داران قدرت و تشریف سازان حضرت الوهیت از خزائن توتی الملک من خلعت ربانی و تشریف سبحانی بیارند و بهر یکی هفتاد گونه حله فاخر با صد هزار حلیه طاهر در پوشند و تاج مرصع بر سر نهند و دواج طمع بر دوش اندازند و برو لیتیے آنکه شجره پریشانی را افشانند تا از اوراق آن بر هر یکی از خواص هفتصد حله پوشانند و هیچ ادنی را از هفتاد حله کم نباشد و هیچ یک ازان حلها برنگ و هیئت بآن دیگر نماند و مجموع برابدان ایشان برابر موے گرانی نکند بعد ازان فرمان آید که طیبوا عبادی ابرے بفرستاند تا بر آن گلاب رحمت و مغفرت مطیب گردانند

ذکر رویت حضرت سبحانه وتعالی با مؤمنان در دار الجلال

آورده اند که چون این کرامات ومهر بانیها از جناب واهب العطایا رسد ازین منعمات وتکریمات فراغ حاصل آید آنگاه طالبان وصال ومشتاقان جمال سر فرو انداز ند وراز گویان حلقه تقاضا بر در نیاز زنند وبا یکدیگری گویند که املکان وقت الزیادة **بیت**

پرتو نور تجلی از حجاب آید برون	وقت آن آمد که آن مه از نقاب آید برون
تا که خورشید حقیقت از سحاب آید برون	زنگ آب گل زداید عشق از مرآت جان
تا بود کز مطلع غیب آفتاب آید برون	شام غم بیداد شد ای صبح شادی زین قفس
	این زمزمه مشتاقان بگوش سرو فتر عاشقان

اعنی حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم برسد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بپاس خاطر این شکستگان فرماید که انا اشفع الی الله تعالے لیوفی وعده پس از منبر فرود آید وخلعت تشریفی از بر بیرون کند وتاج کرامت را از سر نهد از حضرت خداوندی خطاب در رسد یا محمد علیه الصلوٰة والسلام ارفع رأسك واشفع تشفع فانه لیس هذا یوم العمل انما هذا یوم الجزاء والمکافات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم چنین می فرمایند که بار خدایا مشتاقان وصال از تو دیدار می طلبند **بیت**

خستگان غم عشق تو شفا میطلبند	دردمندان فراق تو دوا میطلبند	هر کسی از تو تمنای مرادی دارد
کشتگان غم تو از تو ترا می طلبند	طالبانت همه پوشیده گلیمی چو کلیم	بر سر وادی شوق از تو لقا می طلبند

پس خطاب بفرشتگان آید که ارفعوا حجاب الحجب عن وجوه عبادی المشتاقین روایتی آن ست که چون ملائکه باین خطاب مخاطب گردند هفتاد هزار جمله حساب باشند وهفتاد هزار کروبیان وهفتاد هزار مقربان وهفتاد هزار طوافان داین همه فرشتگان در جواب باین خطاب مبادرت جویند که سبحانك ومن یقدران ینظر الی وجهك الکریم وقد رأیناهم فی الدنیا عاصئین وخاطئین خداوندا گر اقدرت ویارای باشد که نظر بوجه کریم کشاید وحال آنکه بانواع معاصی وخطایا آلوده باشند حق تعالے فرماید که ارفعوا الحجب فانی لحال ما رأیتهم باکین محزونین حازنین علی وجوههم فی سواد اللیل وبیاض النهار ای فرشتگان حجاب برگیرید که سبب این مشتاقان در خاک خواری بصد زاری در تمنای وصال فرش راه خیل وخیال ما کرده اند در سواد شب بیاض نهار نیازمندی ببارگاه خداوندی فرستاده اند باز ملائکه همان عذر را مکرر سازند فرمان آید که ارفعوا الحجب فانی غسلت اعینهم بماء المغفرة وقلوبهم بماء المحبة فصار وا باقین مخلصین مخلدین ای ملائکه شما از معاصی وزلات ایشان

اندیشه مکنید که ما دیدہ ہای آلودۂ ایشان را بآب مغفرت شستہ ایم و آیینۂ دل ایشان را بصیقل محبت زدودہ ایم و ایشان را بخلوت بقا و خلو و مشرف ساختہ ایم چون ازجناب قدس خداوندی این گونہ لطف و کرم دربارہ مستمندان مشاہدہ کنند و حال آنکہ میان طالب و مطلوب سہ حجاب بیش نماندہ و از جملہ آن حجب یک حجاب را بردارند نوری بظہور پیوندد کہ ناظران بیکبار در سجود در ایند و زمزمہ سبحانک ما عبدناک حق عبادتک بر دارند فینادیہم الرب تعالیٰ ارفعوا رؤسکم فانہا لیست بدار عمل انما ھی دار ثواب و نعیم مقیم فیرفعون الحجاب الثانی در کشف حجاب ثانی امری بر ایشان بظہور آید کہ از عظمت و جلال اضعاف مضاعفہ کشف حجاب اول دیگر بار بسجدہ در آیند باز ایشان را خطاب ارفعوا رؤسکم مستعد تجلے ساختہ رفع حجاب سوم فرماید فعند ذلک ینظرون الی وجہ رب العلمین جل جلالہ و یقولون سبحانک ما عبدناک حق عبادتک فیقول اللہ تعالیٰ سلام علیکم عبادی بکرامتم کنتم انظروا الی وجہی و ادخلتکم داری و رضیت عنکم فہل رضیتم عنی فذلک قولہ تعالیٰ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ بروایتی آن ست کہ چون پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام و ہمہ مومنان از طعام فارغ گردند فرمان در رسد کہ یا آدم از کتاب خود بخوان و ای شیث و موسیٰ و عیسیٰ و داؤد علیہم السلام شما ہم بخوانید و یا محمد رسول اللہ علیہ الصلوۃ والسلام تو نیز بخوان حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سورۂ طٰہٰ بخوانند کہ طٰہٰ ما انزلنا علیک القرآن لتشقیٰ ہر یک را شور تمام و ذوق تمام برخیزد بعدہ فرمان آید کہ ای بندگان گوش وا دید صفت ما بشنوید کہ چگونہ است آنگاہ خدای تعالیٰ صفت خویش بندگان را بشنواند کہ قل ھو اللہ احد اللہ الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد چون کلام اللہ تعالیٰ را بشنوند ہمہ بیہوش گردند فرمان آید کہ ای فرشتگان دست بر سینہ ہاے ایشان بنہید تا ہوشیار شوند باز فرمان آید کہ ای فرشتگان سہ حجاب در مابین ما و بندگان ماندہ است یک حجاب را برگیرید چون برگیرند نوری پیدا گردد کہ ہمہ مومنان بیہوش گردند رضوان گفت یا رسول اللہ دران بیہوشی ہفتاد ہزار سال تماشای انواع قدرت اللہ تعالے کنند کہ نہ چشم در بہشت دیدہ و نہ گوش او را شنیدہ آنگاہ حوران ایشان را در کنار گیرند تا بہوش آیند بعدہ فرمان آید کہ حجاب دوم را برگیرند فرمان آلہی در رسد کہ ای حوران و ولدان و غلمان اکنون شما بر قصر ہا روید و ای پرندگان شما بر شاخہای درختان روید و درین مقام بجز مومنان دیگری نگنجد و این مقام را خالی سازید کہ اکنون محل دیدار ست پس فرشتگان حجاب سوم را بر دارند آنگاہ خدای تعالیٰ دیدار بیچون بیچگونہ خود را بنماید نہ نزدیک و نہ دور مومنان متحیر و بیہوش گردند در تمہید المعرفت مسطور است کہ چون جمال بیچون و بیچگونہ اللہ تعالیٰ را بہ بینند غلغلہ از مومنان برخیزد و ہمہ بیکبار در سجدہ در ایند گویند کہ

التحیات لله والصلوات والطیبات این سجده را سجده تحیت گویند زیرا که بهشت جای عبادت نیست
که این را سجده عبادت گویند حق تعالے بیکام و بی زبان گوید که السلام علیکم ایها المؤمنون
ورحمة الله وبرکاته ملائکه گویند السلام علینا وعلی عبادی الله الصالحین

ذکر تزویج حضرت پیغمبر ما صلے الله علیه وآله وسلم با حضرت آسیه و مریم رضی الله عنهما در بهشت عنبر سرشت

در مصابیح و در اخبار الآخرت و در بحر الاسرار آورده است که از خدای تعالے ندا آید که ای مومنان از من
خوشنود هستید یا نه گویند که خداوندا چرا خوشنود نباشیم که هرچه آرزو داشتیم همه را یافتیم و غیر از ان چیزهای دیگر
در وهم ما نمی گنجد که آنرا خواهیم باز فرمان در رسد که این زمان باز دیدار نمایم و چیزے دیگری عطا کنم که آن
بهتر باشد از همه چیزها در بهشت همه گویند که الٰهی آن چیست فرمان در رسد که ای مومنان امروز نکاح حضرت
محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم ست آنگاه ندا در رسد که ای جبرئیل امین برو حوران را بگوی تا مریم پارسا
را و آسیه زن فرعون را بدرگاه ما آراسته بیارند چون حوران آسیه و مریم را آراسته زیب زینت دهند فرمان
شود که ای حبیبم مریم و آسیه بندگان خاص من اند با امتان خویش بحضرت ما حاضر شو تا این هر دو پاک را
با تو عقد کنیم و حرم خاص تو گردانیم آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و جمله انبیا و اولیا و امتان از تختهای
فرود آیند و بر براقها سوار شوند و همه انبیا و اولیا و امتان بی ریش باشند مگر حضرت آدم علیه السلام و آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم این هر دو باریش باشند حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام بعظمت آنکه سرور جمیع
انبیاست علیهم السلام و حضرت آدم صفی الله علیه السلام بحرمت آنکه او پدرست بروایت دیگر در حجة الاسلام
چنین آورده است که پیغمبران را علیهم السلام در بهشت ریش نباشد مگر حضرت آدم علیه السلام و نوح
علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعده حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام با جمیع امتان در دار الخلد حاضر آیند فرمان آید که ای جبرئیل تو امروز خادمی کن و همه ملائکه مقرب
حاضر آیند میان ملائکه و حق تعالی هفتاد پرده باشد تا ملائکه خدا تعالی را نه بینند تا میان فرشتگان
و بشر فرقی بود بعد از ان جبرئیل علیه السلام بیاید دست حاضران و دست مبارک آنحضرت علیه السلام
را بشویاند بعد از ان جبرئیل علیه السلام دستارخان فراز کند و اسرافیل علیه السلام طبقها بیارد و در
پیش هر یکے نگاه دارد فرمان شود که یا جبرئیل بگو حبیب ما و حاضران مجلس را که بعزت و جلال من شما
طعام بخورید گویند که آن طعام را حاجت نان شکستن و نواله بستن نباشد نان خود شکسته شود در ون
طبق طعام افتد و نواله گردد آمده در دهان در آید و مزه که هر نواله یکے بصد باشد فرمان شود که زود زود

بخورید ایشان بخوردن مشغول شوند جبرئیل علیه السلام در تماشای جمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مشغول شود در تاج القصص آورده که در بهشت فردوس جویی ست ورای آن چهار جوی که ساقی او
ملک تعالے ست قوله تعالی وسقٰهم ربهم شرابا طهورا بجای لای درین جوی عبیر باشد و بجای سنگریزه
گوهر بود و بجای گیاه بر لب آن جوے زعفران بود و درختان او از یاقوت و زر و سیم باشد و برگهاے
آن از زمرد و زبرجد اخضر باشد و خاک زمین او از مشک و بر لب آن جوی بعدد ستارگان آسمان
قدحها بود و با هر قدحی حوری رویش چون آفتاب و ماه منور و با در رحمت و کرامت از ان و زان حوان
وغلمان وولدان بخدمت ایستاده و بحلاحل و حلل پیراسته فرمان آید که ای محمد علیه الصلوة والسلام
امروز روز عقد تست آسیه و مریم رضی الله عنهما این هر دو را بزنے با تو دادم ای محمد علیه الصلوة والسلام
بگو که خواستم و قبول کردم و آن مقدار امتان که دران مجلس حاضر شوند هر یکی را صدگان حور جدید و
صدگان حله بدهند و خوبی آن حوران چنان باشد که اگر یکے از انها در شب تاریک ناخن انگشت
خود بنماید جهان تاریک روشن گردد بعد از ان فرمان در رسد که یا محمد علیه الصلوة والسلام باز گرد این
هر دو حرم خود را بر حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله علیه وآله وسلم بسوی مقام خود باز گردد آمده بر بالای
تخت نشیند و بواسطه جمال ذوالجلال را به بینند فرمان در رسد که مژده باد مر ترا که امتان ترا تشریف
دیدار دادیم روایتی ست که اهل بهشت دیدار خدای تعالی را دائم خواهند دیدن ولیکن بر تفاوت
دیدار باشد بعضے را در هر هزار سال یکبار دیدار باشد و بعضے را در هر شش ماه دیدار باشد و بعضے را
در هر یک ماه و بعضے را در هر هفته دیدار باشد و بعضے را هر روز هفتاد هزار بار دیدار باشد القصه چون
از دیدار فارغ شوند نشانها بر کف دست خود یابند و دران نظر کنند نوشته بینند که بندگان هفتاد هزار
سال عمر یافتند که هر سالی هفتاد هزار ماه باشد و در هر ماه هفتاد هزار روز باشد و در هر روزی هفتاد هزار
ساعت باشد چون این مدت بسر شود باز دیگر همچنین بر انتها باشد که این مقدار عمر و زندگانی دیگر یابند
ابدالاباد همچنین نشانها یابند تا که فرق باشد میان بقای بندگان و بقای باری تعالی بقای بندگان
مدت باشد و بقای الله تعالی بے مدت باشد بعده فرمان آید که ای بندگان با شما که عهد کرده بودم
از ان عهدها و وعدها چیزی باقی مانده است یا نه گویند خداوندا بقا یافتیم و ذوق دیدار و عمر یافتیم و
بشرف دیدار پدر و مادر مشرف شدیم و صحت و جوانی و کامرانی یافتیم و کوثر و سلسبیل و زنجبیل و رحیق
و تسنیم و میوهای گوناگون و حلهای رنگ برنگ یافتیم مهمان پدران و استادان و جمله پیغمبران شدیم
و نیز مهلے با همراهی انبیا و اولیا خوردیم دیگر آرزوی باقی نمانده است فرمان در رسد که این زمان

چیزے بہتر از انہا بہم گویند خداوندا ازین بہتر کدام ست انچہ خواہد بود فرمان شود کہ آن خوشنودی من ست کہ بعد ازین کم نشود وہرچہ خواہید و تمنا کنید باشما بد ہم پس ہرچہ ایشان تمنا کنند پیش خود موجود یابند

ذکر بازارے کہ در بہشت ست و رفتن بہشتیان دران بازار

در مصابیح و تفاسیر و تاج القصص و تمہید المعرفت آوردہ است کہ در بہشت بازاری ست کہ آن را سوق الجنت خوانند مہمانی خدای تعالی بہشتیان را آنجا باشد و دران بازار بیع شرا نباشد پس فرمان در رسد کہ اے بہشتیان برخیزید بسوق الجنت بروید ہرچہ شمایان را خوش آید از انجا با خود بریدو بخورید و تنعم گیرید ہمہ برخیزند و بسوی سوق الجنت روان شوند درین میان گروہی از زنان پریان برخیزند و گویند خداوندا در بہشت جملہ زنان شوہر دارند و ماندا ریم در باب ما چہ حکم می شود فرمان شود کہ اگر از آدمیان کسے را خوش می کنید او را بخواہید بعضے از ان پریان بآدمیان راضی شوند و بعضے بردان از جنس خود خواہند حق تعالی بی کام وے زبان خطبۂ نکاح ایشان را بخواند باز طائفہ دیگر از زنان برخیزند و گویند کہ خداوندا جملۂ زنان در بہشت شوہران دارند و ما در دُنیا دوگانہ وسہ گانہ شواہران داشتیم امروز منازعت می شود در باب ما چہ حکم فرمائے فرمان شود کہ رضا بدست شماست ہر کرا خواہید اختیار کنید بعد از ان ہمہ دران بازار در آیند و چیزہای کہ چشم ہیچ یکے ندیدہ باشد و گوش ہیچکس نشنیدہ باشد دران بازار مشاہدہ نمایند و میوہ ہا و صورتہا باشند و ہر صورت کہ کسے را خوش آید آن را بدو بدہند حق تعالی در انجا بعدد ستارگان آسمان صورتہا آفریدہ است چون بہشتے دران بازار گذرد صورتے بردل او خوش آید در دل او گذرد کہ کاشکے من ہمچنین بودمی ندا آید کہ بدان صورت شو در ساعت بدان صورت شود وے آنکہ جامہ بیرون کند و دیگر پوشد لباسہا بر تن او برنگ گردد بامر اللہ تعالی و ہرچہ خوش آید بخورند و ببرند در کتاب ملفوظ آوردہ است کہ حافظان کلام ربانی را در بہشت برند و بر ہر یکے نور تجلی علاحدہ شود آوردہ اند کہ فردای قیامت جملۂ انبیا و اولیا و جز آنرا یکبار تجلی خواہد شد و امیر المومنین ابو بکر صدیق را یکبار خواہد بود اما ای بندہ فردائے قیامت عاشقان را در مقام تجلی بیارند فرمان شود کہ چشم باز کنند تا دیدار ما را بہ بینند پس چشمہای ایشان را باز کنند و ہر یکے را پیش برند بر ہر نفر ہزار بار تجلی دیدار شود ہر بار کہ تجلی می شود ہفت ہزار سال بیہوش افتادہ شوند و ہر بار کہ بہوش باز آیند فریاد بر آرند کہ هَلْ مِن مَّزِيدٍ باز تجلی شود تا ہفتاد ہزار بار راست گردد در عمدہ آوردہ است کہ ای بندہ فردای قیامت اٰمَنَّا و صَدَّقْنَا دیدار حق تعالے

مومنان را پس از در ماندن در بهشت بیچون و بیچگونه و بی جهت بچشم سر حاصل آید و هر که از دیدار
الله تعالی منکر شود کافر گردد و چون بندگان بعد از دریافت کرامتها و درجها و نعمتها در مقامهای خود آیند
حوران و غلمان و خادمان و اهل خانه گویند که مرحبا مرحبا امروز نوری و جمالی که در شماست پیش از ان
نبوده است گویند یا امروز دیدار پروردگار خود را دیدیم و هرچه با وعده کرده بود همه را دریافتیم

ذکر کشتن مرگ در بهشت و جاویدان ماندن بهشتیان و دوزخیان

چنین آورده اند که بعد از ان فرمان شود که ای فرشتگان مرگ را بصورت گوسفند ابلق در میان بهشت
و دوزخ بیارید تا مومنان و کافران او را ببینند چون مرگ را بیارند ندا آید که ای اهل بهشت و ای اهل دوزخ
این گوسفند را می شناسید که چگونه گوسفند ست گویند خداوندا این را نمی شناسیم فرمان الٰهی در رسد که بدانید
که این مرگ ست مومنان بدیدن مرگ بترسند و حیران بمانند و از تلخی جان کندن یاد آرند چنان
ناخوش و حیران بمانند که وقتے آنچنان ناخوش نشده باشند گویند که این بلا از کجا آمده است و در اندام
بهشتیان لرزه افتد اما کافران بدیدن مرگ خوشوقت شوند از عذاب دوزخ تلخی جان کندن را
آسان دانند گویند اکنون خواهیم مردن و ازین عذابهاے شدید خلاص خواهیم شد جبرئیل امین
علیه السلام گوید که ای مومنان نترسید آگاه و دانا باشید که بامر الٰهی جل وعلا مرگ را بسمل می کنم بسبب آنکه
بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ بمانند بهشتیان همیشه در رحمت باشند و دوزخیان بعذابهاے
گوناگون ابد الآباد بمانند بعده مرگ را بقتل رسانند مومنان چنان شاد شوند که بعد از ان هرگز اندوه
ناک نشوند و کافران خوار و مخمول شوند بعد از ان هرگز خوشی نه بینند بعده از خداے تعالی ندا آید که از
من خوشنود شدید گویند که بار خدایا خوشنود شدیم و همه چیزها یافتیم و هیچ باقی نماند که بیابیم و یا بدان چشم
داریم فرمان آید که شما را بشارتے بدهم که از همه نعمتهاے بهشت غالب آید گویند آن چیست فرمان آید
که از شمایان خوشنودم هرگز از شما ناخوشنود نشوم و هیچ چیز از شما نرنجم و ذرهٔ از شما نقصان نکنم و از بیزار
شدن شما را دور کنم چون این ندا بشنوند شاد شوند گویند بار خدایا بهترین همه چیزها همین خوشنودی
تو بود که یافتیم پس درهای شادی و خرمی بگشایند ابد الآباد بخوشی و خرمی بگذارند و یک لمحه از جشن و خوشی
خالی نباشند و هیچ گوینده لااله الا الله محمد رسول الله در دوزخ نماند مگر کافران آنگاه فرمان شود که بهشت را
سرپوش برگیرید و توشهٔ نور از روی بهشت کشید باز فرمان شود که ای فرشتگان طبق عذاب بر روے
دوزخ کشید بجردی که طبق عذاب بر لب دوزخ مهر گردد هفت درکات دوزخ در لرزه افتد و امید

کفار نگونسار گردد و از بهشت بریده گردد بدانند که جاوید مقام ایشان در دوزخ خواهد بود رضوان گفت یارسول الله این واقعات در روز قیامت خواهد شد روایتی ست که بندگان در حین مشاهده دیدار از خجالت گناهان و ضلالت خویش سر فرو انداز ند چون خطاب لطف عمیم و کرم رضیت عنکم بسمع ایشانان رسد گناهان را فراموش کنند ابدالآباد و دیگر گناه اصلا بیاد ایشان نرسد غزل

روزی که یار جام صفا پر نمی کند
عاشق همین مشاهده حسن وی کند
اسرار عشق در دمد اندر نی بدان
مشکل اگر ز عشق تو یک حرف طے کند

عاشق وران و قار جفا یادگی کند
حسنے که گر بهر صفت آرد تجلی
خود نغمه ها سر آید نسبت به نی کند

ساقی اگر هزار شراب افگند بکام
گر مرده است که فی الحال حی کند
گر صد هزار نامه نویسد معین بجهد

وذکر فی شرح التعریف عن الحسن البصری رضی الله عنه انهم یتیهون بین جماله و جلاله ثملتیة الفعام فاذا نظروا الی جماله طابوا و اذا نظروا الی جلاله خابوا یعنی در نظارهٔ جمالش بنوازند و در نظارهٔ جلالش بگدازند و نیز در شرح تعریف میگوید که معنی گداختن نه نقصان بود تا عیبی از آن بایشان ملحق گردد بلکه معنی آن باشد که از خود بیخود گردند و از میل مطعم و ملبس و مشرب و شهوت و حور و قصور در نهاد ایشان هیچ باقی نماند الا ان الحق غالب علے کل شیٔ و روایت از مکتوب شیخ یحیی منیری قدس سره چنین آورده که گویند فردای قیامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با همه مومنان در بهشت در آید و گوید که خداوندا همه مومنان را دیدم و ایشان نیز مرا دیدند مگر اویس قرنی که او مرا ندید و من او را ندیدم جواب آید که اگر اویس ترا ببیند او بهر ما بیند اکنون اویس قرنی ما را یافت اگر ترا نه بیند چه زیان دارد

بیت حبیب خدا شاه نیکو سرشت
مرا نیز دیدند ایشان چنان
ترا گر نه بیند اویس قرن
نباشد زیانے بدین مرد را

کند با خدا عرض اندر بهشت
ندیدم اویس قرن را چرا
یقین دان که آن دیدن از بهر من

بجنت بدیدم همه مومنان
ندا آید از حضرت کبریا
مرا یافت گر او نه بیند ترا

فی رسالة الملکیة جمیع الطاعات تزول یوم القیمة کالصلوة والصیام و غیرها لارتفاع التکالیف فی الاخرة اما طاعة التهلیل و التمجید فلا تزول عنهم لقوله سبحانه و تعالی قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و قال دعوٰهم فیها سبحانک اللّٰهم و تحیتهم فیها سلام و اخر دعوٰهم ان الحمد لله رب العالمین لا اله الا هو له الحمد فی الاولی و الاخرة نقل ست از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده است که حضرت علقمه رضی الله عنه روایت می کند از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند در شب معراج در تماشای بهشت پنجاه هزار سال گذشت

ہنود تمام ندیدہ بودند بعد ازان التماس از باری تعالی کردہ گفت خداوندا انچہ در میان بہشت کرامت تو دیدم از ہزار صفت یکی را با متان خود نتوانم کردن ندا در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام انچہ تو در میان پنجاہ ہزار سال عطای من دیدی اگر این چنین صد ہزار سال قصد برای دیدن وبخشش من کنی از ہزار ہزار جود وکرم من شمار نیم بخشش نتوانی کردن ای حبیب من منزل گاہ امت خود را دیدی ومہمان سرای مارا کما ینبغی مشاہدہ نمودی از ما خوشنود ہستی یا نہ حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت خداوندا من بندہ ام از مولای خویش چگونہ ناخوشنود باشم ندا در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام بعزت وجلال من وعظمت وکبریائی من کہ این نعمت بر دشمنان تو حرام گردانیدم فدای تو وہمہ دوستان تو ومتابعان تو کردم یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام با بندگان من بگو کہ ما از برای شما ہمچنین نعمتہا مرتب گردانیدہ ایم فردا در روز قیامت دہ چندان ازین جود وکرم وعطا خواہم کردن برای ما شما چہ خواہند کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند این ندا را بشنیدم شادمان شدم

باب سی وہفتم در بیان روان شدن آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بہشت عنبر سرشت ورسیدن در اعراف وگذشتن از ہفت طبقۂ زمین ودیدن گاو وماہی ودیدن عجائب وغرائب دیگر کہ در نظر خواجہ علیہ الصّلوۃ والسلام در آمدہ است

مشتمل ست این باب بر شش فصل

فصل اول در ذکر دیدن آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اعراف را

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آوردہ است کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چون در شب معراج سرای جنان وہشت باغ رضوان را مشاہدہ نمودم خطاب رب الارباب بجبرئیل علیہ السلام در رسید کہ محمد علیہ الصلوۃ والسلام را اعراف وہفت طبقۂ زمین وگاو وماہی بنما وہفت طبقۂ دوزخ را نیز بنما کہ بندگان مرا خبر کند وانچہ آمادہ کردہ ام از برای دشمنان خود عذاب وخواری ایشان را مشاہدہ نماید پس براق را اشارت کردم وبا جبرئیل علیہ السلام روان شدیم چون از بہشت بیرون آمدیم رضوان را رخصت دادیم فرمودند حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از ساعتے نظر کردم زمین از آہن دیدم عمارت آن زمین ہمہ از فولاد بود ودرازی ہر یک عمارت صد سالہ راہ بود

چون نزدیک آن زمین رسیدم باد مخالف برخاست گاہی باد گرم از جانب دوزخ میوزید ہمہ آن عمارت آہنین بود چنان گرم میشد کہ گویا آتش می باریدہ باشد وگاہی باد سرد از جانب بہشت میوزید آنچنان سردی شد کہ گویا برف می باریدہ باشد چون دران خانہ ہا نظر کردم ہمہ جا غلہای خام بدیدم و در ہر خانہ دیگ وطبق وہمہ چیزہای دنیا بود ولیکن یک آدم نبود از جبرئیل امین علیہ السلام پرسیدم کہ این کدام مقام ست گفت این مقام را نام اعراف ست حق تعالی این مقام را در مابین بہشت بدوزخ آفریدہ است کما قال اللہ تعالی وبینہما حجاب گاہی از ہوای بہشت سرد می شود وگاہی از ہوای دوزخ گرم می شود ہر کافر کہ مطیع الاسلام ست اورا جای در اعراف ست ودر روایت امام مالک رح نہ کافر نہ مسلمان را جای در اعراف ست در حضر الاعیان آوردہ است کہ چون اہل بہشت در بہشت واہل دوزخ در دوزخ فرستادہ شوند گروہی از اہل ایمان بالای اعراف موقوف باشند بمدتی کہ خدای تعالی خواستہ باشد قال اللہ تعالی وعلی الاعراف رجال یعرفون اختلاف کردہ اند کہ اینہا کیانند عبد اللہ ابن مسعود رضی اللہ عنہ گوید کہ گروہی باشند کہ طاعت ومعصیت ایشان در پلہ ترازو برابر باشد اگر طاعت زیادہ آید وی ناسوختہ از آتش دوزخ برہد وگناہ اورا بخشند واگر گناہ او بر طاعت زیادہ آید مستوجب آتش دوزخ گردد قومی کہ طاعت ومعصیت او برابر باشد از جملہ اصحاب اعراف باشد اوانجا ندا کنند اہل بہشت را بسلام واہل دوزخ را بسرزنش یا اللہ العالمین لا تجعلنا مع القوم الظلمین بعد ازان فرمان شود کہ در بہشت درآیند ولا خوف علیہم ولا ہم یحزنون این دلیل ست کہ دعای قیامت مومن را نفع نکند

فصل دوم در ذکر کراماً کاتبین

آوردہ اند کہ بیک روایت کراماً کاتبین چنان ست کہ در بالا مذکور شد بروایت دیگر چنین ست کہ از ابو المظفر منقول ست کہ گفت من از خضر علیہ السلام پرسیدم کہ مدت دیری ست کہ درین اندیشہ ام کہ کراماً کاتبین کیانند وآنچہ کردار بندہ می نویسند کجا می نہند گفت ای مظفر چنان سوال کردی کہ در دار دنیا کسے نکردہ است ترا جواب گویم گوش دار حق تعالی یک درخت آفریدہ است در میان بہشت ودوزخ نام آن درخت شینہ وبیخ آن درخت تا تحت الثری ست وشاخ آن درخت در زیر عرش ست وجملہ اوراق آن کاغذ بودہ وہر ورقی را قدر ومسافت از شرق تا بغرب بودہ حق سبحانہ وتعالی چون بندۂ را بیافریند سہ فرشتہ نیز ہمراہ آن بیافریند ویک دیو ودو فرشتہ کراماً کاتبین بود چون بندہ بالغ شود آن یک فرشتہ برود وازان درخت دو ورق بیارد یک ورق بفرشتۂ دست راست میدہد ویک ورق فرشتہ

دست چپ را میدهد و دوات بدست راست آن فرشتگان دریایی ست که نام آن شودان ست و هردو دست ایشان بجای قلم ازان بنویسند و چون هردو ورق ازان درخت که کاغذ ست تمام پر شود آن فرشته باز دو ورق دیگر ازان درخت بیارد اما آن هردو ورق تمام نوشته شده را در خریطه می نهد و در گردن آن دیو می بندد دیو آن خریطه را با خود دارد تا روز قیامت

فصل سوم در ذکر کسانی که جای ایشان در اعراف ست و دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوشیروان عادل و حاتم طائی

در کتاب حیرت الانسان آورده که چهل یک گروه می باشند که جای ایشان در اعراف ست جبرئیل علیه السلام یک بیک بیان کرد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام آنها ظالمان و بخیلان و همسایه آزار دهندگان و قمار بازان و کبوتر بازان و شطرنج بازان و کاذبان و سوگند دروغ خورندگان و بی نمازان و نوحه کنندگان و سخن چینان و تکبر کنندگان و بے حیایان و پادشاهان بے انصاف و مال حرام جمع کنندگان و جاهلان و قهقهه کنندگان و نوحه شنوندگان و سرود شنوندگان و لوطیان و خونیان و وعده خلاف کنندگان و فاسقان و خشم کنندگان و بغض کنندگان و حسد کنندگان و شراب خواران و شراب فروشان و آفتاب پرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان و درخت میوه دار برندگان و مال پرستان و انوشیروان عادل و حاتم طائی و در باب شطرنج بدنگویند و بروایت اصح از کتابهای معتبر منقول ست که علما گفته اند که شطرنج باختن درست ست برای سپاه که ایشان را دعوی شمشیر باشد بباز ند و را ی این گروه جمیع خاص و عام را حرام ست و در باب کبوتر بازان چنین وارد گشته که کبوتر نگاه داشتن و پرورش کردن ثواب ست اما پرانیدن و بازی کردن حرام ست و عذاب ست القصه حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام پیشتر شدند در اعراف صندوقی دیدند از نور و دو شخص در درون آن صندوق نشسته اند چنانچه نقل از کتاب سیر منظوم نظم

دو شخص دگر دید از دور شان
او ایشان ملک باز میداشتی
بگفتا که بر ماست حکمت عیان
که اندر جهان عدل فرمود کار
دگر حاتم ست آن سپه دار طی
ز بهر سخاوت ندارد عذاب

نهاده بصندوق از نور شان
به پرسید کاینها چرا آن چنان
یکی زین دو شخص ست نوشیروان
اگر چند در کفر عمرش گذشت
که غیر از سخاوت نبود کار وی

چو آتش زبانه برافراشتی
که آتش ندارد بایشان زیان
نباشد باو بس عذابی زنار
بگرد در ظلم هرگز نگشت
ز کفر ار چه دید آتش تیز تاب

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون نظر کردم در اعراف

یک صندوق دیدم آویخته چنانکه ته او از آتش و بالای آن پر از آتش و هر پارهٔ آتش که ازان صندوق جدا میشد درمیان اعراف می افتاد گفتم یا جبرئیل علیه السلام درین صندوق چیست گفت یا رسول الله درین صندوق حاتم طائی ست و این پرکالهای آتش که ازو جدامی شو و سبب این ست که او در دنیا گرسنه گان را طعام میداد و برهنه گان را جامه پوشانیدی از سبب اعمال نیک پرکالهای آتش ازو جدا میشود یا رسول الله خدای تعالی رنج نیکوکاران را ضایع نکند پس رنج مسلمانان را چگونه ضایع کند اگر کسے گرسنه را طعام میدهد حق تعالی سکرات موت و هیبت ملک الموت آسان گرداند و هر که برهنه را جامه پوشاند خدای تعالی میان آن بنده و دوزخ حجابے بقدرت خود پیدا گرداند که سطبری آن حجاب پانصد ساله راه باشد و دیگر آنکه خدای تعالی چنین کریم و رحیم ست بنده گان خود را از اعراف چه باشد که از دوزخ بیرون می آرد فاما بنده را باید که همیشه بر کرم او امید وار باشد زیرا که ناامیدی کفر ست

فصل چهارم در ذکر پل صراط

فرمودند حضرت رسول الله علیه الصلوٰة والسلام چون از مقام بر آمدم بعد از ساعتی نظر کردم و پیشتر شدم بیابانی دیدم که درختان آن بیابان سیاه بود جبرئیل علیه السلام گفت بجانب دست راست خود نظر کن چون نظر کردم تاریکی دیدم که سیاه تر از شب بود و درمیان آن تاریکی هیچ معلوم نمی شد چون بجانب دست چپ نظر انداختم تمامی روی زمین پر دود دیدم از جبرئیل امین علیه السلام پرسیدم که این چه جای ست گفت یا رسول الله اینکه بجانب دست راست شما تاریکی و سیاه ست درینجا پل صراط ست درازی آن سی هزار ساله راه ست پانزده هزار ساله راه بالامیرود و پانزده هزار ساله راه نشیب و بروایتی ده هزار ساله راه بالا میرود و ده هزار ساله راه هموار و ده هزار ساله راه نشیب از موی باریک و از شمشیر تیز تر و از برگ بید لرزان تر و از شب تاریک سیاه تر و بروایتی در کتاب قیامتی آورده است که نام فرشته که موکل صراط بوزنائیل ست و این صراط را هفت ستون ست قوله تعالی فلا اقتحم العقبة وما ادرٰك ما العقبة حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون صفت پل صراط شنیدم گفتم خداوندا امتان ضعیف من ازین پل چگونه گذرند فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام چندین هزار مرغان را که در هوا نگاه میدارم امت ترا بر پل صراط همچنین نگاه خواهم داشت فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون ازینجا پیشتر شدم یک فرشتهٔ بزرگ دیدم سر و پای آن فرشته هیچ معلوم نمی شد گفتم یا جبرئیل امین این کدام فرشته است گفت یا رسول الله نام این فرشته عذائیل ست که در وقت سخن گفتن این فرشته نار دکرده م بر میآید

و بر سر این فرشته زمین قیامت ست که خدای تعالی آن زمین را از مس آفریده است چون روز قیامت شود
آن زمین را بگسترانند و از هول قیامت زمین از تاب آفتاب سرخ گردد اهل هژده هزار عالم درین زمین
جمع شوند فرمودند حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم چون این ندا را بشنیدم در تعجب بماندم

فصل پنجم در ذکر نزول کردن آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم با سمان ششم و دیدن مالک دوزخ و دیدن عجائب و غرائب طبقات زمین و گاو و ماهی

فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ان من و جبرئیل علیه السلام هر دو از انجا روان
شدیم از آسمان هفتم نزول کرده با سمان ششم رسیدیم درانجا فرشتهٔ را دیدم که بر بالای تخت آتشین نشسته
است و آن تخت را هفتاد هزار پایه بود آن فرشته هیبت منظری شدید النظری خشمگین و ترش روی تاجی
از آتش بر سر نهاده و گره در پیشانی انداخته و عمودهای آتشین در پیش او نهاده و آن عمودها را چنان می تافتند
که اگر یکی از ان عمودها را بر هفت آسمان و زمین نهادی همه از حرارت او بگداختی و در اطراف و جوانب
او فرشتگان سیاه روی تاجهای سیاه بر سر و شعله های آتش از دهان ایشان بر می آمد و کسی را یارای
دیدن آنها نبود گفتم یا جبرئیل امین این کدام فرشته است که از دیدن او چنین ترسیدم جبرئیل علیه السلام
گفت یا رسول الله این عجب نیست که از دیدن وی هیبت در دل شما افتاده است ما که فرشتگان هستیم
از وی می ترسیم این فرشته مالک علیه السلام ست خازن دوزخ خرمی در وی نیافریده اند از ان روزی
که خدای تعالی این را آفریده است گره از پیشانی خود نگشاده است و هرگز غصه از دل او بیرون نرفته است **نظم**

زمعراج در وقت رجعت رسول
رخش هر که دیدی بگشتی ملک
تختی ز آتش نموده قعود
مرا دل شد از دیدن او حزین
یقین دان که این مالک دوزخ است
تواضع نمود و بکردش سلام
ز جا جست تعظیم نمود او
بدیدم جمال ترا آشکار

بشششم سما کرد آن دم نزول
که او ترش رو بود بس خشمگین
بیاد خداوند مشغول بود
بگفتا که ما جمله اهل ملک
مؤکل بر این دوزخ برزخ ست
نشد واقف از حال سلطان دین
بتکریم اعزاز افزود او

در آمد ورا در نظر یک ملک
که از خشم افگنده چین در جبین
نبی گفت با جبرئیل امین
از و در هراسیم اندر فلک
بنزدیک او رفت شاه کرام
ورا آگهش کرد روح الامین
نمود حمد بسیار با کردگار

فرمودند چون قریب او رسیدم جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک هذا
محمد الرسول العربی علیه الصلوة والسلام یعنی ای مالک این محمد پیغمبر آخر الزمان ست صلی الله علیه و آله وسلم

چون مالک نام مرا بشنید باادب برخاست سلام کرد گفت الحمد لله که دیدار حبیب خدای تعالی را دیدم بر من ثنا گفت و به بهشت بشارت داد چون استماع نمودم تسبیح مالک علیه السلام این بود که سبحان من لا یجور فی قضائه سبحان الجبار المنتقم من اعدائه سبحان المعطی من یشاء من نعمه سبحان الذی لیس کمثله شئ وهو السمیع البصیر و هر بار که تسبیح گفتی آتش از دهان او بر آمدی ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند از رسول علیه الصلوة والسلام که حق سبحانه و تعالی چون مالک دوزخ را بیافرید بزرگی او چندانی کرد که در میان دو ابروی او هفتاد هزار کوه آتشین بیافرید و از هر تار مژگان او یک کوه آتشین آویخت و او را از آنها هیچ ضروری نیست بعد از آن مالک علیه السلام را گفتم که صفت دوزخ را با من بگوی گفت یا رسول الله هزار سال دوزخ را تافتند تا سرخ شد هزار سال دیگر تافتند تا سفید شد و هزار سال دیگر تافتند تا سیاه شد اکنون همچنین سیاه ست و کوه کوه آتشین بر زبر هم افتاده یا رسول الله اگر یک حلقهٔ از آن سلسلهای آتشین بر کوه های دنیا نهند همه گداخته گردد و در پنجم زمین سفلی فرو رود باز گفتم یا مالک طرفی از آن بمن بنما که تا ببینم پس گوشهٔ از آن رها کرد و شاخی از آن شاخهای آتشین بر آمد و از دود آن همه آفاق تاریک شد و هولی عظیم و کاری فظیع دیدم چنانکه از وصف آن درماندم و از دیدن غشی در طبیعت من واقع شد باز جبرئیل علیه السلام را گفتم بفرمای مالک را تا دوزخ را یکدم بدمد مالک علیه السلام وی در دست داشت که بزرگی آن از هفت آسمان و زمین درگذشته مالک علیه السلام آن منفاخ را بر دوزخ نهاد و یکدم بدمید فی الحال و لم از جای برخاست و چشم من تاریک شد من و جبرئیل علیه السلام و همه فرشتگان بیهوش گشتیم پنداشتیم که آسمان و زمین همه پاره پاره خواهد شد و کوه ها در هم خواهد شکست چون بهوش آمدم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این نے طاقتی چیست که حالا هنوز هیچ ندیدهٔ پس جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک حبیب خدا صلے الله علیه وآله وسلم میخواهد که این زندان ترا ببیند بنمای انچه حق سبحانه و تعالی بقدرت خود ساخته است نقل ست که چون جبرئیل علیه السلام از مالک استدعای تفرج دار مهالک از برای حضرت سلطان ممالک علیه الصلوة والسلام نمود مالک گفت یا رسول الله در زیر قدم خود نظر انداز آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم نظر کرد دید که آسمانها همه منشق گشت و زمین بیت المقدس ظاهر شد خواجه هر دو سرا فرمودند که فرشته دیدم که طول او بین السماء والارض و بغایت مهیب و شعاع آتش از سوراخهای بینی او بر می آید و در دست او اخگرهای آتش بود که می گردانید مالک باوی خطاب فرمود که یا ضوحائیل گفت لبیک گفت انچه در دست داری بمحمد علیه الصلوة والسلام بنمای حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که آنگاه جبرئیل علیه السلام مرا بر کتف خود نهاد و از آنجا پرید و پریدن او را حق تعالی داند و از بیم عقل از من برفت جبرئیل

علیه السلام گفت مترس ترا خدا تعالی ایمن گردانیده است القصه جبرئیل و مالک علیهما السلام مرا بطبقهٔ زمین
اول آوردند مالک گفت یا رسول الله نظر کن چون نظر کردم دیدم که زمین اول بشگافت و در زمین اول مشاهده
کردم دیدم که قومی سکونت دارند که ایشان را بر شمم خوانند بر ایشان امر و نهی ست چنانچه بر ماست و ایشان
را ثواب و عقاب ست بعد ازان زمین دوم بشگافت و آن را نام خلده ست و در انجا مشاهده نمودم که سلاسل
و اغلال آتش بود و عذابهای گوناگون از برای دوزخیان آماده کرده و سکنهٔ این زمین گروهی اند که
ایشان را طمس خوانند و ایشان گوشت یکدیگر را بخورند و خون یکدیگر را آشامند چنانچه مروارید را از
آب آفریده و باد را از بخار آب آفریده و باد را بازوهاست که عدد آن کسی نداند و بهفتاد هزار لگام بسته
و هر لگام بدست هفتاد هزار فرشته است و این باد را الله تعالی فرمان داد تا آب را بر گرفت و باد فرمان
را اطاعت نمود اول عرش بر آب بود و آب بر باد حق تعالی از نور فرشتگان آفرید و ایشان را کسی
نه بیند و همچنین بر باد باشند زیرا که لطافت نور بیشتر از آب ست و این باد در زیر زمین دوم ست بقیاس
سوراخ حلقهٔ انگشتری رها شده بود و یک فرشته است که بزرگی او را خدای تعالی داند وی بر آن سوراخ
دست نهاده و حق تعالی آنقدر که میخواهد در دنیا میفرستاند این فرشته را ازین حال خبر نباشد بعد ازان
بزمین سوم رسیدم آن زمین بشگافت و این زمین سوم را نام عرفه ست و درین زمین کژدمها اند بقیاس
شتران و دمها بمانند نیزه ست و در هر دم سی صد شصت مهره ست از زهر اگر یکی ازان زهر بر زمین نهند
تمامی روی زمین هلاک شوند و درین زمین گروهی سکونت دارند که ایشان را فیس خوانند طعام و شراب
ایشان زمین نمناک ست و بروایتی آنکه در زمین سوم خلقانند که رویهای ایشان مانند آدمیان و دهان
ایشان مانند دهان سگان و پایهای ایشان مانند گیاه و گوشهای ایشان مانند گوش گوسفند و مویهای ایشان
مانند موی خوک هرگز بطرفة العینی از یاد خدای تعالی غافل نباشند بعد ازان بزمین چهارم رسیدم
زمین چهارم بشگافت و زمین چهارم را نام جرباست هرگاه که در دنیا روز باشد آنجا شب باشد و بهر آنکه
فلک گردان ست آفتاب را میگرداند و درین زمین مارانند برای عذاب اهل دوزخ و بزرگی هر ماری
کوهی ست و ساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را جلهام خوانند ایشان را نه چشم ست و نه قدم
ولیکن پرها دارند بمانند پر عقاب و ایشان آنگاه میرند که پر شوند بعد ازان من و جبرئیل علیه السلام و
مالک دوزخ بزمین پنجم رسیدیم زمین پنجم نیز بشگافت و این را مشاهده نمودم نام این زمین ملکیاست و درین
زمین سنگ و گوگرد ست که در گردن کافران خواهند آویخت و چون آتش در و خواهند زد و سینه های
ایشان را خواهند سوخت و زبانهٔ آن در روی ایشان در خواهند گرفت قوله تعالی فاتقوا النار التی

وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین در تفسیر آورده است که آن سنگ گوگر دست زیرا که آن
دیرگداز و و آتش او سخت باشد وساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را نجاط خوانند عدد ایشان را
بجز آفریدگار دیگری نداند وایشان یکدیگر را بخورند بعد ازان بزمین ششم رسیدم وآن زمین شگافته شد و
دران مشاهده نمودم زمین ششم را نام عجیبا ست ودرین زمین دیوان آتشی اند وکردارهای ایشان باطل
وساکنان این زمین گروهی اند که ایشان را قمطاها خوانند وبرصورت مرغانند وایشان حق تعالی را چنانکه
حق عبادت ستامی پرستند بعده فرمودند که من وجبرئیل علیه السلام ومالک بزمین هفتم رسیدیم وزمین هفتم
نیز شگافته شد وزمین هفتم را نام سجین ست ودر قرآن مجید ازان خبر می دهد که کلا ان کتب الفجار
لفی سجین واین زمین جای بودن ابلیس لعین ست از مهتر موسی صلوات الله علیه پرسیدند که در
هفتم زمین از مخلوقات چیزے هست یا نه گفت آری هفت زمین از آتش ست وهفت دریای از آتش
ست ودرین زمین گروهی سکونت دارند که ایشان را جشوم خوانند سیاه وکوتاه اند وچنگلها دارند چون
چنگل درندگان اینها گروهی اند که بقوم یاجوج وماجوج مسلط خواهند شد تا ایشان را هلاک گردانند وگفته اند
که ابلیس در بند ست یکدست او در پیش او بسته ودوم در قفا وهر دو پلے او بجنان ولشکر او خبرهای عالم
باو میرسانند چنانچه در حدیث نبوی وارد شده است که ابلیس تخت خود را بر آب نصب می کند وسران
شیاطین را در عالم نام زدمی کند ونزدیک تر او دیوی ست که فتنه بزرگ می انگیزد چون هر شبانگاه
شیاطین باز می گردند وکارهای کرده خود را باو گویند واگر یکے از شیاطین گوید که من میان زن وشوهر جدای
افگندم ابلیس می گوید که تو نیکو کسی ومراد از تخت بر آب نصب کردن آن ست که او جای ساکن می گردد
که آواز لا حول ولا قوة ولعنت نشنود وپریان ودیوان وسرکشان گرد بر گرد گرفته میباشند وارواح بدکاران
در زیر تخت ابلیس لعین ست در اخبار الملکوت آورده است که این زمین در جنبش بود چنانکه کشتی بجنبد
ودر محلی ودر جای قرار وآرام نداشت خدای تعالی فرشتهٔ آفریده است که نام او روحائیل ست فرمان
دررسید تا در زیر هفتم زمین در آمد خدای تعالی این طبقات زمین را بر سر او نهاد وبغایت عظمت وقدرت
کرانهای زمین را بگرفت یکدست او بسوی مشرق ست ودوم سوی مغرب ست قرار گرفته است اما هر دو
قدم او را قرار نبود تا باری تعالی در فردوس سنگی آفرید چهار گوشه ولیکن بزرگی آن خدای تعالی داند وآن
سنگ از یاقوت سرخ ست ودر میان آن هفت سوراخ ست واز هر یکی سوراخ دریاے ظاهر شده که صفت
آن بجز الله تعالی دیگری نداند پس آنگاه قدمهای آن فرشته دران سنگ قرار یافت در زاد الآخرت
آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام بعد ازان من وجبرئیل علیه السلام ومالک دوزخ

بران سنگ رسیدیم و آنجا مشاهده کردیم که این سنگ را قرار بود آنگاه خدای او را بالای شاخهای گاو بنهاد تا قرار گرفت و آن گاو را هشتاد هزار شاخ ست هژده هزار عالم را الله تعالی بر شاخهای او بنهاده است نام او لبوثاست و این گاو را حق تعالی در فردوس آفریده از یاقوت سرخ ست چهل هزار سر دارد در قصص الانبیا آورده است که از سر و نی تا سر و ن دیگر آن گاو پنجصد ساله راه ست و چهل هزار روی دارد و بر هر روی چهل هزار چشم دارد و از نور در کتاب حسینی آورده است که حکمت بالغ او درین آن ست که قدرت الله تعالی ظاهر شود که هر چیز عظمت هر چیز بداند و بشناسد که یکی از یکی غالب ست و حق تعالی این چنین جانوری را در بزرگی آفریده است چون این زمان باخر رسد آنگاه جبرئیل علیه السلام را فرمان دهد که آب جمله دریاها را به پر خویش بردارد و چنانکه هیچ آب در جهان نماند فرمان شود که این همه دریاها را در حلق گاو بریز گاو دهان باز کند جمله آبها را فرو برد از دهان تا حلق او نرسد گاو بدرگاه حق تعالی مناجات کند که الٰهی حلق من ترشد نیکو بنگر و بشنو که الله تعالی چنین آفریده است آورده اند که در هر شش ماه یک نفس آواز بینی او بیرون می آید و فرشته که نام او وقائیل ست این هفت طبقهٔ زمین را بهر دو دست گرفته ایستاده چون حضرت را بدید سلام گفت و صلواة فرستاد آنحضرت جواب سلام او داد و در تحت پای آن فرشته سنگی ست از یاقوت سبز که آن سنگ بر شاخهای گاو قرار گرفته و پایهای آن گاو بر پیشانی ماهی ست و آن ماهی بر آب دریاست و نام آن دریا غیشورست و آن دریا بر سر دریای دیگرست که نام او عقیم ست و آن دریاها با مر خدای تعالی راه دادند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و جبرئیل علیه السلام ازان دریا گذشتند و آن دریا بر بادست و آن باد را بسلسلهٔ از نور بسته اند و آن سلسله را بساق عرش بسته اند و مابین آن تاریکی ست و زیر آن دوزخ ست درانجا چندان عذاب دیدم که دوزخ از وی و عذابهای وی بفریاد آمدی و کوهها دیدم سخت عظیم و بهر کوهی هفتاد هزار وادی بود از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شهرستان بود از آتش و در هر شهرستانی هفتاد هزار محله و در هر محله هفتاد هزار کوشک و در هر کوشک هفتاد هزار سرای بود و در هر سرای هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار زاویه و در هر زاویه هفتاد هزار زبانیه و در دست هر زبانیه هفتاد هزار گونه سلاح از عذاب و عقاب بیانی بشنو علما گفته اند که اگر عاصی را در روز قیامت غیر از بیم و ترس دوزخ نبودی وی را تمام بودی چه جای چنین عذاب و انواع عقاب **در خبرست** که اگر دوزخی یک نفس بر کشد اگر برابر کنی همه علتها و بیماریهای عالم را آن یک نفس بر همه فزون آید اگر دوزخی از دوزخ بیرون آید هر که او را ببیند در حال از هول و سیاهی او بمیرد و بس چگونه بود حال کسی که ابدالآباد در دوزخ بماند ای غافل از عوانی ترسی و از نفخهٔ صور نترسی از خشم سلطان ترسی و از غضب دیان نترسی و از زندان

شحنهٔ و عسس ترسی ار حالت قلب او زندان دوزخ ترس ایضاً فرمودند که دریای دیدم از آتش موج میزد و بهم
درمیگرفت فرشتگان دیدم بعدد موی گوسفندان ازمیان آن بیرون می آمدند گفتم یا اخی جبرئیل ایشان
کیانند گفت یارسول الله ایشان فرشتگان عقوبت اند و این دریاے لعنت ست **لطیفه درین**
باب سبب نو حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم از آتش امین بود و جبرئیل علیه السلام با وهمراه
بود از نظارهٔ آتش دوزخ بترسید و بیهوش شد فکیف حال العاصی در پیش دوزخ و آتش تابان و زبانیهٔ
دوزخ آویخته می برند قوله تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه

فصل ششم در ذکر تعداد درهای دوزخ

در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده است که قال الله تعالی وان جهنم لموعدهم
اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم بدانکه ابوعثمان می گوید که حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که بس نگاه کردم بر در دوزخ نوشته بود که وان جهنم الی اخره فرمودند
که هفت درکه دوزخ را بیکبار دیدم جهنم لظی حطمه جحیم سعیر سقر هاویه بر یکے نوشته که ویل للمشرکین الذین
لایؤتون الزکوة بر در دیگر نوشته که ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون
و بر در دیگر نوشته که ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا وعدده و بر در دیگر نوشته که فویل
للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله و بر در دیگر نوشته که ویل لکل افاک اثیم بعضے چنین گفته
اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که درهای دوزخ را دیدم که یکی از یکی فروتر نخستین را جهنم خوانند
نام دربان آن را ضوحائیل گویند دوم را لظی خوانند نام دربان آن طوم فنائیل سوم را حطمه خوانند نام
دربان آن سوطیائیل چهارم را جحیم خوانند نام دربان آن خوخیائیل پنجم را سعیر خوانند نام دربان آن
صوفیائیل ششم را سقر خوانند نام دربان آن اصطافیائیل هفتم را هاویه گویند نام دربان آن طوفطوئیل
ست این همه دربانان دوزخ باشند و زیر دست مالک علیه السلام اند همه سیاه روے ازرق چشم و
قامت هر یکے چندانی که از زمین تا آسمان و از ین دوش ایشان تا بدوش دیگر هفتاد هزار ساله راه ست
و چون سخن گویند از دهان و گوش و بینی ایشان آتش بیرون می آید ابن عباس رضی الله عنهما روایت
می کند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمودند که بدر اول دوزخ نوشته اند که لعنت بر دروغ گویان و بخیلان
باد چون بدر دوم رسیدم بر آن در نوشته که هر که از قهر خدای تعالی بترسد نجات یابد بدر سوم نوشته بود
که آنکس که می خواهد که در روز قیامت تشنه نماند باید که او تشنگان را آب دهد و آنکس که میخواهد که در روز قیامت

برہنہ نماند باید کہ برہنگان راجامہ بدہد بر چہارم نوشتہ بود کہ خوار باد آنکس کہ اسلام را خوار دارد بر در پنجم
نوشتہ بود کہ ای بندہ تابع ہوا وہوس مباش و در مفاسد سخن گوی و ظالم مباش کہ بہشت را بظالمان
نمیدہند بدر ششم آمدم نوشتہ بود کہ من کہ دوزخم حرامم برآنانکہ تا دشب میگذارند و حرامم بر صدقہ دہندگان
بر در ہفتم نوشتہ بود کہ ای بندگان حساب خود بکنید پیش از آنکہ حساب شما بکنند و اعمال خود وزن کنید پیش از آنکہ
اعمال شما وزن کنند و نیز در کتب مسطورست کہ در دوزخ درکہ نیست کہ مگر بروی این کلمۂ متبرک را نوشتہ اند
کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

باب سی وہشتم دربیان دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم طبقہ اول دوزخ راکہ آنرا جہنم خوانند وانچہ در نظر خواجہ علیہ الصلوۃ والسلام درآمدہ ست

ازانجملہ بست یک چیز درین باب مبین میگردد اول آنکہ در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد
بغدادی و در جنت الفردوس آوردہ است کہ فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مالک
راگفتم کہ مرا دوزخ اول بنما مالک دوزخ گفت یا رسول اللہ پیشتر مرو کہ گرمای دوزخ عظیم ست ندا در رسید
کہ ای مالک انچہ حبیب ما بفرماید بکن واز گرمای دوزخ مترس کہ نگاہدارندۂ محمد علیہ الصلوۃ والسلام منم
آنگاہ مالک علیہ السلام دست مرا بگرفت واز انجا پیشتر شدم ندا در رسید کہ یا میکائیل برخیز با دوباران
رابگیر وہمراہ خود ببر بگرد محمد علیہ الصلوۃ والسلام حلقہ کن آنگاہ میکائیل علیہ الصلوۃ والسلام با ہفتاد
ہزار فرشتہ روان شد بمقام مالک دوزخ رسید با دوباران بگرد من حلقہ کرد تا برسیدم بطبقہ اول
دوزخ کہ آن را جہنم خوانند وبلندی درا وہزار سالہ راہ می باشد وبران در نوشتہ کہ ویل للمطففین
وقریب آن دریک چبوترہ آتشین دیدم گفتم اے مالک این چبوترہ ازان کیست گفت این مقام
من ست ومالک در بزد خازن از اندرون گفت تو کیستی گفت منم مالک آنگاہ در را بکشاد اندرون
رفتم یک فرشتہ دیدم گفتم این فرشتہ کیست گفت ضوحائیل ست آنگاہ مالک گفت ای خازن این محمد
علیہ الصلوۃ والسلام ست بروی سلام کن خازن پیش آمدہ سلام کرد جواب سلام او دادم ہمراہ خازن
ہفتاد ہزار فرشتہ بودند ہمچون شب تاریک سیاہ گفتم یا مالک این ہمہ فرشتگان داخل تواند گفت در ہر
دوزخ این مقدار فرشتگان ہستند حق تعالی ایشان را در فرمان من کردہ ست ومسافت این طبقہ
تا طبقۂ دیگر ہفتاد ہزار سالہ راہ ست **دوم** آنکہ فرمودند جناب حضرت علیہ الصلوۃ والسلام مالک را
گفتم کہ صفت این دوزخ را با من یک بیک بیان کن گفت یا رسول اللہ طاقت نیاری وغمناک شوی

از حضرت رب العزت ندا در رسید که بنمای محمد علیه الصلوة والسلام را هر چیزے که از براے دشمنان او
آماده کرده ام مالک گفت یا رسول الله حق تعالی دوزخ را آفرید و اور انگاه بانها آفرید که ایشان را زبانیه
گویند براے آنکه ایشان بپلے چنان گیرند که دیگران بدست و اگر الله تعالی فرمان دهد یکے از ایشان
را که انگشتے در آسمان نهد در هم شکند و اگر یکبار آواز کند همه مخلوقات از هیبت او بمیرند و هر یکی چیزے
دارند که دوزخیان را بدان عذاب کنند گروهی حربها دارند که بر سر دوزخیان بزنند قوله تعالی ولهم
مقامع من حديد گروهی زنجیرها دارند که دوزخیان را بآن عذاب کنند و هر زنجیرے را هفتاد رسن
و هر رسنے را هفتاد حلقه اگر یکے از ان حلقه بر کوه هاے عالم نهند بگدازد و آن زنجیر را بدهان کافران
اندازند و از دبر او بیرون آرند و هر دو سر او را باهم بر بندند که هرگز جدا نشود قوله تعالی ثم فی
سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه خدای تعالی ماران و کژدمان آفریده است که هر مارے
چون شتری هر یک را هفتاد هزار مهره باشد و در هر مهره هفتاد هزار سبوے زهر که اگر یک قطرهٔ ازان
بر تمام آبهاے دنیا نهند چون زهر گردد هر کرا آن مار و یا کژدم بگزد هفتاد سال از درد بنالد نعوذ
بالله منها سوم آنکه نوع آخر من عذاب الله تعالی در دوزخ حمیم و زقوم آفریده است اگر یک قدح
ازان بر همه دنیا افگنند زهر شود چون آن قدح را بدست گیرند و در پیش روی آرند پوست گوشت بریزد
چون بخورند اندامهاے ایشان را ریزه ریزه کند قوله تعالی یصهر به ما فی بطونهم و گویند که زقوم از
خار است لقوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع چون زقوم بخورند اندرون ایشان گرم شود و رودهای
ایشان را خوردن گیرد تا از شکم ایشان بیرون آید اگر ازان حمیم بر سرهای ایشان ریزند پوست و گوشت و رگ
و پے ایشان فرو ریزد و استخوان سوخته بماند آنگاه ندا آید که جددلهم العذاب فانی لا جددلهم الابدان
الله تعالی در دوزخ وادیهاے صدید و قیح روان کرده است دوزخیان فریاد کنند از عذاب دوزخ و
دران دریا بجای ماهیان ماران و کژدمان هستند هر روزی هفتاد بار دوزخی را بگزند چهارم آنکه نوع
آخر من عذاب الله تعالی در دوزخ دریاها و کوهها آفریده شده است از آتش و سراپردهای ایشان زبر ایشان آتش
و زیر ایشان آتش قوله تعالی لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل آتش دوزخ چنان آتشی ست که آتش دنیا
هر روزی هفتاد بار از خدای تعالی پناه بخواهد ازان آتش چون خدای تعالی آتش دوزخ را بیافرید باد مهابر وے
نهادند پس دمیدند دو هزار سال بتافتند تا سفید شد دو هزار سال دیگر بتافتند تا سرخ شد دو هزار سال دیگر بتافتند تا
سیاه شد فرشتگانی که در وی هستند همه سیاه باشند و دوزخیان همه بران صفت باشند در روز قیامت بر ندامت باد خشم
الله تعالی برخیزد بر آتش زند موج از آتش برخیزد و ازان زبانیه آتش بر آید و بخشم با کافران حمله کنند و

کافران پناه خواهند وزبانیه درایشان درآویزد و لبوی دوزخ کشد و عذاب کنند لهم من جهنم مهاد و
من فوقهم غواش در تفسیر کنز العلوم امام ابوشلع سمرقندی آورده است که چون قلم بگرفتن ولا الضالین تمام
شد ظلمتی ازان ظاهر شد حق تعالی ازان ظلمت فرشتهٔ آفرید چنان بزرگ که هفت آسمان و زمین در و هان
وی لقمهٔ خواهد شد آن فرشته را فرمان شد که درکات دوزخ را بردار آن فرشته هفتاد هزار سال فرو رفت تا
تحت الثری رسید و آتش دوزخ را در انجا ودیعت نهاد و باز بر تحت آن آتش دیگر نهاد و همچنین هفت طبقه را
بزیر هم یگر مطبق نهاد باز فرشته آفرید که طول او هفتاد هزار ساله راه بعد ازان فرشتهٔ دیگر آفرید ازین فرشته هزار
مرتبه بزرگ تر آنگاه آتشی آفرید و این آتش بسوے فرشته حمله آورد آن فرشته سر بسجده نهاد گفت الامان
حق تعالی صخره آفرید بزیر آن آتش نهاد تا حرارت آسمان و زمین را نسوزد **پنجم آنکه** نوع اخر من عذاب
الله تعالی روی دوزخیان سیاه باشد و سوخته و یک لب بسر رسیده و لب زیرین بسینه افتاده و اگر یکے
از دوزخیان سر از دوزخ بیرون کند از مشرق تا بمغرب همچون شب تاریک شود و چشم کور باشد قوله تعالی
و یوم نحشر المجرمین زرقا و نحشرهم یوم القیمة اعمی و دست و پای ایشان بزنجیر بسته بود قوله تعالی
ان لدینا انکالا و جحیما جامهٔ ایشان قطران بود قوله تعالی سرابیلهم من قطران چون مس گداخته شود
و کافران را چهل پوست بود و هر پوستے را چهل ارش سطبری بود و درمیان هر پوستے آتش بود که بسوزد و کژدمی
مے گزد و مارے زهر میزند تا استخوانهای ایشان ریزه ریزه گردد و ندا آید که اے مالک از سر گیر که ما تمش
را از سر گرفتیم قوله تعالی کلما نضجت جلودهم بدلنهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب **ششم آنکه** در اخبار
آمده که دوزخیان فریاد خواهند کرد و هر بار جز نومیدی جواب نیابند اول بزبانیه نالند و آن چنان
باشد که چون دوزخیان را به دوزخ در آرند ایشان را هزار سال عذاب نمایند بعد ازان بزبانیه بنالند که او
از الله تعالی درخواست نماید که عذاب ایشان را سبک تر کن قال الله تعالی و قال الذین فی النار لخزنة
جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب زبانیه جواب ندهند تا هزار سال بعد از هزار سال
جواب دهند گویند که او لم تک تاتیکم رسلکم بالبینت چون از ایشان نومید شوند هزار سال دیگر در عذاب
صبر سازند آنگاه بمالک دوزخ بنالند که قوله تعالی و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک گویند اے مالک از
خدای تعالی درخواه تا ما را بمیراند باشد که ازین عذاب برهیم جواب ندهد و نومید شوند بعد از هزار سال
مالک جواب دهد که انکم ماکثون ای بسا که درین عذاب خواهید بود چون ازو نومید شوند در عذاب
صبر نمایند آنگاه بخدای تعالی بنالند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا دیدیم و دانستیم که انچه
پیغمبران علیهم السلام گفته بودند راست بود اکنون ما را بدنیا باز گردان تا عبادت تو کنیم بعد از هزار

سال

سال جواب آید که ولاتکلمون دور باشید و با من سخن مگوئید و مرا برنخوانید بعد از آن همه
گنگ شوند و کور شوند و هیچ نه بینند که بدان بیاسایند و هیچ نشنوند که بدان شاد شوند و نومید شوند دیگر
هیچ امید ایشان نماند نعوذ بالله منها و در تاج القصص آورده است که مالک گفت یا رسول الله
امت گنهگار ترا درین درکه دو چیز بود روی ایشان سیاه بود و گزیدن مار و کژدم بود و طعام زقوم و شراب
حمیم بود و لباس قطران بود و جاوید آن باشند و فرقت و قطیعت و لعنت بود و نامهٔ ایشان بدست
چپ بود چون زبانیه بروی ایشان برسد ندا آید که یا نار کفی عن وجوه سجدنی لاسبیل لک علی
مساجدهم هفتم آنکه در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
چون از ینجا پیشتر شدم غلغله و بانگی شنیدم هرگز این چنین شور و غوغا نشنیده بودم پرسیدم که این
چه شور و غوغاست گفت یا رسول الله غلغله آتش دوزخ ست که هفتاد گروه را عذاب می کنند گفتم یا
مالک آنها کدام گروهند که در عذاب گرفتار می باشند گفت ظالمان و بخیلان و ربو خوران و همسایه آزار
دهندگان و قمار بازان و کبوتر بازان و شطرنج بازان و کاذبان و سوگند دروغ خورندگان و بی نمازان
و روزه خواران و غیبت کنندگان و زنا کنندگان و حرام خواران و نوحه کنندگان و سخن چینان و تکبر
کنندگان و بیحیایان و پادشاهان بے انصاف و مال حرام جمع کنندگان و جاهلان قهقهه کنندگان
و نوحه شنوندگان و لوطیان و مخنثان و خونیان و وعده خلافان و فاسقان و خشم کنندگان و بغض
کنندگان و حسد کنندگان و شراب خواران و شراب فروشان و برده فروشان و آفتاب پرستان
و جادوگران و بدمذهبان و کافران و گاو پرستان این طائفه را عذاب می کنند چون این سخن بشنیدم
در گریه شدم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بجانب دست راست خود نظر کن چون نظر کردم سه
قوم را دیدم یکے را روی چون روی سگ بود دوم را روی چون روی خر بود سوم را روی همانند
خوک بود ایشان را بزنجیرهای آتشین بسته اند و عذاب می کردند گفتم ای مالک اینها کدام قوم اند که این
چنین عذاب می کنند مالک گفت یا رسول الله اینها که روی سگ دارند خمر خوار اند و اینها که روی خوک
دارند ربو خوار اند و اینها که روی خر دارند پدر و مادر آزار دهندگانند که باین عذاب گرفتارند هشتم آنکه
فرمودند چون از ینجا پیشتر شدم شعلهای آتش که دیدم چون بالا نظر انداختم تمامی آسمان از آتش بود
چون پایان نظر کردم تمامی روی زمین از آتش سرخ دیدم گفتم مگر جهنم همین ست جبرئیل علیه السلام گفت
هنوز در میان تو و دوزخ هفتاد هزار پرده حجاب ست ازین سخن در تعجب شدم گفتم یا مالک سرپوش
دوزخ را بردار به بینم که چگونه ست مالک گفت اگر مقدار سر سوزن بکشایم هفت طبقهٔ آسمان و زمین

بسوزد حق سبحانه و تعالی هفت طبقه دوزخ را و در دهان مار آتشین نهاده است و عرض هر یک دوزخ هفت
لک ساله راه ست و بروایتی در قصص الانبیا آورده است که مسافت هر طبقهٔ دوزخ هزار ساله راه ست
و لیکن درازی آن بجز خدای تعالی دیگری نداند یا رسول الله گرمای دوزخ عظیم ست ندا در رسید که یا مالک
یک پرده از آتش دوزخ بردار چون مالک یک پرده برداشت گفت ای حبیب خدا به بین چون نظر کردم
از هیبت آن بیهوش شدم چون بهوش آمدم نظر بر دست چپ افتاد در طبقهٔ اول وادی دیدم در ان
وادی هفتاد هزار خانه بود و هر خانه پر از عذاب بود از مار و کژدم و هر ماری مثل شتری و در ان وادی
جویها دیدم پهنای هر یک هزار ساله راه بود کوه کوه آتش می جوشید و می خروشید آواز آن وادی در
گوش من می آمد گفتم یا جبرئیل امتان مرا ازین وادی نصیب هست گفت یا رسول الله این وادی نصیب
کسی ست که بخدای تعالی شرک آورده باشد و با تو ایمان نیاورده باشد **نهم آنکه** رسول صلے الله علیه
و آله وسلم فرمودند یک صندوق در میان دوزخ آویخته دیدم چنانکه تحت آواز آتش و بالاے آن از
آتش هر پارهٔ آتش که از ان صندوق جدا می شد در میان دوزخ می افتاد گفتم این چگونه صندوق
ست مالک گفت درین صندوق حاتم طائی و نوشیروان عادل ست و این پرکالهاے آتش
که ازو جدا می شود سبب آن ست که حاتم در دنیا گرسنگانرا طعام دادی و برهنگانرا جامه
پوشانیدی و نوشیروان در دنیا عدل و انصاف کردی از سبب اعمال نیک عذاب ازین
هر دو کم می شود خدای تعالی هیچ نیکوکاران را ضائع نکند هر که گرسنه را طعام می دهد حق تعالی سکرات
موت را بروی آسان گرداند و هر که برهنه را جامه پوشاند خداے تعالے میان آن بنده و آتش
دوزخ حجابے پیدا کند که سطبری آن حجاب پانصد ساله راه باشد بروایتی آنکه آنحضرت صلے الله علیه
و آله وسلم حاتم طائی و نوشیروان عادل را در اعراف دیدند چنانکه مذکور شد **دهم آنکه** فرمودند
چون پیشتر شدم و ملک را دیدم که بقومی موکل بودند و ایشان را بسلاسل و اغلال کشیده اند و
بانگ ایشان مانند برق خاطف و بدست هر یکی گرز آتشین بود اگر بر کوه زنند سرمه شود و ایشان را
بآن گرزها میزدند و می گفتند که خداے شما کیست و پیغمبر شما کیست ایشان می گفتند که نمی دانم آن
فرشتگان را گفتم که اینها چه کسانند گفتند اینها کسانے اند که در دنیا شک داشتند در بعثت و قیامت
و عذاب دوزخ و نعیم بهشت و صراط و میزان و حشر و نشر و حوض کوثر فرمودند ازین نوع عذابهاے
گوناگون دیدم که صفت آن نتوان کردن چون در طبقهٔ اول جهنم نگاه کردم با وجود آنکه عذاب وے
از درکات سفلی سبک ست نود هزار دریاے از آتش دیدم و بزرگی هر دریا چندانی که اگر هفت آسمان

وزمین را دران انداز ند فرشتگان هزار سال بجویند نیابند و زبانیه درین دوزخ بعظمت تمام چنانکه اگر
یکی از ایشان خواهد هفت آسمان و زمین را دریک جانب دهان خود پنهان سازد و جانب دیگر را خبر نشود
یازدهم آنکه در خبرست که مالک گفت یارسول الله در جهنم وادی ست که جهنم از سختی عذاب او هر
روز هفتاد بار پناه بخدای تعالی برد و دران وادی چاهی ست که این وادی هر روز هفتاد بار ازان
چاه بخدای تعالی پناه برد و دران چاه ماری ست که جهنم و وادی و چاه هر روز هفتاد بار بخدای تعالی
پناه برند حق تعالی آن را معد و داشته از برای طائفه که قرآن خوان باشند از امت تو و بفسق
مشغول باشند و در انجا ایشان را عذاب کنند **دوازدهم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه
وآله وسلم در دوزخ وادی دیدم پوشیده حق تعالی با مالک گفت تا آن را بامن نماید سرپوش آنرا برداشت
وازو آتش می ریخت حیات و عقارب می گریختند من از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست گفت
دو چاه ست یکی ویل دیگی فلق و آن پوشیده است تا روز قیامت مالک گفت یارسول الله اگر ازین
دو مقدار سوزنے آتش بدنیا رسد همه عالم سوخته گردد هرچه در دنیا از کوه و سنگ و آهن ست برابر
یک حلقهٔ از زنجیر دوزخ نباشد و اگر یکے از سکان دوزخ در دنیا آید هزار سال بر بالای آتش دنیا
نشیند هرگز از خواب راحت بیدار نشود **سیزدهم آنکه** در تفسیر معینی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام در دوزخ قومی دیدم که لبهای ایشان را می بریدند گفتم اینها کیانند جبرئیل علیه السلام
گفت اینها دانشمندان امت تو می باشند که دروغ گویند و قومی دیگری را دیدم که زبان ایشان می بریدند
پرسیدم که ایشان کیانند گفت شاعرانند **چهاردهم آنکه** در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت
محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم در دوزخ آتشے دیدم از قیر سیاه ترماران دیدم که هریک چون مناره
و کژدمان دیدم که چون شتر مرغے جویهای صدید و حمیم غسلین روان شده و درختان زقوم بار آورده
چندان اغلال و نکال دیدم که مرا طاقت دیدن نماند مالک گفت یارسول الله تو مترس که پوست
گوشت تو بر آتش حرام ست چون دران آتش نظر کردم جماعتے دیدم که می کشتند و باز زنده میکردند
گفتم یا مالک اینها کیانند گفت خونیانند **پانزدهم آنکه** فرمودند گروه دیگر را دیدم که روی آنها سیاه و
چشمهاے کور گفتم اینها کیانند گفت آنهایند که چشم از حرام باز نداشته اند رباعی تاکی خود را غرق گناه
باید داشت * دین یوسف عقل را بچه باید داشت * گر میخواهی که رنج دل کم بینی * هرجا که روی چشم نگه باید
داشت **شانزدهم آنکه** فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم گروهی دیدم که چشمهاے
ایشان ازرق و رویهاے ایشان سیاه و لبهاے زیرین بسینه افتاده و لبهای زبرین بر پیشانی

چسپیده در عذاب افتاده بودند و بانگ خر و گاو می کردند گفتم اینها کیانند مالک گفت سرود گویانند وشاعرانند که از برای دنیا مردمان را مدح کرده اند رباعی تا چند ازین مدح ثنای دگران ⁂ از نے هنری هنرستای دیگران ⁂ جنت طلبی خوش بخسپی برخیز ⁂ کان ره نتوان رفت بپای دگران **هفدهم آنکه** فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم گروهی دیدم که طبلهای آتشین بر سینهٔ ایشان نهاده وپیراهنهای قطران پوشانیده وعذاب سخت ایشان را می کردند گفتم اینها کیانند مالک گفت یا رسول الله اینها کسانے اند که بآواز چنگ ورباب وطنبور ودف نشاط درقص کرده اند **رباعی** از چنگ ورباب اگر تو مسرور شوی ⁂ در رقص ز بانگ دف وطنبور شوی ⁂ بر سینه طبول آتش بزنند ⁂ نے آب شده زقرب حق دور شوی **هژدهم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گروهی را دیدم که در آتش نگونسار می انداختند گفتم اینها کیانند گفت کسانے که طاعت وعبادت بریا کرده اند **رباعی**

تا چند ردای زرق ازرق پوشی	وز بهر فتوح دف زدن حق پوشی	در آتش دوزخت نگونسار کنند
اغلال سلاسل مطوق پوشی	رباعی تا چند اسیر سمعه زرق شوی	مشهور جهان ز غرب تا شرق شوی
گیرم که بزهد شهره گشتے بجهان	در بحر عذاب حق بگر غرق شوی	**نوزدهم آنکه** در کتاب ارشاد

العارفین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام مالک بمن گفت یا رسول الله درین جهنم سه هزار چاه ست از آتش ودرازی هر چاهی سه هزار ساله راه ست فرمودند در انجا مردی را دیدم که از دهان وبینی او آتش بر می آمد پرسیدم این کیست مالک گفت این مردی ست که چون از خانه بر آمدی دروغ گفتی دیگرے را دیدم که در جوی خون شناوری می کرد گفتم این کیست مالک گفت یا رسول الله این عالمی ست که علم خود را از برادران دریغ داشته است وبعلم خود عمل نکرده است مرد دیگری را دیدم که زبان آتش در دهان ونعلین آتشین در پاے وتاج آتشین بر سر وجامه آتشین در بر گفتم این چه گونه کس ست گفت این مرد دو زبان ست دیگرے را دیدم که او را از زبان آویخته اند حد میزدند گفتم این کیست مالک گفت این مردی ست که زن وفرزند خود را بے وجه دشنام داد **بستم آنکه** فرمودند حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم زنے را دیدم که از زبان او آویخته بودند ودو دست او از پشت بیرون کشیده قطران در حلق او میریختند زن دیگرے را دیدم که گوشت از تن خود جدا می کرد وزن دیگر را دیدم که دو دست او را بزبان او بسته بودند ودو پاے با پیشانے او بسته بودند ماران وکژدمان بر وگماشته وزن دیگری دیدم که بتابوت آتشین گنگ وکر بود وزن دیگر دیدم که نگونسار در تنور آتش آویخته بودند وزن دیگر دیدم که از پیش وپس گوشت وپوست او را بناخن آتشین

برمیداشتند روی او سیاه بود و زن دیگر دیدم که سر او چون سر خوک بود و دست پای او مانند خر بود و زن دیگر دیدم که بصورت سگ بود و آتش از زیر او بر می شد و از دهان او بر می آمد فرشتگان ضرب تها بر سر او میزدند زن دیگر دیدم که دست پای او در بند و سگان را بر وگماشته بودند و زن دیگر دیدم که زبان او از پس سر او بیرون کشیده بودند و ماران بزبان او آویخته از مالک پرسیدم که این زنان کیانند گفت یا رسول الله آن زن که بموی آویخته بودند زنی بود که موی خود را از نامحرمان نمی پوشید و آن زن که بزبان آویخته بودند زنی بود که فرزند خود را رنجه داشتے و آن زن که از پستان آویخته بودند زنی بود که بی دستوری شوهر فرزند دیگری را شیر دادی و آن زن که گوشت خود را می کند و می خورد زنی بود که خود را بیارا ستے تا نامحرمان او را بدیدی و آن زنی که دست پای او را بسته بودند زنی بود که طهارت را نیکو نکردی و آن زن که کور و گنگ و کر بود زنی بود که فرزند از زنا آورده و با شوهر خود گفته که از ان تست و آن زن که بناخن گوشت از تن خود جدا میکرد زنی بود که خود را از نامحرمان نگاه نداشتے و آن زنی که در تنور آتش آویخته بودند زنی بود که مرد و زن بیگانه را با هم جمع آورده بود و آن زنی که بصورت سگ بود فرزند از زنا آورده بود و آن فرزند را کشته بود و آن زن که سر او چون سر خوک بود زنی بود که سخن چینی کردی و آن زنے که زبان او را از پس سر او را کشیده بودند زنے بود که او فرزند از زنا آورده بود و سوگند بدروغ خورده بود که این فرزند من از زنا نیست

بیت وهم آنکه نظم

نظر کرد در دوزخ پر عذاب	کسان دید از تاب آتش کباب
اخی گفتش این مرد قرآن نیاه	کلام خداوند بر باد داد
اخی گفتش این حفظ قرآن نکرد	دمی گوش بر قول رحمن نکرد
اخی گفتش این پیش اهل کلام	بپا خواسته ز احترام تمام
اخی گفتش این طالب بخت یار	بمسجد با این خشت برده بکار
رسول خدا تخت گه نشین	امام امم صاحب یاد و دین
یکی دید سنگی زدندش بسر	شکسته شدی زدندی دگر
یکی دید قلعی ز گرمی بجوش	همی ریختندش بسوراخ گوش
یکی دید کاتش بر و خواستی	سبک ز آتش آنکس بپا خواستی
یکی دید کاتش بر و تافتی	یکی خشت پیشش سپر ساختی

آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این خبرها بگفت امیر المومنین علی رضی الله عنه و فاطمه زهرا زار زار بگریه در آمدند و زاری نمودند

بگفت این سخنها رسول خدا	بنالید با فاطمه مرتضے
دُر اشک از دیده انداختند	که از ترس حق گریها ساختند

فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که خود را ازین کارها نگاه دارید و اگر از کسے گناه بوجود آمده باشد باید که توبۂ نصوح کند تا توبۂ او قبول افتد و از آتش دوزخ نگاه دارد الٰہی بر جملۂ امتان محمد علیه الصلوة والسلام توبۂ نصوح کرامت فرمای و بر همه رحمت نمای آمین یا رحمن برحمتک یا ارحم الراحمین

باب سی ونهم دربیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طبقۂ دوم دوزخ راکه لظی

نام ست وانچه در نظر خواجه علیه الصلوٰة والسلام در آمده است از عذابهای آن

ازانجمله پنج چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در خبر ست که فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم
من واخی جبرئیل علیه السلام ومالک دوزخ ازینجا بیشتر شدیم بطبقهٔ دوم رسیدم بلندی در او هزار ساله راه
بود وبران در نوشته بود که ویل للمشرکین مالک در بزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه
در را بکشاد اندرون رفتم یک فرشته دیدم گفتم نام فرشته چیست مالک گفت نام این فرشته طوحائیل ست
پس مالک گفت ای خازن این محمد علیه السلام ست بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب
سلام او دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته بودند چون شب تاریک سیاه بودند گفتم این همه تابع تواند
مالک علیه السلام گفت همه فرمان بردار من اند ومسافت این طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه ست ودر
هر دوزخ هفت دروازه ست ومیان هر یک دروازه هزار ساله راه ست ودران دروازه چندان
خلق بود که صفت آنها بجز الله تعالے دیگرے نداند دوم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیه وآله
وسلم گفتم اے مالک صفت این دوزخ با من یک یک بیان کن مالک گفت یا رسول الله طاقت نیارے
وغمگین شوی از حضرت رب العزت ندا در رسید که یا مالک هر چه حبیب ما گوید همان کن آنگاه مالک
گفت یا رسول الله در هر طبقه عذابهاے گوناگون ست وطبقهٔ دوم ازان قوم نوح علیه السلام ست
بعد ازان مالک گفت اے فرشتگان بروید وتماشاے دوزخ بآنحضرت نمائید وملائکه برفتند هفتاد
هزار طناب از حلقهاے دوزخ انداختند وهر طنابے را هفتاد هزار فرشته بکشیدند ماران دکژدمان
سر بر آوردند درین دوزخ هفتاد هزار وادی از آتش ست وهر وادی را هفتاد هزار شهرستان
می باشد از آتش ودر هر شهرستان هفتاد هزار سرای ست از آتش ودر هر سراے هفتاد هزار ایوان
ست از آتش ودر هر ایوانے هفتاد هزار حجره ست از آتش ودر هر حجره هفتاد هزار صندوق ست
از آتش ودر هر صندوق هفتاد هزار نوع عذاب ست اگر یک سوراخ در دنیا کشائید همه جهان بسوزد
ودوزخ را چهار دیوار ست ومسافت هر دیوارے صد ساله راه ست ودرین دوزخ نیز هفتاد هزار
وادی دیگر ست ودر هر وادی هفتاد هزار کوه ست از آتش ودر هر سال دوزخ دو مرتبه نفس بیرون
می کشد یکبار نفس گرم بدمد شش ماه گرما شود ویکبار نفس سرد بدمد شش ماه سرما شود سوم آنکه
در قصص الانبیا آورده است که الله تعالے نزده زبانیه آفریده است ودر دوزخ گماشته ودر فرمان
مالک کرده قوله علیها تسعة عشر وهر یکے ازین زبانیه هفتاد هزار دست دارند بجانب راست

و ہفتاد ہزار دست دارند بجانب چپ و بر ہر دستے ہزار کف دارند و بر ہر کف ہفت ہزار انگشت دارند و بر ہر انگشتے ہزار اژدہاست و بر سر ہر اژدہاے یک ماری ست و درازے آن ہفتاد ہزار ساله راه ست و بر سر ہر مارے کژدمی ست اگر یک زخم زند از درد آن ہفتاد سال بنالد و بر ہر انگشتے عمودی دارند از آتش اگر ازان عمود ہا یکے را بر عرصات افگند ہمه مخلوقات خواہند که بردارند نتوانند جنبانیدن پس این نوزده فرشته را بدین صفت که یاد کردیم فرمان شد در دوزخ بروید گفتند آنجا نتوانیم رفتن جبرئیل علیه السلام را ندا در رسید که از بہشت خاتمے بیار و بران خاتم نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله این خاتم را بر پیشانی ہر فرشته بنہاد داغ مہر محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بر پیشانی ایشان پدید آمد و این نوزده زبانیه بیکبار در دوزخ درآمدند تا بروز قیامت و این زمان ہر یک در دوزخ و ایشان را از آتش دوزخ المی نمیرسد نکته بشنو کسے را که داغ محمدی علیه الصلوة والسلام بر پیشانی او بنہند آتش با و تاثر نکند پس مؤمنے که ہفتاد سال داغ احمدی علیه الصلوة والسلام بر دل او نوشته باشند کما ولئلک کتب فی قلوبهم الایمان چه عجب که آتش دوزخ ویران نسوزد چہارم آنکه در روضة الاحباب آورده است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که دران وادی سگان دیدم بر مثال شتران از آتش و گرگان دیدم بر مثال گاوان از آتش که دوزخیان را بدان عذاب می کردند و ہفتاد ہزار دریاے از آتش دیدم بزرگی ہر دریاے چندان که اگر ہفت طبقهٔ آسمان و زمین را دران اندازند و فرمان شود که درآمده ہزار سال طلبد او را نیابد و زبانیه ہا درین دوزخ بعظمت تمام چنانکه روایت کرده اند که اگر یکے از ایشان خواہد که ہفت آسمان زمین را در یک جانب دہان خود پنہان سازد جانب دیگر را خبر نشود پنجم آنکه فرمودند حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم در انجا دریاے دیدم که موج میزد و میغرید اگر خروش او بدنیا رسیدے یک کس از آدمیان زنده نماندی الٰہی ہمه مومنان را از آتش دوزخ نجات دہی بحرمة النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمین یا ارحم الراحمین

دوزخ نجات دہی بحرمة النبی صلی الله علیه وآله وسلم آمین یا ارحم الراحمین	خداوندا امیدم رحمت تست
مراد من لقاے حضرت تست / مرا نه علم نه زہد نه طاعت	تہی دست فقیر بے بضاعت
کریمی کریمان را ست احسان / مرا نومید ازین درگاه مگردان	

باب چہلم در بیان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم و یدن طبقهٔ سوم دوزخ را آنرا حطمه گویند وانچه از عذابہای الٰہی درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام درآمده است

از انجمله ہشت چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در روضة الاحباب آورده است که فرمودند حضرت

پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون من وجبرئیل علیه السلام ومالک دوزخ ازینجا پیشتر شدیم تا برسیدیم بطبقهٔ سوم دوزخ که آن راحطمه گویند بلندی دراو هزار ساله راه ست وبران در نوشته که ویل للمکذبین مالک دربزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در رابکشاد اندرون رفتیم یک فرشته بزرگ دیدم گفتم اے مالک این کیست گفت این فرشته را نام طرفاییل ست بعد ازان مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام ست بروے سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او باز دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه بودند گفتم این همه فرشتگان داخل تواند مالک گفت آری همه در فرمان من می باشند ومسافت این طبقه تا طبقهٔ دیگر هفتاد هزار ساله راه ست واین طبقهٔ سوم از کافران واز یاجوج وماجوج ست **دوم آنکه** در اخبار الملکوت آورده است که در هر دوزخ دری ست وهر دری راگروهی از کافران قسمت کرده ست که ازان در خواهند درآمدن ودر زیر هر دری هفتاد هزار کوه ست از آتش ودر هر کوهی هفتاد هزار رودبار خشک ست از آتش ودر هر رودبارے هفتاد هزار وادی ست از آتش ودر هر وادی هفتاد هزار قصر ست از آتش ودر هر قصری هفتاد هزار خانه ست از آتش ودر هر خانه هفتاد هزار گونه عذاب ست **سوم آنکه** فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعده مالک را گفتم که صفت این دوزخ را با من یک بیک بیان کن مالک گفت غمناک شوی از حضرت رب العزت ندا در رسید که هرچه حبیب ما بگوید همچنان کن مالک گفت یارسول الله چنانکه از جنس قید وبند وزنجیر ودرخت زقوم در قرآن مذکور ست واین دوزخ راهفت طبقه ست وهفت سر ست ودر هر سری سی دهان ست ودر هر دهانی آن مقدار زبان ست عدد آن بجز خدای تعالی دیگری نداند بآن زبانها خداے را تسبیح می گوید ودرین دوزخ درختانند که از آتش وخارهای آن مانند شیشه بآتش زبانه میزند ودرین درختان میوه هاست از آتش ودر درون هر میوه ماری ست پنهان چون کافران بجهت خوردن بلب رسانند آن مار هر دو لب او را خواهد گرفت ودرین دوزخ کژدمان سیاه اند وسگانند از آتش دوزخ ودر وفرشتگانند که ایشان را زبانیه خوانند وخلقت ایشان از آتش ونیز بدست گرزها دارند از آتش وبرسر هر گرزے سی صد شصت ستون ست ازبرای عذاب دوزخیان **چهارم آنکه** در جنت الفردوس آورده که رسول صلے الله علیه وآله وسلم فرمودند در دوزخ هفت دره دیدم کلانی هر دره هفت برابر زمین وآسمان بود درهٔ اول فلق ست فرمودند فلق وادی ست در دوزخ که آنجا چاهی ست قعر آن هزار ساله راه ست ودر قعر آن هزار چاه ست ودرازی هر چاهی هزار ساله راه ست ودر هر چاهی هزار تابوت ست ودر هر تابوتے

هزار مار و هر ماری را در دهان هزار دندان و در هر دندان هزار سبوی زهرست این وادی جای فاسقان
ست دوم سجین ست سوم غنی چهارم اثاما پنجم اسفل سافلین و یک گروه دیگر دیدم که دران چاه استاده
و سنگ عظیم بر بالای او بود مالک گفت یا رسول الله درین چاه نظر انداز چون نظر کردم اگر سنگے بدرون آن
اندازند بعد از هزار سال تحت آن چاه برسد گفتم درین چاه کیانند گفت شراب خوارانند که از دنیا بی توبه
رفته اند پنجم آنکه در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم در دوزخ
گروهی را دیدم که آتش باطراف ایشان افتاده بود گفتم اینها کیانند گفت آنانند که تضییع وضو میکردند از امت
تو و گروهی دیدم که آتش بموی ایشان افتاده بود گفتم اینها کیانند گفت آنانند که غسل جنابت نکرده اند
گروهی دیدم که سرهای ایشان را به تیکهای آهنین می کوفتند گفتم اینها کیانند گفت آنانند که در ترازو و اندازه
تنقیص کرده اند و گروهی دیدم که در پشت ایشان آتش بود گفتم اینها کیانند گفت آن کسانی که رکوع و سجود را
بجا نه آورده و گروهی را دیدم که سرهای ایشان را بسنگ می شکستند گفتم اینها کیانند گفت آنانند که سرها
بنماز فرود نمی آورده اند گروهی را دیدم که از پستان آنها آویخته بودند و مارها بر ایشان گماشته بودند گفتم اینها
کیانند گفت اینها شیر بفرزندان خود نمی دادند تا نا فربه شوند زنی را دیدم که دست پای او را بسته بودند ماری
کژدم بر وی مسلط کرده بودند گفتم این کیست گفت زنی ست که در نماز کاهلی میکرد گروهی را دیدم که ایشان را
باره می بریدند گفتم اینها کیانند گفت آنها اند که اره بفرق زکریا پیغمبر نهاده اند گروهی را دیدم که در
خندقهای آتشین می انداختند گفتم اینها کیانند گفت اصحاب اخدودند قوله تعالی قتل اصحب الاخدود
النار ذات الوقود و گروهی را دیدم که دست پای ایشان را می بریدند و بر واتیی بر دار میکردند گفتم اینها
کیانند گفت ساحرانند قوله تعالی ولاصلبنکم فی جذوع النخل و گروهی را دیدم که سرهای ایشان را می بریدند
گفتم اینها کیانند گفت آنانند که کارد بحلق یحیی علیه السلام نهاده اند گروهی را دیدم نگونسار در دوزخ
می انداختند گفتم اینها کیانند گفت آنکسانی اند که حق را بیازارند ششم آنکه در خبرست که فرمودند
حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم که چون دوزخ با من معروض شد اغلال و سلاسل و عقاب و غساق
و غسلین آن را بدیدم و عم خود ابو طالب را در انجا دیدم که در ضحضاح آتش بود یعنی آتش اندک چنانکه
نعلین آتشین در پای او بود که دماغ او می جوشید اگر حرمت من نبودی جای او بدرکه اسفل بودے
اما بگمان ابو طالب آنکه عذاب او از همه دوزخیان زیاده باشد هفتم آنکه درینجا بشارتے بشنو دوزخ
صعب ست ولیکن کافران راست اعدت للکافرین و بهشت عظمت ست ولیکن مر متقیان راست
اعدت للمتقین رحمت بسیارست ولیکن مر مومنان را و دیدار حق ست ولیکن سنیان راست

فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بایتنا موحدرا دو چیز ست که بآن آتش دوزخ را بکشد آب طهارت و آب چشم و دیگر خاک سجده و خاک تیمم قوله تعالی فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعیدا طیبا کافران را دو چیز ست که آتش بدان افروخته شود یکے آن آتش که او را پرستیده اند و دیگر آن بت که او را پرستیده اند لاجرم چون کافران بآتش رسند در حال بیفروزد و دو افزون گردد چون مومن بدان رسد فرونشیند **هشتم آنکه** نقل ست که حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند در انجا مردے را دیدم او را عذاب می کردند چون آتش بزبان او میرسید فرشته با وموکل بود آتش را از زبان او دور میکرد **بیت** یکی را بدوزخ بدید آنجناب ٭ در آتش نشسته اسیر عذاب ٭ رسیدی چو آتش در ابر زبان ٭ بکردی ملک دور اندر زمان ٭ پرسیدم که این کیست گفت این نمرود مردود ست در ان وقتے ابراهیم علیه الصلوة والسلام را بمنجنیق نهاده در آتش انداخت بلطف خدای تعالی آتش گلستان و بوستان گردید نمرود از ان تعجب نموده گفت الله اکبر اے ابراهیم علیه السلام معبود تو بسے بزرگوار ست چون او بزبان نام ملک دیان راند بشرافت آن آتش از زبان او دور شدی **بیت** تعالے خدلے کبیر کریم ٭ که ضائع نکرد اینقدر را لئیم ٭ زهی حق بر حق رحیم لطیف ٭ که ضائع نکرد اجر مور ضعیف ٭ کجا اجر صلواة ضائع کند ٭ طلبگار صلواة قانع کند ٭ آنگاه آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بطبقه چهارم آمدند

باب چهل و یکم در بیان دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طبقه چهارم دوزخ را آنرا جحیم گویند وانچه از قهر و غضب الهی درین دوزخ در نظر انور خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده است

ازانجمله سیزده چیز درینجا مبین می گردد **اول آنکه** در جنت الفردوس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام من و اخی جبرئیل امین و مالک علیه السلام ازینجا پیشتر شدیم برسیدیم بطبقه چهارم دوزخ که آن را جحیم خوانند قوله تعالی واذا الجحیم سعرت و بلندی در او هزار ساله راه ست و بران در نوشته فویل للمصلین الذین مالک در بزد خازن اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد و اندرون رفتیم یک فرشتهٔ عظیم دیدم گفتم نام این فرشته چیست گفت صمطائیل ست پس مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام ست برو بے سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او باز دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه بودند مالک گفت یارسول الله الله تعالی حرام کرده است آتش دوزخ را بر ان کسانی که با تو ایمان آورده اند **دوم آنکه** فرمودند گفتم یا مالک صفت دوزخ چهارم را با من یک بیک بیان کن مالک گفت یارسول الله غمناک شوے از

حضرت رب العزت ندا در رسید کہ محمد علیہ الصلوۃ والسلام ہرچہ گوید بشنو مالک گفت یا رسول اللہ در ہر طبقۂ
دوزخ عذابہاے گوناگون ست در قصص الانبیا چنین آوردہ کہ مسافت ہر طبقہ ہزار سالہ راہ ست و میان
این در و آن در دیگر ہزار سالہ راہ ست گفتم یا مالک طبقۂ چہارم از ان کیان باشد گفت از ان منافقان
ست سوم **آنکہ** در اخبار الملکوت آوردہ است کہ کبایر یعنی گناہان بزرگ ہفدہ ست چہار از ان بدل
تعلق دارد یکی کفرست و آن اکبر کبایر ست دوم پیوستہ بودن بنافرمانی خداے تعالے سوم نومید
بودن از رحمت خدای تعالی چہارم از عذاب خدای تعالی ایمن بودن و چہار دیگر بزبان نسبت دارد
یکی گواہی دروغ دادن دوم دشنام دادن بدانچہ موجب حد باشد سوم سوگند دروغ خوردن تاحق یکی
پایمال شود چہارم فنون سحر خواندن وسہ در شکم می باشد یکی خمر خوردن و یا انچہ مست کنندہ بود دوم
مال یتیم خوردن سوم ربوا خوردن و دو در فرج ست یکے زنا دوم لواطہ و دو بدست یکی خون ناحق ریختن
دوم دزدی و یکی در پای چنانچہ از جنگ کفار گریختن مثلاً اگر یکے از دو گریزد وہ از بست اما در صورتے
کہ خصم غالب بود چنانچہ یکے از چہار گریختن وبال نیست چنین گفتہ اند کہ الفرار مما لا یطاق من
سنن المرسلین و یکی در تن و آن نافرمانی کردن پدر و مادر بود و جز این ہفدہ کبایر دیگر ہم ہست در کتب
فقہ گفتہ اما بر سبیل انحصار ست و انچہ باری تعالی نہی فرمودہ ست ہمہ کبایر ست و کافران و منافقان از
اصحاب مائدہ و آل عمران **چہارم آنکہ** در احوال والدین حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در سورۂ بقر فرمودہ کہ ولا تسئل عن اصحب الجحیم امام زاہدی در تفسیر می گوید کہ قرأت نافع و یعقوب
بفتح تاست و نہی پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از سوال پدر مادر ست و موجب نزول این آیۃ آن بود کہ
روزی رسول علیہ الصلوۃ والسلام می گفت لیت شعری ما صنع ابواے کاشکے بدانستمے کہ
حال پدر مادر من بکجا رسیدہ باشد رب العالمین گفت ولا تسئل عن اصحب الجحیم یعنے اے محمد
علیہ الصلوۃ والسلام مپرس از حال ایشان کہ دوزخیانند **پنجم آنکہ** در خبر ست کہ آن شب کہ سید عالم صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را بمعراج بردند زنی را بدید زانیہ شوریدہ کہ در دنیا جز بمعصیت مشغول نبودی در فردوس
اعلی بنام آن زن درجات دید گفت خداوندا این زن بچہ خدمت باین جایگاہ رسیدہ است ندا در رسید
کہ آن زن روزی سگے را تشنہ دید بر کنار چاہی افتادہ آن چاہ را نہ دلو بود و نہ رسن موزۂ خویش
از پا کشید و چادر خود را بران لبست و از ان چاہ آب بر کشید و آن سگ را سیراب گردانید و را از انحال
بگردانیدم و بنام وی در علیین درجات آراستم چون پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج باز گشت در
کنارۂ دوزخ گذر کرد آواز نالہ وزاری بسمع مبارکش رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام ادرکنی مرا دریاب

رسول علیه الصلوة والسلام نزدیک شد مادر خود را دید که در دوزخ بعذاب بود رسول علیه الصلوة والسلام را
شفقت فرزندی در دل در حرکت درآمد خواست تا گوید که الٰهی زن فاحشه باین اعمال بد بیک شربت
آب که سگے را داده گناهان او را عفو کردی چه بود که مادرم را بشفاعت من در کار من کنی جبرئیل علیه السلام
گفت که یا رسول الله نه جای سخن ست ولا تسئل عن اصحٰب الجحیم **ششم آنکه** امام سورابادی در
تفسیر سبحان الذی اسرٰی می گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که مردی را دیدم در دوزخ
معلق آویخته نعلین آتشین در پاے او بود دل من از دیدن وی بپیچید گفتم یا اخی جبرئیل این مرد کیست
گفت یا رسول الله بگذر و مپرس گفتم بگو که دل من در حدیث وی بپیچیده ماند جبرئیل علیه السلام گفت ولا تسئل
عن اصحٰب الجحیم رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بسیار الحاح کردم جبرئیل علیه السلام گفت بی اذن خداوند
تعالی نتوانم گفتن گفتم دستوری بخواه جبرئیل علیه السلام گفت بروم دستوری بخواهم در حال غائب شد و باز
آمد گفت یا رسول الله خداوند تعالی می گوید که این پدر تو عبد الله ست گفتم یا جبرئیل دلم یاری نمیدهد که بگذارم
چه گوی روی دارد که شفاعت کنم جبرئیل علیه السلام گفت صواب نیست که او را شفاعت کنی اگر بشفاعت
او مبادرت نمای مبادا از شفاعت گنهگاران امت بازمانی **هفتم آنکه** فرمودند حضرت محمد مصطفےٰ صلی الله
علیه وآله وسلم چون نظر در دوزخ کردم آواز حزین شنیدم گفتم یا جبرئیل این آواز کیست گفت آواز
پدر مادر تست که کرامت تو درین شب معلوم کرده انداز تو امید شفاعت داشتند که در شان ایشان کنی
پس چون تو باز گشتے و شفاعت نکردی از تو ناامید شدند گفتند آه ازین انقطاع که میان ما و فرزند ماست
ازین سخن محزون شدم خداوند تعالی خطاب فرمود که اے محمد علیه الصلوة والسلام محزون مباش اگر
حکم ما رفته بودی که مشرکان را بیامرزم پدر مادر ترا می آمرزیدم ولیکن مقام شفاعت در شان امتان تو
داده ام حتی ترضی فوق الرضا قال الله تعالٰی یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه **هشتم آنکه**
احمد بن عبد الله تبری در خلاصة السیر آورده که روایت میکند عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام روزی بگورستان رفت بسیار طول بود بعد ازان رجوع کرد خرم و مسرور بودند فرمودند
از خداوند تعالی طلب نمودم پدر مادر مرا زنده گردانید بمن ایمان آوردند و باز بمردند در حواشی بعضے از
کتب چنین یافته ام که نقل ست از شیخ سعد الدین حموی که او باستاد خود رسانیده که فرمودند پیغمبر
علیه الصلوة والسلام در شب معراج خداوند تعالی پدر مادر مرا با من نمود طلب تخفیف عذاب ایشان کردم ندا
در رسید که با تو هر دو را بخشیدم پس ایشان را زنده گردانیده بدست من مسلمان کرد بعد ازان باسلام
متوفی گشتند **نهم آنکه** در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وآله وسلم در دوزخ بجای رسیدند که آتش موج میزد در آنجا جوان نوخطے وزنی را دیدند که در آتش میجوشیدند چنانچه نخود در دیگ آب بجوش شد هر چند آن عورت می خواست که سخنی باآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گوید آتش او را می ربود و در زیر آتش ناپدید می شد باز بروی آتش ظاهر می شد بالآخر آن عورت خود را بمشقتے نگاه داشت روی بآن حضرت صلی الله علیه وسلم کرده گفت ای نور دیدهٔ مادر وای سرور سینهٔ مادر بدانکه من آمنه مادر توام و این جوان پدر تو عبدالله ابن عبدالمطلب ست ما هر دو بعذاب دوزخ گرفتاریم حق تعالی ترا چنین مرتبهٔ عظمی و دولت معراج داده است چه شود ما را شفاعت کنی واز عذاب دوزخ نجات یابیم حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دل بایشان بسوخت خوہست تا شفاعت کند ندا در رسید که اے حبیبم از دو امر یکے را اختیار کن اگر پدر و مادر می خواهی از شفاعت امتان خود در گذر و اگر امتان را می خواهی از پدر و مادر خود در گذر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت از بهر پدر و مادر من نباید که همه امتان بدوزخ روند پس گفت الٰهی از پدر و مادر خود گذشتم امتان را اختیار کردم ندا در رسید که ای حبیبم تو از پدر و مادر خود گذشتے و امتان را اختیار کردی من نیز پدر و مادر ترا رحمت کردم بعضے چنین گفته اند که در نجام او از رحمت تخفیف در عذاب ایشان ست نظم

شب قرب سلطان عالی جناب
گذر کرد بر دوزخ پر عذاب

نظر کرد آنجا شهٔ انس و جان
یکی عورتے دید با یک جوان

همی بود آن هر دو اندر عذاب
بمثل نخودی که جوشد بآب

که در زیر آتش برفتی بجوش
شدی باز بیرون نمودی خروش

بسوی محمد نظر ساختند
بنوعی که خود را نگه داشتند

بزاری درآمد زن نیک فن
که اے جان مادر نظر کن بمن

منم آمنه مادر زار تو
بدنیا همے بوده غمخوار تو

بود این جوان با تو صلبے پدر
گرفتار گشته بنار سقر

چنین مرتبه با تو داده خدا
شدی پیشوائے همه انبیا

بدید از لعمرک سرت تاج را
عطا کرد حق با تو معراج را

ترا این چنین قرب نزد رحیم
که ماییم اندر عذاب جحیم

چه باشد که ما را شفاعت کنے
بیابیم ازین رنجها ایمنے

ز تو این چنین ست امید ما
حبیب خدا خواجهٔ دوسرا

بدین حال دید او اب و امّ خویش
مبارک دل او بشد ریش ریش

همی خواست تا خواهدش از خدا
که از بهر ایشان کند التجا

ندا شد بسوے رسالت مآب
ولا تسئل کرد او را خطاب

سوالے مکن بهر اهل جحیم
بود مزد ایشان عذاب الیم

نجات امم خواهی ای بهره ور
گذر ساز از مادر و از پدر

اگر والدینت بخواهی امان
بدوزخ روند جملهٔ امتان

نبی گفت من امتان خواستم
که از والدینم گذر ساختم

دهم آنکه در اخبار الملکوت

آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم وادی دیدم دران
وادی صد هزار کوه از آتش بود ماران و کژدمان همچون شتران و درانجا دریای بود سیاه مسافت آن
پنجصد ساله راه بود گفتم این کدام دریاست مالک گفت این دریائیست که وصف کرده ست خداوند تعالی
اگر قطرهٔ ازان در دنیا بافتد هر آئینه هلاک شوند تمامی اهل جهان و در کنار او درختی بود مرا و را شاخها بود
و میوه های او چنانچه سرهاے شیاطین گفتم این کدام درخت ست گفت درخت زقوم ست و جوئی دیدم
از آتش در وی ریم و خون روان بود و بویش گنده تر بود از هر مرداری گفتم این کدام دریاست گفت
این دریای غسلین ست خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است ولا طعام الا من غسلین لا یاکله
الا الخاطئون و درین دریا گنهگاران را اندازند ریزه ریزه گردند باز بامر الله تعالی زنده شوند یازدهم
آنکه فرمودند در انجا دو بیابان دیدم کشاده خازن در آتش گفت به بین یارسول الله بسوے عظمت
پروردگار خود و اینچنان بود که میان آسمان و زمین و دران وادی ماران و کژدمان بسیار بودند
چون اینها را دیدم هرچه قبل ازین دیده بودم همه را فراموش کردم و دران وادی فرشتگان بودند که میگفتند
یا رب ضاق علینا مکاننا و تحیرت مقادیرنا و زاد قربنا فو عزتک و جلالک لیتقمزنک من عصاک فینادیهم الجبار
جل ثنائه و عزتی و جلالی و ارتفاعی فی علو مکانی لا یضیق علیک و علیک گفت یارسول الله سوگند بآنکس که ترا به پیغمبری
فرستاده است اگر گمارد خدای تعالی ازین مانند سوراخ سوزن بر اهل زمین هر آینه خاکستر گردند و بردار
قفلها بود از آتش گفتم این چه قفلهاست گفت این خانهای ظالمان ست که در می آیند درین خانها و انداخته
شوند زنجیرها و اگر گمارد خدای تعالی عز و جل ازین قطرهٔ بر کوه های بزرگ هر آئینه پاره پاره شود حق سبحانه و تعالی
ازان در قرآن مجید میفرماید کانها علیهم موصدة فی عمد ممددة دوازدهم آنکه در خبرست که آدم صلوات الله
علیه آرد خمیر کرد جبرئیل علیه السلام مقدار ذرّه از آتش دوزخ آورد همین که بر زمین گذاشت هفت طبقهٔ
زمین را سوراخ کرده بجای خود رفت جبرئیل علیه السلام بار دیگر آورد هفتاد بار بآب بشست هم نماند تا هفت
بار بقولی هفتاد بار می آورد و باز میرفت جبرئیل علیه السلام در ماند فرمان حضرت رب العزت در رسید که
ما از برای کارسازی آدمیان در چوب و سنگ آفریده ایم آنرا بیرون کن همچنان کرد پیغمبر علیه السلام فرمودند
که اگر ذرّه از آتش دوزخ نزدیک برآمدن آفتاب بدر آید از تفش آن آفتاب بسوزد باز گفت اندک
ترین عذاب دوزخ آن ست که نعلین آتشین در پاے او کنند که دماغ او در جوش در آید خاصیت آتش
دنیا آن ست که گنهگار را بسوزد و هم بے گناه را چنانچه مهتر جرجیس علیه السلام را بسوخت و زبان مهتر
موسی علیه السلام را بسوخت و خاصیت آتش دوزخ آن ست که نسوزد مگر گنهگار را سیزدهم در

خبرست که آتش دوزخ چنان باشد بر مومنان که آب ماهی را فاما آتش دنیا باب کشته شود آتش دوزخ کشته نشود مگر بدو چیز یکے بنور مومن درخبرست که فردای قیامت بعضی از مومنان مناجات کنند و گویند که الهی اگر فرمان باشد ما در دوزخ درآئیم واحوال دوزخیان را ببینیم وشکرانه نایم که ما ازچنین مقام رستیم فرمان آید که درآئید چون مومنان درایند در دوزخ وتماشا کنند و بر هر ذره آتش فرمان حضرت حق سبحانه وتعالی در رسد که جُز یا مومن فان نورک اطفی لهبی حرارتی دوم آتش سوزان دوزخ باب چشم گنهگاران کشته شود

باب چہل و دوم در بیان دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طبقه پنجم دوزخ راکه آنرا سعیر خوانند وانچه از قهر وغضب الهی درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام درآمده

ازانجمله شش چیز درین باب مبین می گردد اول آنکه در جنت الفردوس آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که من واخی جبرئیل علیه السلام ومالک دوزخ چون ازانجا پیشتر شدیم تا بر سیدیم بطبقه پنجم دوزخ که نام وسعیرست وبلندی درا و هزار ساله راه ست وبر در او نوشته که ویل لکل همزة مالک دربزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بکشاد واندرون رفتیم یک فرشته بزرگ دیدم گفتم نام این فرشته چیست مالک گفت نام این را طوفطائیل می گویند بعده مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام می باشد بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه ازین طبقه تا طبقه دیگر هفتاد هزار ساله راه بود ومیان این درتا در دیگر هزار ساله راه بود واین طبقه از ان یهودان وتارک نماز ان ست دوم آنکه گویند که درین دوزخ سنگهاست که خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است که قوله تعالی وقودها الناس والحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون در سراج القلوب آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدند مالک را که چگونه ست احوال این ملائکه مالک گفت یارسول الله فرشتگان مقرب را از ترس الله تعالی چشمها خشک شده است نمی بینند بیچاره فرزند آدم که غافل ازین احوال اند و هیچ خبر ازان ندارند سوم آنکه علمای دین گویند که اهل دوزخ هزار سال بنالند هیچکس بفریاد ایشان نرسد بعد ازان با خود گویند که در دنیا بودیم اگر بلا میرسید صبر میکردیم فرج می یافتیم درینجا باید صبر کردن پس هزار سال دیگر صبر سازند هیچکس بفریاد ایشان نرسد عذاب از ایشان دور نشود آنگاه گویند که سواء علینا اجزعنا ام صبرنا مالنا من محیص یعنی برابرست بر ما خواه بنالیم وخواه صبر نمائیم ما را رستگاری نبود پس هفتاد سال دیگر بنالند آنگاه ابر سفیدی پیدا شود ایشان آنرا به بینند پندارند

که باران خواهد باریدن از تشنگی خلاص خواهیم شد حق تعالی خطاب کند که یا مالک چه میخواهند گوید الٰهی تو دانائی
که ایشان باران میخواهند حق تعالی خطاب کند از ان ابر بجای باران کژدمان بر ایشان بارند و نیش
زنند هزار سال از درد آن بنالند پس از ان ابر سیاه پیدا شود باز پندارند که باران ست بامر الله تعالی
از ان ابر ماران ببارند اگر مردمان دنیا یکے از ان ماران به بینند همه بمیرند و اگر یکے را بگزد هزار سال
در درد ساکن نشود قوله تعالی زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون **نظم**

بنالند هفتاد سال اهل نار
ورا دیده سازند باران امید
بمالک ندا آید از ذو الجلال
که از تف دوزخ شده تشنه لب
زند نیش با هر کس از اهل نار
ورا نیز سازند باران گمان
به بینند از ان مار اهل جهان

کنند گریه و زاری بے شمار
کنند خرمها که باران رسد
چه در خواست دارند اهل ضلال
بناگه بامر خدای جهان
بنالند از ان درد سال هزار
ببارد ز قهر خدا مارها
که از هیبتش جمله بدهند جان

رسد ناگهان قطعه ابر سفید
که از تشنگی جان ما وا رهد
بگوید که این جمله باران طلب
از ان ابر بارد بسے کژدمان
رسد بعد ابر سیه ناگهان
زند زخم بر جان انگارها

پس هر که حشر و نشر و دوزخ را
بداند و بشناسد که حال برین جمله خواهد بود بر طاعت جهد کند و دل را درین دنیای فانی بی بقا نه بندد و
شب و روز از غضب الله تعالی ترسان باشد و در دنیا محبت نکند و از معاصی دور باشد و از شهوت
و رغبت خود را هوشیار سازد **چهارم آنکه** مالک گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا براستی بخلق
فرستاده است اگر مقدار سوزنی سوراخی از دوزخ بگشایند هر چه در دنیا باشد همه را بسوزد و اگر یک جامه
دوزخی را از آسمان فرو آویزند از بوی گنده آن اهل جهان همه بمیرند حق تعالی بر قرآن یاد کرده است
اگر کوه ها بنهند همه آب شوند اگر کسے را بمغرب عذاب کنند آنکس که در مشرق باشد سوخته گردد و گرمی دوزخ
عظیم ست و قعر دوزخ دور و هیزم دوزخ سنگ و آدم بود و شراب او حمیم بود و طعام او زقوم بود چنانچه خدای
تعالی میفرماید که ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون و جامه دوزخیان سیاه بود و هفت
دوزخ را قسمت کرده اند بر مردان و زنان و غیر آن **پنجم آنکه** حضرت محمد مصطفے صلے الله علیه و آله و سلم از
مالک پرسیدند که درهای دوزخ کشاده اند گفت آری و بران دری که بالاست هفتاد بار گرم تر باشد
دشمنان خدای تعالی را ببوی آن درد ها میرانند و زبانها از دهان بیرون و طوقها بر گردن و دوست بیارند
و دست ایشان را از پس پشت ایشان بیرون و زنجیرهای آتشین بر بندند رسول علیه الصلوة و السلام
بگریست مالک گفت یا رسول الله چشمهای ایشان ازرق نشود سلاسل و اغلال نباشد مردان را

از ریش گرفته وزنان را بگیسو بکشند وایشان فریاد نمایند وزار زار بنالند ششم آنکه چنین آورده اند که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مناجات کردم که یا ملک تعالی دوزخ را از برای چه آفریدی ندا آمد که دوزخ را از برای آن آفریدم که هرکه بر من عاصی شود او را بدین دوزخ عذاب کنم گفتم یا ملکا پادشاها اگر دوزخ بر تو عاصی شود دوزخ را بر چه عذاب کنی ندا در رسید که ای حبیبم اگر دوزخ عاصی شود ذره از آتش محبت که اندر دل محبان ست بر دوزخ گمارم دوزخ را عذاب کنم

باب چهل وسوم در بیان دیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طبقهٔ ششم دوزخ را که آنرا سقر گویند وانچه درین دوزخ در نظر خواجه علیه الصلوة والسلام در آمده

از انجمله سه چیز درین باب مبین میگردد اول آنکه در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم من واخی جبرئیل علیه السلام ومالک دوزخ ازینجا پیشتر شدیم تا برسیدیم بطبقهٔ ششم دوزخ که آنرا سقر خوانند وبلندی در او هزار ساله راه ست وبران در نوشته که فویل للقاسیة قلوبهم عن ذکر الله مالک در بزد خازن از اندرون گفت کیستی گفت منم مالک آنگاه در را بگشاد اندرون رفتم یک فرشتهٔ عظیم دیدم گفتم نام این چیست گفت نام این فرشته شمطائیل ست مالک گفت ای خازن این محمد علیه الصلوة والسلام ست بروی سلام کن خازن پیش آمده سلام کرد جواب او دادم همراه خازن هفتاد هزار فرشته دیدم همچون شب تاریک سیاه ومسافت این طبقه تا طبقهٔ دیگر هفتاد هزار ساله راه ست ومیان این در تا در دیگر هزار ساله راه هست این طبقه از ان ترسایان نصاری وستاره پرستانست که با پیغمبر خود ایمان نیاورده اند دوم آنکه در تفسیر آورده که می پرسند اصحاب یمین از گنهگاران چون بینند ایشان را در دوزخ قوله تعالی یتسآءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر یعنی چه چیز در آورد شما را در سقر این سوال از برای سرزنش باشد قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین جواب گویند دوزخیان که نبودیم ما در دنیا از نماز گذاران ونبودیم از دهندگان مر مسکینان را وکنا نخوض مع الخائضین وبودیم ما در دنیا در می آمدیم بکارهای باطل وانچه نباید در آمدن وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین وبودیم ما در دنیا دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد ما را مردن پس یقین شد که روز قیامت حق بوده است ودوزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ را یکی آنکه نماز را ترک کردن ودیگر آنکه درویشان را طعام نادادن ودیگر باهل بطالت یار بودن ودیگر آنکه قیامت را منکر شدن نصیب تو این ست که نماز را ترک نکنی وحق خدای وصدقه وطعام از فقیران باز نداری وباهل بدعت وفاسقان یار نشوی وباشیخان ودانشمندان خیال وامرای ستمگار یار نشوی واز امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که مراد از اصحاب یمین طفلان مومنان باشند که از گنهگاران پرسند که چه در آورد شما را در دوزخ

ایشان گویند که ما نماز نمی گزاردیم وطعام بدرویشان نمیدادیم ودر باطلها شروع میکردیم طفلان گویند که ما نیز
این همه رائی کردیم واما بروز قیامت انگار نکرده بودیم فما تنفعهم شفاعة الشافعین پس
سو وندار وایشان را در خواست شفاعت کنندگان وشفاعت کنندگان پیغمبران باشند و فرشتگان
وشهیدان وعالمان ومومنان ونیکوکاران گنهگاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را انکنند بے نماز را
وبے زکوة را وباطلان را ودروغ دارندگان روز قیامت را چنانچه مذکور شد سوم آنکه در کتاب
واعظ المذکرین آورده است که در روز قیامت چون عاصیان را بدوزخ اندازند مالک دوزخ گوید که اے
آتش بگیر ایشان را آتش بگرد ایشان در آید گنهگاران دران هول الله الله گویند آتش از ایشان بگریزد
تا هفتاد فرسخ مالک بانگ بر آتش زند بگیر این عاصیان را باز آتش قصد ایشان کند باز ایشان الله
الله گویند باز آتش پس شود باز مالک بانگ بر آتش زند وگوید که بگیر این عاصیان را ای خاکسار
سیاه روے بے فرمانی می کنی آتش گوید ای مالک ازان روزی که الله تعالی مرا آفریده است با من شرط
کرده است که اگر بگوینده الله آسیبے رسانی بفرمایم تا هفتاد هزار سال ترا با آتش محبت دوستان بسوزند
وخاک ترا بباد انتقام دهند پس مرا چه قدرت وزهرهٔ آن باشد که گرد ذکر گویندگان کلمهٔ الله آیم باز مالک
در غضب گردد بانگ بر آتش زند زبانیه همه در شور آیند ماران وکژدمان سر ها بر آرند بیکبارگی بانگ نمایند
وحمله آرند واز هول آن کلمهٔ الله گفتن ایشان را فراموش شود وآتش گرد ایشان در آید پس هر یک را در کنار
گیر وغریو از اهل عرصات وصراط بر خیزد ومادران که فرزندان خود را از آفتاب بحجاب میداشتند وبصد
نازمی پروریدند آنروز پدر ومادر را در دوزخ بینند فریاد بر آرند پسر ودختر وطفلانی که یک زمان از سینهٔ مادر
فرو دنمی آمدند آن زمان ایشان را در آتش معاینه کنند وفریاد وفغان بر آرند وخود را در آتش اندازند بدست
پای پدر ومادر آویزند باز آتش دوزخ بدیدن ایشان سی هزار ساله راه بگریزد وایشان فریاد کنند گویند
خداوندا اگر مادران وپدران ما را در دوزخ انداختے ما را نیز در دوزخ در پهلوی ایشان انداز واگر ما را
بطفولیت از ایشان جدا کردی در عقبی ما را از ایشان جدا مکن هر یکے مادر وپدر خود را گرفته فریاد کنند از
ناله وزاری ایشان غریو در ملکوت وشور در جبروت افتد ملائکه عرش وکرسی همه در گریه در آیند وجملهٔ
خلایق زمین وآسمان زاری کنند وگویند خداوندا اگر بر این گنهگاران قهر میکنی یکی رحم وکرم درباره این
طفلان کن درحین آن نوحه وزاری بناگاه جبرئیل علیه السلام از حضرت رب العزت در رسد همه خلایق چشم
باو دارند که مگر فتح بابی پیدا شود چون جبرئیل علیه السلام آید چند شیشه آب از زیر عرش بیرون آرد
بدان طفلان بدهد گوید که این آب را بسمت دوزخ اندازید طفلان آن آب را بسوے دوزخ اندازند آتش

از خوف آن بگریزد و قطرات آب چون شہاب دنبال آتش رابگیر دتا تمام آتش افسردہ گردد جملہ خلایق ازان متحیر بمانند و پرسند کہ این چگونہ آب بود جبرئیل علیہ السلام گوید کہ این آب چشم گریہ مصیبت زدگان می باشد کہ مادران و پدران در مصیبت مرگ فرزندان از خوف گناہان خود اشک از دیدگان بر رخسارہ عذار روان کردہ اند و آن کودکان ہریکی چون دانہ مروارید در نظر ایشان در دنیا می گشتند ناگاہ عقاب اجل بر سر ایشان پرواز کردہ ہریکی در پنجہ مرگ گرفتار شدہ و شعلہ آتش فراق سینہاے ایشان کباب کردہ و جویہای آب از چشمہای خود روان کردہ اند آن آب را در شیشہ کردہ در زیر عرش مجید بامر حضرت حق سبحانہ و تعالی میداشتند تا امروز دستگیر وقت آن درماندگان و بیچارگان شد

باب چہل وچہارم در بیان آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیدن طبقہ ہفتم دوزخ راکہ آنرا ہاویہ گویند وانچہ درین دوزخ در نظر خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام در آمدہ ست

ازانجملہ شش چیز درین باب مبین خواہد شد اول آنکہ فرمودند حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم من واخی جبرئیل و مالک ازانجا پیشتر شدیم تا برسیدیم بطبقۂ ہفتم دوزخ کہ آن را ہاویہ گویند و بلندی دراو ہزار سالہ راہ ست و بران در نوشتہ کہ فویل للذین یکتبون الکتٰب بایدیھم مالک در بزد خازن از اندرون گفت کیستی بر در گفت منم مالک آنگاہ در را بکشاد اندرون رفتیم یک فرشتہ دیدم گفتم نام این فرشتہ چیست مالک گفت نام این فرشتہ طمطائیل ست گفت اے خازن این محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام ست بروے سلام کن خازن پیش آمدہ سلام کرد جواب او باز دادم ہمراہ خازن ہفتاد ہزار فرشتہ دیدم ہمچون شب تاریک سیاہ بودند دوم آنکہ در اخبار الملکوت چنین آوردہ کہ فرمودند مالک دوزخ را گفتم کہ احوال کافران و عزازل در دوزخ چگونہ ست گفت درازی روز قیامت پنجاہ ہزار سال ست و کسانی کہ دران روز در دوزخ روند در قعر فرو روند باز بہ بالا آیند باز در قعر فرو روند ہمچون ماہی کہ بروغن پختہ شود باز پوست گوشت تازہ شود ابدالآباد در عذاب باشند و باز بگدازند و تازہ و فریاد برآرند قولہ تعالی ونادی اصحٰب النار اصحٰب الجنۃ ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم اللہ اے بہشتیان آب سرد بما بریزید فرمان آید کہ نعمتہاے بہشت بر شما حرام ست اگر شمارا مقام سردی باید در دوزخ نیز مقام سرد آفریدہ ام آنگاہ مالک دوزخ ایشان را در وادی سرد فرود آرد آن وادی را نام زمہریر ست از برف و سرما ست پس در سردی آنچنان بگدازند کہ استخوان ہم در گداز آید و باز گوشت و پوست تازہ شود فریاد برارند کہ یا مالک باز مارا دران آتش

اند از همچنین دایم در عذاب باشند سوم آنکه در اخبار الملکوت آورده است که حق تعالی باد وزخیان
تشنگی را و گرسنگی را گماره د فریاد برارند که ای مالک از گرسنگی حیران شده ایم مالک از میوهٔ درخت زقوم
ایشان را بخوراند چنانچه حق تعالی فرموده است که فمالئون منها البطون چون بخورند بزور بخورانند
باز از تشنگی فریاد برارند در دوزخ دریاهای ریم ست از آن ریم بحلق ایشان بریزند تا شکم ایشان
پر شود فلیذوقوا حمیما و غساقا و آنچه در شکم ست همه فرو افتد کان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی
الوجوه بئس الشراب و در تمهید المعرفت آورده که بعضے دوزخیان را زبانها از قفا بیرون آورده قلابهاے
آتشین در گلو کرده بدوزخ آویخته باشند و بعضے را ماران و کژدمان فرو بخایند چهارم آنکه در اخبار الآخرت آورده که
رویهای بعضی دوزخیان سیاه و دندانهای ایشان مانند کوه احد و لب بالا تا نیم سر باشد و لب زیرین آویزان و سطبری پوست
چهل دو گز باشد گویند که در دوزخ بمقدار هفتاد هزار کوه آتشین می باشد بران کوه سوار سازند و باز فرود آرند و هفتاد
هزار سال باید که بالا بروند و روغنهاے سوزان بر روی هر یکی بریزند بجبر در ریختن گوشت روی فی الحال بریزد
و بگدازد استخوان سفید پدید آید و فغان بر آرند از گریهٔ ایشان جویهاے آب شور و تلخ در دوزخ روان
شود و هم دران غوطه خورند خازنان دوزخ گویند که اے خاکساران با شمایان هیچ پیغمبرے نیامده بود
که ازین روز و ازین عقوبت شما را خبر دادی گویند آرے پیغمبران آمده بودند و بیم کردند و لیکن
ما استوار نداشتیم و ایشان را دروغ گوی پنداشتیم و تکذیب کردیم خازنان گویند که پس این دعا و فریاد
شما گمراهی ست شما را ازین عذاب خلاصی نیست باز فریاد برارند که اے پروردگار ما را پیشینان
دین کفر تعیین کردند و در خاطر ما نقش کفر را نشاندند فرمان در رسد که لکل ضعف بر هر یکی از شما و اسلاف
شما یکے برد و عذاب ست پنجم آنکه در تفسیر سورهٔ ابراهیم علیه السلام مسطور ست که در دوزخ کافران
شیطان را ملامت کنند که تو ما را بفریفتی و تلقین کفر و ضلالت کردی و ما را در بلا انداختے شیطان از
مالک اجازت خواهد که تا خطبه کند بر اهل دوزخ که یا زمرة الشقاوة ان الله وعدکم وعد الحق اے
گروه بدبختان و گمراهان و ای دین بر باد دادگان بدانید که خدای تعالی وعده کرد شما را که مرا بیگانگی
خوانید و شرک نیارید بعد از مردن شما را زنده خواهم کرد و مکافات بر کردارهاے شما خواهم داد
ووعدتکم فاخلفتکم و عداوتے داشتم با پدر شما آدم علیه السلام وعده کردم شما را وعدهٔ باطل که پرستیدن
بت کنید و شرک آرید تا این بتان دستگیر شمایان شوند خلاف کردم خدای تعالی را که او خالق انس
جن ست اطاعت او را نکردید اجابت نمودید سخن مرا که مردود طت و ملعون و مطعون بودم بوسوسه
و فریب من مغرور و فریفته شدید و از وعدهٔ رحمانی غافل شدید و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم

فاستجبتم لی و بر شما قہر و جبر نبود کفر و ضلالت بزور نمی فرمودم بلکہ ترغیب بوسوسہ و تلبیس باعث
می شدم شما چرا پردہ غفلت در پیش عقل خود افگندید و حق را از باطل فرق نکردید و وعدہ دوست
را از فریب دشمن نشناختید پس باختیار خود در کفر و ضلالت افتادید فلا تلوموني ولوموا انفسکم
بس ملامت مکنید مرا بلکہ ملامت کنید نفسہاے خود را کہ این ہمہ باختیار خود و بارادۂ خود و بتکلیف من
کردہ ایما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی من شما را فریاد نتوانم رسید و نہ شما مرا فریاد توانید رسید
من کافر شدم در روزی کہ سجدہ نکردم آدم علیہ السلام را کافران گویند کہ راست می گوئی با فریب تو مغرور
شدیم و از فرمان انبیا علیہم السلام غافل شدیم و این کفر و ضلالت باختیار خود کردہ ایم پس پنج صد
سال دیگر نوحہ و زاری نمایند و باز گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص اکنون خواہ نوحہ کنیم و
خواہ صبر نمایم ما را ازین عذاب خلاص نبود **ششم** آنکہ چون دوزخیان را طاقت نماند فریاد
برآرند کہ یا مالک لیقض علینا ربک ای مالک بگو با خداے خود تا بمیراند ما را کہ ازین عذاب خلاصے
یابیم قال انکم ماکثون مالک گوید کہ بعد ازین شما را مرگ نیست و ہمچنین دائم در عذاب خواہید
بودن باز زاری نمایند و ہزار سال دیگر بنالند و گویند کہ خداوندا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین
شقاوت بر ما غلبہ کرد و ما گمراہ گشتیم ما را ازین عذاب بیرون کن و بدنیا فرستان اگر طرفۃ العین نمائیم بے
فرمانے یکے بصد عذاب کن فرمان در رسد کہ خوار مانید در دوزخ و سخن مگوئید با من و خاموش باشید
پس ناامید شوند آوردہ اند کہ در دوزخ چاہی ست ہبہب نام جباران را دران چاہ بیاویزند و بعد
ازان دوزخ را ندا در رسد کہ ہل امتلأت آیا پر شدی یا نہ دوزخ گوید کہ ہل من مزید ہنوز چیز دیگر
افزون کن ابد الابد حال کافران این باشد از ہزار یکی را گفتہ نشدہ است آنچہ در کتب و در تفسیر ست
ہفتم آنکہ آوردہ اند کہ در کتاب ریاض المذکرین بعد ازان مالک دوزخ گفت یا رسول اللہ امتان
خود را بگو تا گناہ نکنند من بر ہیچ کس رحم نکنم این جای ظالمان ست و این جای خمر خواران ست و این
جاے بے نمازان ست و جاے زناکاران و ربوا خواران ست خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
چون این حال بدید دریاے شفاعت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از باطن موج زد و چشمہای اشک
از جویبار دیدۂ مبارک روان شد بتضرع و زاری بحضرت کردگاری عرضہ داد و بشفاعت امت
مبادرت نمود گفت اے جبرئیل امین عمامہ از سر من بگیر تا یک مرتبہ سر خود را بر آستانۂ دوزخ بنہم
و حاجتے از حضرت عزت در خواہم کہ ایشان را طاقت عذاب دوزخ نہ و سر مبارک را برہنہ ساختہ
بر آستانہ دوزخ نہادہ می نالید و آب از دیدۂ مبارک می بارید و می گفت امتی امتی خداوندا امتان

عاصی من بر گناہند بہمانکہ گویندہ لاالہ الا اللہ اند بوحدانیت تو و برسالت من اقرار کنند ایشان رابمن
بنجش خواجہ عالم علیہ الصلوۃ والسلام بہمان طریق می گریست و جبرئیل علیہ السلام نیز می گریست وملائکہ
سماوات نیز میگریستند و قطرات اشک ملائکہ از اوج فلک در گذشتہ و غلغلہ در ملکوت افتادہ خواجۂ عالم
علیہ الصلوۃ والسلام گفت خداوندا اگر امتان مرا نبخشی من سر از آستانۂ دوزخ برندارم و از نالہ و گریہ
نیاسایم ناگاہ خطاب رب الارباب در رسید کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام ارادۂ ما آن ست کہ چون
روز قیامت شود خلق اولین و آخرین سر خود از گور بر دارند و در محشر قیامت بیایند انبیا و اولیا حاضر
شوند و تو بر بالای مقام محمود بر آئی و عاصیان امت را از من در خواہی و من ایشان را با تو بخشم
تا در ان روز عزت و شفاعت تو ظاہر شود و ہم فضل و رحمت من تو می طلبی و من می بخشم چندان عاصی
با تو بخشم کہ تو از من راضی شوی قولہ تعالےٰ ولسوف یعطیک ربک فترضےٰ

فصل در ذکر بیرون آمدن حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از طبقات دوزخ و باجازت حضرت حق سبحانہ وتعالی بجانب زمین نزول فرمودن

در دلیل العارفین آوردہ کہ چون سرور عالم علیہ الصلوۃ والسلام از معاینہ طبقات دوزخ فارغ شد پرسید
کہ حق سبحانہ وتعالی طبقات دوزخ را بر چہ چیز ہا داشتہ است گفت حق تعالی ماری آفریدہ است دران
روز کہ دوزخ را آفریدہ بود فرمان آمد کہ اے مار امانتی با تو میدہم نگاہدار مار گفت بندۂ فرمانم ندا در رسید
کہ دہان خود را باز کن مار دہان باز کرد حق تعالی با فرشتگان فرمود تا دوزخ را در دہان مار نہادند مار
در دہان خود دوزخ را گرفت لب بالائے او بہفتم آسمان ست و لب پایان او بہفتم زمین ست اگر دوزخ
در دہان مار نبودی جملہ جہان از نفس او سوختہ شدی چون روز قیامت پر ندامت شود حق فرمان
دہد کہ فرشتگان دوزخ را از دہان مار بیرون آرند دوزخ را ہزار سلسلہ باشد و بر ہر سلسلہ فرشتہ بود و
فرشتہ را بزرگی چنان بود کہ اگر حق تعالی فرمان دہد جملہ آفریدگان را یک لقمہ کند آنگاہ دوزخ را تابند
یک دم زند جملہ حشرات قیامت پر دود گردد و در قصص الانبیا آوردہ است کہ رسول علیہ الصلوۃ والسلام
فرمودند چون دوزخیان را معاینہ کردم حال بر من بگشت جبرئیل علیہ السلام را گفتم کہ مرا بمقام عز
خویش برسان پس جبرئیل علیہ السلام بمالک گفت کہ درہای دوزخ را واکن مالک گفت اے خازنان
درہای دوزخ را واسازید چون ایشان کشادند مالک گفت یا رسول اللہ فی الحال از ینجا بیرون شو
کہ از شرافت تو آتش دوزخ سرد می شود پس جبرئیل علیہ السلام دست مرا بگرفت و بر کتف خود

انداخت

انداخت وازانجا پرید عقل از من پرید گفت مترس که ترا الله تعالی ایمن گردانیده است پس فرمودند که
من وجبرئیل علیه السلام ومالک از هفت دوزخ بیرون آمدیم وازدریای رحمت نیز بیرون آمدیم ودر آنجا
رسیدیم که هفت طبقه زمین بر کتف آن فرشته است جبرئیل علیه السلام بانگ زد که ای ساکنان
هفت طبقه زمین درهای زمین رابگشائید ایشان واکردند جبرئیل علیه السلام ازانجا نیز پریده بیرون
آورد وشکر باری تعالی بجا آوردم بعدازان بر بالای براق سوار شده روان گردیدم در طرفة العین
خود را بمقام عز خویش دیدم چون بحجاب اول رسیدم از پس پرده آواز آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام
دیدی نعمتهای من گفتم دیدم گفت دیدی عذابهای که از برای کافران وعاصیان مهناده ام گفتم دیدم
آورده اند که دران مقام رسول صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بخواند که اللهم انی اعوذبک واعوذ
برضائک من سخطک واعوذبک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بزرگان در شرح این
دعا گفته اند که چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم را در بهشت ودوزخ بگذرانیدند از نعیم
بهشت واز عقوبات دوزخ خبردار کردند همه آثار عفو اند ربهشت دید وهمه نتایج عقاب اندر دوزخ
دید ازین گریزان ودران آویزان شد فرمود که اللهم انی اعوذبک بعفوک من عقابک ای بجنتک من نارک
بعدازان برفع استار بر و مکشوف کردند که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم عنان اختیار از دست بهشت
ونار بیرون کرده ام وهردو را از گدازش ونوازش معزول کرده ام اگر بهشت نوازنده بودی آدم علیه السلام
را بنواختی واگر آتش سوزنده بودی ابراهیم علیه السلام را بگداختی سوزنده آتش نیست بلکه سخط ماست
ونوازنده بهشت نیست بلکه رضای ماست اگر پرتو رضای خود بر آتش سرکش دوزخ افگنیم بوستان و
گلستان گردد واگر صاعقه از صواعق سخط خویش را بر بوستان وگلستان هشت باغ رضوان گذرانیم دوزخ
هالک وبرزخ مهالک گردد چون این معنی بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف گردانیدند گفت اللهم
اعوذ برضائک من سخطک یعنی پناه می خواهم برضای تو از خشم تو بعدازان ازین مقامش گذرانیدند باو
نمودند که رضا وسخط وصفت اند تا موصوف اظهار صفت نکند فعل پدید نیاید فریاد خواستن از صفت بیکسو
مهناده گفت اعوذبک منک فریاد می خواهم از تو با تو بزرگان گفته اند که شکایت کردن بر سه وجه است
از دوست بغیر دوست ویا از غیر بدوست ویا از دوست هم بدوست اما از دوست بغیر دوست شکایت
کردن تبراست تا از دوست بالکلی تبرا نگردد بغیر دوست شکایت نکند واز غیر دوست بدوست
نالیدن شرک ست واز دوست بدوست فریاد خواستن عین توحید ست چرا که او باز می نماید که جز تو
کسی ندارم **بیت** دارم گله بسیار مرا نیست رفیقی ؎ چندین گله جز با تو ندارم بکه گویم ؎ نظیر این قصه ایوب

علیه السلام ست که از شکایت وی حکایت فرمود که قوله تعالی انی مسنی الضر با این شکایت او را صابر خواند که انا وجدناه صابرا و نگفت که یا ایها الناس انی مسنی الضر بلکه گفت رب انی مسنی الضر این سخن وقتی گویند که عجز خویش پیش قدرت آرند و ذل خویش از غیر ما باز برند بیت بیا بیا که مرا طاقت جدائی نیست رها مکن که دلم را ز غم رهائی نیست ۲ دلم ببری و گر سر جدا کنی ز تنم ۲ بجان تو که دلم را ز سر جدائی نیست بعد ازین ازین مقام نیز بگذرانیدند و بسر او ندا در دادند که فریاد می خواهی از فراق بوصال خواه مخواه اگر فراق خواهم هزار فریاد کن تا آنگاه که عقد وصال می بستیم و قطیعت فراق می افگندیم نابوده احوال میدیدم و ناکرده فریاد می شنیدیم القصه هرچه بارادهٔ ازلیه خواستیم بتقدیم رسانیدیم فریاد چه سود دارد چون این معنی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکشوف گشت گفت لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت خداوندا من نمی توانم که ترا بستایم و ندانم که چون ستایم ای درویش این تعجب به بین که همه خلق ثنای حق تعالی از وی می آموزند و انجا از ستایش او دم زدن نمی یارد تا بحمد ثنای دیگران چه رسد فقیر بیچاره را چون ازین مقامش بگذرانیدند و در سرش ندا در دادند که لا احصی از تو اقرار عجز ست چنانچه گفتا راعوذ بك دعوی قدرت این عجز صفت تست هنوز نظر در آینه صفت خویش داری تا از نظارهٔ همه کون مارا نه بینی گفت انت کما اثنیت علی نفسك یعنی ستایش خود هم تو دانی و هم خود توانی بزرگان گفته اند که لا احصی تجریدست کما اثنیت تفریدست تا بنده غیر از حق مجرد نگردد حق را فرو نماند چنانچه حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سره درین باب فرموده است

غزل

ما ترا نقاش صورت از میان آید پدید
نور چشم خویش پنهانی اگر پیدا شوی
تا پدید آرندهٔ اصل عیان آید پدید
خار گل چون مختلف افتاد حیران مانده ام
نور تاب سیر و رنگ روان آید پدید
چون توانم کرد حل این داستان زانکه

بگذار از نقش دو عالم خواه نیک و خواه بد
در میان جان تو گنج نهان آید پدید
چونکه اصل کار راه راهبر هر دو یکی
تا چرا خار گل آن گلستان آید پدید
گر تو نشنودی تو من بشنو که شاهی در دو کون
زانکه در هر نکتهٔ صد گلستان آید پدید

بر کناری شو ز هر نقشی که آن آید پدید
تا ز بی نقشیت نقش جاودان آید پدید
تا پدید آید ز عشق او هر که پیوسته ببر
اختلاف او بهر چه در کاروان آید پدید
باز کن چشم و به بین کز بی نشانی جسم را
میزبانی کرده عمری میهمان آید پدید

فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون بآن دولت مشرف شدم با من خطاب کرد که یا محمد علیه الصلوة والسلام نعیم بهشت و شداید دوزخ چون دیدی گفتم خداوندا نعیم جنت چنان دیدم که شمار ندارد و وصف شداید نار تو توانی نمودن فرمود یا محمد علیه الصلوة والسلام تو و امتان تو فرمان بردار از شداید عذاب آن در حصن امن امان و کنف عصمت ما خواهید بودن اکنون باز گرد و خلق را بایمان و نعیم جنت دلالت نمای و از شداید

عذاب آتش اجتناب فرمای بعد ازان چند نصیحت مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بخودی خود ارزانی
داشت اول آنکه چون ترا حزنی واندوهی پیش آید مرا یاد کن که دران وقت من نزدیکترم از نفس تو
دوم آنکه از دعای مظلومان بترس که میان من ودعای مظلوم حجابی نیست اگرچندی که کافر باشد سوم
آنکه ای محمد علیه الصلوٰة والسلام صبر کن بر شدائد از تجبر وعناد واستکبار متحرز باش وبدنیا مغرور نباشی
وبا او افتخار مکنی که دنیا در معرض زوال ست وباهیچکس وفا نکرده است من گفتم ترا می پرستم واز تو میترسم
وبا تو امید وارم وبیقین میدانم که توئی پروردگار من وتو آفریدی مرا ومکرم گردانیدی بخلعت نبوت در
تفسیر کبیر آورده است که تقریر این معنی فرموده اند که چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام از جناب قدس
مراجعت می فرمود گفت الهی این نصیب امتی من هٰذا الشرف ازین دولت وسعادت که مستعد گشته ام
نصیب امت من چه خواهد بود خطاب آمد که معراج امتك الجماعة یعنی معراج امت تو نماز با جماعت
ست حضرت خواجه علیه الصلوٰة والسلام خواستند که باین عالم نزول فرمایند باز خطاب آمد که یا محمد
علیه الصلوٰة والسلام بر تو باد که نمازها را در وقت ادا کنی امر معروف ونهی منکر نمای که قوام دین براین ست
من گفتم الهی سیدی ومولائی قوم من تصدیق این امر از من خواهند کرد امشب انچه از حضرت
تو شنیده ام بر ایشان عرض کنم از من قبول خواهند کرد یا نه حق تعالی گفت یصدك ابوبكر الصدیق
رضی الله عنه در کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آورده که در وقت
مراجعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام بامت خود باز گرد
وایشان را بشارت ده بنعمتهای من وبترسان از عذابهای من وصبر کن هرچه با تو رسد از رنج و
خاری من پاداش تمام نهاده ام از برای صابران قوله تعالی فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل
یا محمد علیه الصلوٰة والسلام چون کار سخت پیش تو آید دعا کن ومرا بخوان من با تو نزدیکترم از رگ
شهرگ قوله تعالی ونحن اقرب الیه من حبل الورید یا محمد علیه الصلوٰة والسلام کسی که با خلاص مرا بخواند
دعای او مستجاب کنم وهرکه مرا یاد کند من او را یاد کنم فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون یا محمد
علیه الصلوٰة والسلام سر فرود آر که متعجب وخرامان رفتاران را دوست ندارم چون روی آهسته باش
امام نشابوری می گوید که فرمودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم باز گشتم تا رسیدم بآسمان ششم از انجا
بآسمان پنجم آمدم وبآسمان چهارم عبور کردم از انجا بآسمان سوم گذر کردم از انجا بآسمان دوم آمدم چون
بآسمان دنیا رسیدم در زیر آسمان دنیا نظر کردم گرد غباری دیدم وشورشی چند شنیدم از جبرئیل علیه السلام
پرسیدم که این چیست گفت یا رسول الله اینها شیاطین اند که در پیش دیدهٔ فرزند آدم ایستاده اند

دراہ تفکر و اندیشہ بر ایشان بستہ اند تا در ملکوت و اسرار جبروت تفکر نکنند اگر اینہا نبودی بنی آدم عجائب و اسرار ملکوت میدیدندومی دانستند امام قشیری گویند کہ فرمودند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام از اینجا بانشیب آمدم بدریای رسیدم کہ آنرا دریای اخضر گویند

باب چہل و پنجم در بیان دیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقعہای کہ بعد از نزول از سفر معراج بظہور پیوستہ ورفتن آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شہر جابلقا و جابلسا و دیدن یاجوج و ماجوج وجنیان

مشتمل ہست این باب بر شش واقعہ در کتاب معارج النبوۃ تصنیف مولانا معین الدین ور کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آوردہ کہ علما را در طریقۂ نزول معراج اختلاف ست بعضے گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر براق نشانیدہ بر اطباق سماوات گذرانیدند بعد ازان بر زمین آوردند **واقعۂ اول** روایتی ست کہ جبرئیل علیہ السلام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در شہر جابلقا و جابلسا و یأجوج و مأجوج گذرانید تا ایشان را باسلام دعوت کند فرمودند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یأجوج و مأجوج را بعبادت خدا و عز جلالہ خواندم اجابت نکردند وقبول دین اسلام ننمودند ایشان حشرۂ جہنم خواہند بودن آوردہ اند کہ یأجوج و مأجوج از اولاد یافث ابن نوح علیہ السلام اند خدای تعالی در سورۂ کہف از ایشان حکایت کردہ ست کہ قولہ تعالی قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض فھل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینھم سدا از حذیفہ عبد اللہ روایت می کند کہ گفت از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام سوال کردم از احوال یأجوج و مأجوج فرمودند کہ یأجوج قومی اند و مأجوج قوم دیگر اند و ہر یکی از ین دو قوم چہار صد ہزار طایفہ اند کہ ہر یکے از ایشان تا ہزار مرد جنگی از نسل خود نہ بینند نمیرد و چون ہزار بچہ بیارند آنگہ وی را مرگ نزدیک ست اصحاب گفتند کہ یارسول اللہ اوصاف ایشان از جہت ما بیان فرمای فرمودند کہ ایشان سہ صنف باشند یک صنف چون درخت آزرست کہ در جانب شام می باشند طول ایشان صد بست گز ست و این صنف را ہیچ مانع وجواب دہ ایشان نیست و صنف دیگر یک گوش خود را فراش سازند و گوش دیگر را لحاف خود سازند و بر خود می کشند و میخورند ہر کس کہ از ایشان بمیرد او را میخورند مقدمۂ ایشان در شام ست و ساقۂ ایشان در خراسان و آبہای مشرق زمین را خواہند خورد امیر المومنین در وصف ایشان گفتہ کہ کسے ہست کہ از حد گذشتہ بدرازی بر صورت آدمی اند ولیکن موی دارند و بعضے نیش دارند چون پلنگ و ہر چہ

از حشرات زمین در نظر ایشان در آید همه را ناپخته بخورند در میان مردم باجفت خویش جمع شوند واقعهٔ دویم
فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون جبرئیل علیه السلام مرا بدنیا آورد دیدم که دو عمود نور از
سوی عرش فرو می آید یکی بجانب مشرق میرود و یکی مغرب میرود از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این نور
چیست و کجا میرود جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله دو شهرست یکی بسوی مشرق دوم بسوی مغرب
وآنکه بسوی مشرق ست آنرا جابلقا گویند وآنکه بسوی مغرب ست جابلسا گویند بعد ازان جبرئیل علیه السلام
مرا بر در شهری گذرانید که در مشرق بود وآن شهر را ده هزار دروازه بود بروایتی دوازده هزار
دروازه داشت از دروازه تا بدروازه دیگر یک فرسخ راه بود اصل آن شهر از ابقای قوم عاد بودند
از نسل مومنان بصالح پیغمبر ایمان آورده بودند ونام آن شهر بزبان سریانی برقیاست وبعبرانی جابلقاست
وبر هر دروازه هزار دربان دارد هر روز مقرر اند که مسلح باشند ودر روز دیگر نوبت ده هزار کس دیگر شود
باین طریقه تا بروز قیامت مردم اولین را نوبت نرسد فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم این
قوم را بدین وعبادت خدای تعالی خواندم قبول اسلام کردند همه گرویدند سورهٔ فاتحه ایشانرا تعلیم نمودم
ایشان همه امتان من اند بعد ازان جبرئیل علیه السلام مرا در سه طائفه دیگر برد که عدد ایشان خدا تعالی
داند وبروایتی چهار طایفه اند یک طایفه را منسگ نام ست و دیگر فرقه را تاویل وفرقه دیگر را تارس
وفرقهٔ چهارم را تاویل گویند این چهار طائفه را بدین اسلام خواندم قبول نکردند در دوزخ با کفار قرین باشند
واقعهٔ سوم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بعد ازان حضرت جبرئیل علیه السلام مرا در شهر
جابلسا برد که بزبان سریانی برجیا گویند وبزبان عبرانی جابلسا گویند وآن شهر نیز ده هزار دروازه
دارد واز دروازه تا بدروازهٔ دیگر یک فرسخ راه ست هر شبی ده هزار مرد جوگی بدروازهٔ آن هستند تا
بروز قیامت حضرت رسول علیه الصلوة والسلام سوگند یاد کرد که بآن خدای که جان محمد علیه الصلوة
والسلام در قبضهٔ قدرت اوست اگر کثرت غوغای آن شهر نبودی هر آینه اهل دنیا از هبوط افتادن
آفتاب بشنودندی وهمه هلاک شدندی واقعهٔ چهارم فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام بعد ازان
جبرئیل علیه السلام مرا بقومی گذرانید که رب العزت در سورهٔ اعراف حسب حال ایشان می فرماید که
قوله تعالی ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون سدی ابن جریج وجماعتی از مفسران بر آنند که
اینها قومی اند که مسکن ایشان بسوی مغرب ست از اقلیم چین که روی بقبلهٔ اسلام دارند واز قوم موسی
علیه السلام اند وسبب افتادن ایشان بآن جایگاه آن بود که بنی اسرائیل پیغمبران را بقتل میرسانیدند
وانها یک سبط بودند از جملهٔ دوازده سبط طاقت دیدن آن نداشتند از ایشان بیزاری کردند و

برگشتند و دعا کردند تا رب العزت میان این قوم و بنی اسرائیل جدائی افگند و در زیر زمین راهی برای ایشان
کشاده گردانید تا بران راه درآمده راهی شدند از دیار مغرب بیرون آمدند و دران مقام مسکن نمودند
امام نشابوری میگوید که اصل این قوم طائفه بودند از ابقای قوم موسی علیه السلام و عمر ایشان دراز شد
و بماندند تا زمان حضرت عیسی علیه السلام بعد از آن که حضرت عیسی علیه السلام را بآسمان بردند معاصی
و فواحش در میان مردم بسیار شد و فسق آشکارا گردید این طایفه باین معنی محزون شدند خدای تعالی
در زیر زمین راهی پیدا کرد که ایشان دران راه بدر رفتند و عمودی از نور پیش ایشان پیدا شد و دران
راه خدای تعالی مائده و طعام پیدا کرد میخوردند و نیم سال بدان طریق راه میرفتند تا از زمین چین سر
برآوردند و در اینجا مسکن کردند فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان آن قوم در آمدم و برایشان
سلام کردم جواب سلام مرا دادند جبرئیل علیه السلام بایشان گفت هل تعرفون من تکلمون یعنی آیا هیچ
میدانید که با که سخن می گوئید ایشان گفتند که نمی دانیم جبرئیل علیه السلام گفت هذا محمد النبی الامی صلی الله
علیه وآله وسلم فامنوا به ایشان با پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام ایمان آوردند گفتند یا رسول الله موسی
علیه السلام ما را وصیت کرده بود که هر که از ما با تو رسد سلام موسی علیه السلام را با تو رساند حضرت
مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که علی موسیٰ و علیکم السلام چون آن قوم دانستند که من محمدم
علیه الصلوٰة والسلام پیغمبر آخر الزمان هستم که نعوت جلال و صفت کمال من در کتب ما تقدم مطالعه نموده اند
و از انبیای پیشین علیهم السلام شنیده اند همه بخدمت من مبادرت نمودند و یکدیگر را بشارت رسانیدند
و بر حوالی من مجتمع شدند عرض دین اسلام را بر ایشان کردم قبول نمودند و بمن ایمان آوردند و بنبوت
و رسالت من گواهی دادند گفتند یا رسول الله حق تعالی موسی علیه السلام را از بعثت تو و رسالت
تو خبر داده بود او ما را وصیت کرده بود مدتیست که انتظارے قدوم شریف تو برده ایم الحمد لله که این
دولت از ورای پردهٔ غیب روی نمود فرمودند بعده در میان آن قوم چند چیز مشاهده کردم اول آنکه
گوشهٔ آنها زردوسینهٔ ایشان سلیم دیدم و جامهای ایشان همه پشمین بود و در انجا دری و در بندی نبود و سرایهای
ایشان بگورستان نزدیک بود و در میان ایشان غنی و فقیر نبود همه مساوی بودند و دوکانهاے ایشان
در بازار کشاده همه در مسجد معتکف بودند چون در میان ایشان فرزندی متولد شدی می گریستند و چون
کسے از ایشان فوت شدی اظهار بهجت و سرور نمودندی و در میان ایشان قاضے و والی نبود و لیقد و
قامت بلند و توانا بودند از ایشان پرسیدم که شما بر چه دین می باشید گفتند که ما بخدای تعالی ایمان
داریم و ملائکه و کتب و رسل ایمان آورده ایم و داد اهی فرایض می نمایم و صله رحم بجا می آریم و بقضاے

خداوندی راضی می باشیم و در نعمت او شاکر و در بلای او صابریم و هرگز با کید یگر دشمنی نداریم مال ما و دین
ما یکی ست رضای خدای تعالی را بر هوای نفس خود برگزیده ایم و آنچه می دانیم بآن عمل می نمائیم وآنچه
نمیدانیم در تعلیم آن می کوشیم و همه طلب علم می کنیم که رضای خدای تعالی دران ست و هرگز غیبت
برادر مومن نمی کنیم و بفضول تکلم نمی نمایم و روزها بروزه و شبها بنماز می گذرانیم کشت ما صوم و صلوٰة ست
و دردن اجتهادات در عبادات ست و دیگر آنکه در امر معروف و نهی منکر ما امکن می کوشیم و بهر قوع که میدارد
بدان قانعیم امروز فقر را بغنا اختیار کرده ایم تا بنعیم باقی مستعد گردیم وصیت موسی علیه السلام ما را باین صفت
متصف داشته است اکنون عزیمت چنان می باشد که تا باشیم برین صفت مصمم باشیم بعده از ایشان
سوال کردم که ای قوم گونهٔ شما چرا زرد ست گفتند که از ترس خدا تعالی گفتم جامهای شما چرا پشمین است
گفتند از برای آنکه لباس انبیا علیهم السلام اکثر پشمینه بوده است گفتم خانهای شما چرا بے درست گفتند
دراز برای دفع خاین ست در میان ما یان خاین نیست گفتم دوکانهای شما چرا درکشاده کسی بخرید فروخت
مشغول نه گفتند هرچه گاهی که یکے از ما را بچیزی ببازار مهم شود ببازار رود و هر کالای که خواهد بردارد و بهای
آن را در همانجا بنهد ما اهالی ما یکی ست حاجت بخرید فروخت نیست گفتم خانهاے شما از مسجد چرا دورست
گفتند از برای آنکه تا گامهای ما در راه مسجد بیش و ثواب بیشتر باشد گفتم گورستان شما چرا بخانهای شما
نزدیک ست گفتند تا مرگ را فراموش نکنیم گفتم بر مولود چرا میگریئید و بر مُرده شادی می نمائید گفتند بر مولود
ازان می گریم که او را از عالم اطلاق بدین زندان دنیا محبوس می کنند چون بمیرد باز رهد و ازین قیود
آزاد گردد و دیگر در میان ایشان بیمارے ندیدم سرّ آن پرسیدم گفتند بیمارے از برای کفارت ذنوب
ست چون در میان ما گنهگار نیست احتیاج بکفارت ذنوب نیست و اگر احیاناً کسی از ما گناه کند فی الحال
صاعقه از آسمان پدید آید و او را دران مکان پاک بسوزد گفتم در میان شما یان چرا قاضی و والی نیست
گفتند از برای آنکه در میان ما جنگ و خصومت نیست گفتم در میان شما یان درویش نیست گفتند از برای
آنکه فنای دنیا را ساخته ایم در بسیارے مال نکوشیم از شهر بیرون آیم هرسال و غله بکاریم چون برسد باتفاق
بدرویم و بکوبیم و در یک موضع بنهیم و باندازهٔ حاجت خود ازان بر میداریم تا سال دیگر ما را کفایت باشد
گفتم در میان شما چرا قحط نیست گفتند از برای آنکه ما یان استغفار می کنیم فرمودند که در میان ایشان
ماران و کژدمان دیدم که می گردیدند گفتم اے قوم این چرا ست گفتند یا رسول الله ما ایذای خدا تعالی
نمے کنیم ازین جهت این جانوران ایذاے ما نمی کنند و دیگر گوسفندان ایشان در کوها بے گشت
بے شبان و نه گرگ آنها را پاره می کرد و نه دزد از ان سوال نمودم گفتند عادت ما آن ست که این

گوسفندان را در کوه رہا می کنیم گیاہ میخورند ہر کس از ما احتیاج بگوشت دارد رفتہ بقدر احتیاج مے ساند
ازین جہت گوسفندان ما محفوظ اند باز از ایشان سوال کردم کہ تزویج و نکاح در میان شما چگونہ است
جواب دادند کہ ہر کس کہ از ما دخترے دارد و کس دیگر پسرے دارد از روی صدق و اخلاص دختر را
میفرستاند قبول می کنند و باتفاق قبول می کنند و باتفاق مناکحت می کنند ازین جہت خداوند تعالے
برکت بما دادہ بعد ازان گفتند یا رسول اللہ شرایع دین خود بر ما عرض کن و ما را وصیت کن آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ شرایع دین بایشان تعلیم نمودم و وصیت ایشان باین طریقہ نمودم کہ
ای قوم صبر سازید بر سختیہا و بر ہیچ عملی از اعمال خود متعجب مشوید و اعتماد بر رحمت خدای تعالے نمائید
و ہموارہ میان خوف و رجا باشید و بدین نوع زندگانی نمائید بعدہ این کلمہ برایشان عرضہ نمودم کہ
لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ گفتند یا رسول اللہ از خدای تعالے بخواہ تا ما از شفاعت تو با نصیب
باشیم پس بخواستم ہمہ بسجود رفتند وداع کردہ مراجعت نمودم ایشان گفتند یا رسول اللہ با شما دو حاجت
داریم از خدای تعالی درخواست نمائید تا کفایت فرماید یکے آنکہ زمین را از برای ما یان در نوردد
تا ہر سالی یکبار بزیارت خانۂ کعبہ مشرف گردیم دویم آنکہ خدای تعالی ما را از نظر خلق بپوشد تا خلق
بما در فتنہ نیفتند فرمودند از خدای تعالے درخواست کردم اجابت فرمود اکنون ایشان ہر سال
حج پنہانی می آیند چنانکہ ہیچ کس بر احوال ایشان مطلع نمی گردد **واقعہ پنجم** فرمودند پیغمبر صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم بعد ازان بخلق کثیر از جنیان بگذشتم ہمہ برگرد من در آمدہ بر من سلام کردند و شنیدم کہ
بعضے از ایشان می گفتند کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدًا
عبدہ و رسولہ بعد ازان گفتند یا رسول اللہ عرض دین خود بر ما بکن گفتم مرا باین امر نفرمودہ اند
واقعہ ششم فرمودند حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از انجا در گذشتم با بیت المقدس
رسیدم و براق را بحلقۂ در مسجد اقصے بربستم در آمدم دو رکعت نماز شکرانۂ نعمت و کرامت لے
گذاردم بعد ازان جبرئیل امین علیہ السلام صور انبیا علیہم السلام را با من نمود و صورت خود را
نیز در میان آن صور بدیدم چنانکہ ابوبکر رضی اللہ عنہ بر یمین و عمر رضی اللہ عنہ بر یسار من بودند
چون از مسجد بیرون آمدم جبرئیل علیہ السلام گفت بر براق بنشین چون بر براق نشستم پیش از انکہ
چشم بر ہم زنم خود را بمکہ دیدم مروی ست از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ چون از
بیت المقدس با جبرئیل علیہ السلام بصحرای ذی طوی کہ موضعی ست در مکہ رسیدند آنحضرت با جبرئیل
علیہ السلام گفت ای جبرئیل مرا درین معراج کہ تصدیق خواہد کرد از من کہ درین مقدار فرصت

این ہمہ دولت وسعادتم دست داد کہ مرا از کونین بیرون برد و باز بدین عالم فرستاد جبرئیل علیہ السلام گفت باکی نیست اگر ایشان تصدیق نکنند ابوبکر اول بار تصدیق تو خواہد کرد و او صدیق ست رضی اللہ عنہ

باب چہل وششم در بیان خبر دادن آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از نشانہای بیت المقدس وقوافل قریش اقرار مومنان وانکار کافران معراج سید انس وجان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجہ احمد بغدادی آوردہ است کہ چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازانجا روان شدند بخانہ امہانی آمدند مہتر جبرئیل علیہ السلام باآداب تمام باستادند و در رسید کہ یا جبرئیل علیہ السلام با محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بگو کہ آن خلعت و براق را نزد خود نگاہ دارد جبرئیل امین علیہ السلام این ندا بشنید گفت یا رسول اللہ حکم الٰہی چنین ست کہ این خلعت و براق را باخود نگاہ داری پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ای جبرئیل امین من در دنیا فقر اختیار کردہ ام امتان من فقیر اند بہان بہتر کہ با فقر بسازم این خلعت و براق را ہمراہ خود ببر جبرئیل علیہ السلام از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام رخصت گرفتہ رفت چون پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام بسوی آسمان نظر کردند ستارگان را بجای خود دیدند چون بہ بستر خود دست نہادند گرم دیدند و ابریقی کہ با او وضو کردہ بودند آب او ہنوز در جنبش بود در تعجب شدند بعدہ بسوی قبر پدر مادر روان گردیدند چون انجا رسیدند روی خود را بسوئے قبلہ کردہ گفتند خداوندا ایشان را زندہ گردان آنگاہ درمیان قبر ہر دو شگافے پیدا شد بفرمان اللہ تعالی ہر دو بیرون آمدند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام را سلام کردند وایستادہ شدند حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام ایشان را در کنار گرفتند ایشان گفتند یا رسول اللہ بر ما کلمہ عرض کن پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند بگوئید کہ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ چون این کلمہ بگفتند تاریکی کفر از دل آنہا برفت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند کہ بہ برکت این کلمہ آتش دوزخ بشمایان حرام شد دیگر رضای شمایان چیست اگر زندگانی دنیا را می خواہید از حق سبحانہ وتعالی درخواست نمایم ہر دو در فریاد در آمدند گفتند ای نور دیدہ ما آنقدر رنج مرگ و عذاب دوزخ و عذاب قبر چشیدہ ایم کہ کسے چنان نچشیدہ باشد ہر کہ یکبار مرگ را ببیند ہرگز ہوس زندگانی دنیا نکند ای نور چشم ما دعا کن کہ ہر دو بدار البقا رویم پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام دعا کردند باز ہر دوی ایشان جان بحق تسلیم کردند بدست مبارک خود ہر دوے ایشان را دفن کردند وبسوے حرم روان شدند در **روضۃ الاحباب** آوردہ کہ فرمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بحجرہ در آمدم بر جامہ خواب نشستم شکر وثنای باری تعالی بجا آوردم بعد از ان امہانی عمہ من آمد گفت ای جان عمہ

کجا بودی کہ من آمدہ بودم ترا ندیدم درہا بستہ بود اکنون ترا می بینم و درنیز ہمچنان بستہ گفتم یا امہانی امشب نماز خفتن باخانہ تو گذاردم وہم بولایت شام رفتم و دربیت المقدس نماز گذاردم وبا سایر انبیا علیہم السلام امام من بودم واز انجا مرا بآسمان بردند وآنچہ دیدہ بود ہمہ را بگفت امہانی گفت جان امہانی فدای تو باد ہرگز این کیفیت با قرشیان نگوئی کہ ایشان تکذیب تو کنند وترا دروغ گوی گویند ودر پے کشتن تو شوند وایذا رسانند گفتم بدان خدای کہ مرا براستی بخلق جہان فرستادہ است انچہ دیدم باز ندارم وہمہ رابگویم ودر کتاب معارج النبوت آوردہ است کہ امام لیث کلبی وغیرہ چنین روایت کردہ اند کہ امہانی دختر ابوطالب گفت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام خواست کہ برخیزد واز نزد من بیرون رود من دست درردای او سخت گرفتم تا نرود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام زور کرد من ردای او را رہائی دادم بیرون رفت چون صبح دمید نماز بامداد را ادا کرد ، پشت بمحراب باز داد بلال رضی اللہ عنہ را فرمود کہ منادی دردہ تا ہمہ اصحاب جمع شوند بلال رضی اللہ عنہ منادی کرد ہمہ جمع شدند **آوردہ اند** کہ چون نظر خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام برعثمان رضی اللہ عنہ افتاد دید کہ پا ہای او آماسیدہ است گفت یا عثمان چرا پا ہائے تو آماسیدہ گفت یارسول اللہ سی سال ست کہ من ہر شب در شوق لیلۃ القدر ایستادہ شب بیداری می کنم امشب ہرچند قصد ایستادن کردم نتوانستم فرمودند سبب چہ بودہ است گفت زیرا کہ امشب چنان دراز شدہ بود کہ ہرگز چنین نشدہ بود ومن تا مدت شش ماہ درین شب ایستادہ ماندم چون پای من یاری نداد بسوی آسمان نظر کردم ستارگان را بجای خود دیدم وروشنائے نور بدیدم دانستم کہ امشب شب معراج شما بودہ است بعد ازان غلبۂ خواب مرا در زمین انداخت و در غفلت مرا چیزے معلوم نشد پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمودند کہ یا عثمان امشب آن عجائبات دیدہ ام کہ از شنیدن آن ہر دو جہان فراموش شود چون این سخن ہمہ یاران شنیدند شادمان شدند گفتند یارسول اللہ مارا از صفت این سفر معراج کہ کردۂ سرافراز کن پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام از بدایت این سفر مبارک خود خبر داد عزیزان صحابہ شنیدہ قبول کردند **آوردہ اند** کہ این حکایت در مکہ معظمہ مشہور گشت کہ محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام چنین دعوی می کند ابوبکر رضی اللہ عنہ دران وقت غائب بود ودر پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہنوز نیامدہ بود ابوجہل چون این سخن بشنید گفت حصل المراد آرزو چنان می بود کہ محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام چنین دروغی ومحالی بگوید ومن بوے بگیرم تا خلق کذب وی بدانند کہ ہرچہ میگوید ہمہ دروغ می گوید برخواست وشادی کنان در مجلس آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمد پیش نشست وبر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سبیل استہزا گفت ہیچ امر مجددی پدید آمدہ است

واستفادۂ معنی از معانی غریبہ روی نمودہ رسول علیہ الصلوۃ والسلام فرمودند کہ آری شب سفری کردہ ام کہ کسی این طریقہ سفر نکردہ است وخبری آوردہ ام کہ کسی این نوع خبر نیاوردہ ہست گفت تا بکجا سفر کردۂ آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جواب دادند کہ تا بہ بیت المقدس وازانجا بر اطباق سماوات ترقی نمودم گفت امشب رفتی وصباح در مکہ آمدی گفتند آری ابوجہل مصلحت ندید کہ تکذیب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کند از ترس آنکہ اگر قوم بیایند مبادا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انکار کند ابوجہل گفت یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام انچہ بیش من گفتی پیش قوم ہم ظاہر خواہی کرد یا نہ فرمودند آری ظاہر کنم ابوجہل این سخن بشنید با خود گفت کہ اگر ممکن شود ابوبکر را از اتباع محمد علیہ الصلوۃ والسلام باین سبب برتوان گردانید پس برخاست وقصد کرد کہ تا ابوبکر رضی اللہ عنہ را بہ بیند در راہ بوی رسید گفت لے پسر ابو قحافہ باتو گفتم خبر رزق وافعال این مرد را الکون بحقیقت بدانکہ وے ہمہ دروغ می گفتہ است ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت یا ابا الحکم ترا از وی چہ دروغ معلوم شد ابوجہل گفت محمد علیہ السلام می گوید کہ مرا دوش از ینجا بہ بیت المقدس بردند وازانجا بآسمانہا وعرش رسیدم وہم در شب باز آمدم تو باور می کنی کہ دریک شب کسی از مکہ برود بہ بیت المقدس وازانجا بر اطباق سماوات وہم دران شب باز آید اگر باور داری در نقصان عقل تو شکی نیست ابوبکر رضی اللہ عنہ با خود اندیشہ کرد کہ مخبر ابوجہل ست واو متہم ست ودر حق کہ ابوجہل تزویری کردہ باشد تخلیطاً وتغلیطاً تا مرا در تصدیق امر محالی در کشد قوت صدق او مروی را یقینی وتعلیمی داد بکلامی مخلص چنین جواب داد کہ ان قال فقد صدق یا ابوجہل اگر انچہ تو می گوئی محمد علیہ الصلوۃ والسلام گفتہ ومی گوید راست باشد یا ابا الحکم این ترا از وے عجب نیاید کہ من او را بیش ازین وعجیب تر ازین باور میدارم وی می گوید کہ جبرئیل علیہ السلام دریک طرفۃ العین از زیر عرش خداے تعالے کہ پنجاہ ہزار سالہ راہ است نزد من می آید وبمن وحی میرساند وباز دریک طرفۃ العین در مقام خویش میرود آن خدای کہ با پیک خویش این کند چہ عجب باشد کہ با حبیب خویش بیش ازین ابوجہل گفت اے ابوبکر تو مغرور شدۂ در قصۂ این ساحر من دست از تو شستم خاک در دہان او باد پس ابوجہل خائب ونگون سار گشت ابوبکر رضی اللہ عنہ بشتاب در نزد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد باطنش بشمع شوق منور شدہ وظاہرش بنور صدق آراستہ گشتہ صادق وار گفت یا رسول اللہ مرا از سفر دوشینہ خبر دہ پس نبی علیہ افضل الصلوات واکمل التحیات فرمود کہ دوش نماز فریضہ را باشما گذاردم وسنت آن در بیت المقدس گذاردم جبرئیل علیہ السلام براق آورد بنشستم وبرفتم تا بیت القدس ارواح پاک انبیا وسادات ملأ الاعلی را امامت نمودم وازانجا بخطۂ ملکوت سفر کردم وسنت ووتر را در زیر عرش ادا نمودم ولفظ حدیث این ست صلیت العشاء عندکم وصلیت کعتیہا ببیت المقدس

وصلیت الوتر بجنب العرش فی روایة تحت العرش چنین مروے ست کہ ہرچہ پیغمبر علیہ الصلوة والسلام
می فرمودند ابو بکر صدیق تصدیق می کرد چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ در بیت المقدس رفتم
ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت صدقت فیما قلت بعد ازان گفت مرا بر آسمانہا بردند چنین و چنان
دیدم وشنیدم ومرا بملکوت آسمان بگردانیدند بافق اعلی رسانیدند گفت صدقت باز بدرخت
سدرة المنتہی رسیدم وازانجا بکرسی رسیدم ودیدم انچہ دیدم وشنیدم گفت صدقت وبعد ازان
بعرش رسیدم وحجابہا طے کردم وکرّو بیان وحاملان عرش ولوح وقلم را دیدم گفت صدقت وازانجا
نیز درگذشتم بنور جلال وجمال رسیدم وبلقای حق سبحانہ وتعالی مشرف شدم وانچہ گفتنی بودے زبان
گفت شنیدم گفت صدقت باز ازانجا برگشتم وقیامت را بدیدم وباہشت بہشت رسیدم وانچہ
نعمات بہشت بود دیدم وہفت طبقہ زمین را دیدم وگاو وماہی وہفت طبقۂ دوزخ را دیدم گفت
صدقت باز بجابلقا وجابلسا رسیدم وانچہ ہیچ فرشتہ مقرب ونبی مرسل ندیدہ بود دیدم ابو بکر رضی اللہ
عنہ برپاے خاست وبوسہ برپای مبارک آن حضرت علیہ السلام داد گفت صدقت یا رسول اللہ
پس پیغمبر علیہ الصلوة والسلام فرمودند کہ یا ابا بکر چون براین سفر من تصدیق آوردی نشان تصدیقت
چیست گفت بعزت آنخداے کہ ترا براستی بخلق فرستادہ چنانکہ در بیداری صورت ترا درین سفر
ازمکانی بمکانی دادم رکبی برکبی بعالم بالا می بردند جان در خدمت تو منزل بمنزل ہمراہ تو بود معراج تو سفرے
بصورت معنی بود سیر من در خدمت تو بسر وجان بود مرا بخواب وترا بہ بیداری ترا بتن ومرا بجان ترا
بظاہر ومرا بباطن می بردند در معارج النبوت آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ ای
ابو بکر مرا در ہمہ تصدیق می کنی گفت چون تصدیق نکنم خدای کہ جبرئیل علیہ السلام را ہزار بار از آسمان
بزمین فرود تواند آورد ومحمد را علیہ الصلوة والسلام از زمین بآسمان تواند برد ازینجا مقرر شد کہ اول کسی
کہ تصدیق معراج پیغمبر نمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو بکر صدیق بود رضی اللہ عنہ وگویند کہ ازان روز باز
ملقب بصدیق گشت تا در بارہ او آیہ آمد کہ والذی جاء بالصدق وصدق بہ واول کسے کہ در معراج
تکذیب آنحضرت کرد ابو جہل لعین بود تا در بارۂ او این آیہ آمد کہ فمن اظلم ممن کذب علی اللہ وکذب بالصدق اذ جاءہ
پس ہر کہ تصدیق معراج کند متابع ابو بکر صدیق ست رضی اللہ عنہ وہر کہ انکار معراج کند پیرو ابو جہل لعین
ست وشتان بین ہذا وذلک والحمد للہ رب العلمین آوردہ اند کہ ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ ہنوز در پیش پیغمبر
علیہ الصلوة والسلام نشستہ بود کہ ابو جہل لعین باگروہی از صنادید قریش از در درآمد گفت یا محمد علیہ السلام
انچہ پیش من گفتی پیش این جماعت ہم بگوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ دوش مرا در بیت المقدس

بروند وازانجا بر آسمانها بروند حاضران ازان متعجب شده بعضے دست برہم میزدند وبعضے در انکار غلو میکردند زیراکہ این نزد عقول ناقصۂ از جملہ محالات بود مردم بمرتبۂ استبعاد نمودند کہ جمعی از مؤمنان کہ ضعیف الایمان بودند از دین برگشتہ مرتد شدند العیاذ باللہ من ذلك وحوض عبد المطلب جد رسول اللہ حوضے از چاہ زمزم بمطعم بن عدی دادہ بود او از چاہ زمزم آب برمی کشید وازان حوض بمردم آب می داد چون این سخن بشنید سوگند بلات وعزیٰ یاد کرد کہ این حوض را خراب کنم وکسے را ازان آب ندہم از میان قوم برخاست وبرفت وآن حوض را خراب کرد ومرتد شد نعوذ باللہ من الضلالۃ بعد الهدایۃ من یهدی اللہ فلا مضل لہ ومن یضللہ فلا هادی لہ جمعی کہ شجرۂ ایمان در باطن ایشان بیخ یقین بزمین دل ہنوز فرو نبردہ بود کہ تندباد ارتداد آن نہال بے بنیاد ایشان را از بیخ وبن برکند ومعراج را باور نداشتند وگروہی از منکران کہ در وجہ جحود انکار ایشان را چیزی نیست گفتند کہ آن را باور نداریم اما جمعی از حاضران کہ مسجد اقصی را دیدہ بودند زبان حجت دراز کردند گفتند کہ یا محمد علیہ السلام ما میدانیم کہ تو در عمر خود مسجد اقصے را ندیدۂ اگر امشب در انجا رسیدہ باشی وراست میگوئی نشان محاریب ودرہای آن شرقیاً وغربیاً بیان فرما از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مروی ست کہ فرمودند در انحال انواع ملال برمن طاری شد چنانکہ ہرگز مثل آن ملول نشدہ بودم زیراکہ در رفتن وآمدن مرا مجال تفرج اطراف وجوانب نبود وملاحظۂ علامات بیت المقدس نداشتم زیراکہ شخصے کہ از کمال اشتیاق او را می برند وچندان ذوق مناجات حضرت اللہ تعالی ومشاہدۂ جمال وجلال الٰہی داشت کجا پروائے نظارۂ در مسجد اقصے ونقش در دیوار داشت از بہر آنکہ التفات کردن در حین توجہ بدرگاہ کبریا وحضرت جبروت باغیار شرط کمال ادب نیست در حال فرمان شد بجبرئیل علیہ السلام کہ بیت المقدس را بر بالائے ہوا در برابر حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدار فی الحال جبرئیل علیہ السلام مسجد اقصے را برپر خود بیاورد در نزد خانۂ عقیل در نظر من بداشت در انجا می دیدم ہرچہ از من می پرسیدند جبرئیل علیہ السلام اشارت میکرد یک بیک جواب می گفتم بروایتی آن ست کہ حق تعالی قوت بینائی آن حضرت علیہ السلام را زیادہ ودیدن بیت المقدس را از مکہ بروآسان گردانید وحجابہا از نظر خواجہ علیہ السلام دور شد انچہ پرسیدند فی الفور جواب دادند آن طائفہ را تعجب زیادہ شد گفتند کہ یا محمد علیہ السلام از کاروانی ما خبر بدہ کہ با ما اہم ست فرمودند کہ سہ قافلہ را دیدم یکے در روحا بطلب شتر گم شدہ مشغول بود ومن از قدح او آب نوشیدم چون بیایند از ایشان استفسار نمائید کہ از طلب شتر آمدند در قدح آب یافتند یا نہ ودیگر در ذی مردہ دو نفر ازان قافلہ بر یک شتر سوار بودند مرکب ایشان از مرکب من برمید یکے ازان

دو کس از بالای شتر افتاده دست او بشکست سوم قافله خاصه شما را در تنعیم گذاشتم و فلان با فلان با اشتر
خاکستر رنگ که در غراره مخطط بار داشت و پیش رو قافله بودند ایضاً فرمودند که در کاروان فلان مرد را
سرما گرفت از غلام خود جامه بخواست تا خود را بپوشانید باز کافران گفتند که ما را دل نگران کاروان
خویش ست بگو که بعدد چند بودند فرمودند که مرا شغلی بود کلی حساب ایشان نکردم فی الحال جبرئیل علیه السلام
آمد که ملک تعالی می فرماید که اگر تو بحساب ایشان نپرداختی اینک ما که خداوندیم ترا په داختیم پس از مکه
تا آن کاروان هرچه حجاب بود از سنگ و کوه جمله را بر داشت و راه را پاک گردانید و آن چنان که بود
عدد آن بحساب بگفت که چند ست و نیز گفتند که خبر شتران ما را بده فرمودند در تنعیم گذاشتم با ایشان و
گفتند ساز ایشان چون بود گفتم چنین و چنان صفت داشتند و فلان و فلان با ایشان بودند و در پیش
کاروان شتر سفید ست و فلان مرد بران نشسته است آنگاه گفتند که کاروان ما تا بکی برسد گفت
موعد نزول ایشان طلوع آفتاب است کفار چون این سخن بشنیدند شاد شدند زیرا که خبر یافته بودند از
کاروان تا مکه پنج شش منزل ست قریش دیدبانها بنهادند بسوی کاروان می نگریستند و گروهی بسوی
برآمدن آفتاب نظر میکردند آفتاب نزدیک رسید که برآید اما کاروانی هنوز دورتر بودند فرمان آمد مر آن
فرشته را که مؤکل آفتاب ست زمانی زمام آفتاب را بکش و جبرئیل علیه السلام را فرمان شد که مؤکل
زمین را بگوی تا رگهای زمین را بکشد و زمین را در زیر پای کاروان طی کند تا رسول ما صلی الله علیه
وآله وسلم کاذب نشود چون نزدیک شد که آفتاب برآید کاروان دور بودند فرمان حق تعالی شد
بجبرئیل علیه السلام تا که پر خویش را بر گردن خورشید بنهاد تا آهسته تر برآید و از دیگر جانب زمین را می نوردیدند
تا کاروان وقتی رسد که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم گفته بود چون هر دو را مقدار برآمدن موافق و مطابق
شد آفتاب از مشرق سر زد و از جانب دیگر کاروان در آمد مترقبان آفتاب فریاد بر آوردند که والله قد طلعت
الشمس بخدای آفتاب برآمد و مترصدان کاروان فی الحال فریاد بر آوردند که والله وصل العیر کما قال
محمد علیه الصلوٰة والسلام اینک کاروان در آمد همچنانکه محمد علیه الصلوٰة والسلام گفته بود اصحاب در ایستادند
و از کاروانیان حکایت رمیدن شتر و گم شدن شتر و دست شکستن و سایر اخبار که حضرت خواجه
علیه الصلوٰة والسلام فرمودند سوال می کردند و جوابهای موافق می شنیدند و آنانکه شتر ایشان رمیده بود
یکی افتاده و دست شکسته بود گفتند که راست می گوید محمد علیه السلام در صحرا ابر مثال برق خاطف بگذشت
و کمان از دست ما بیفتاد و بر داشته باز بدست ما بداد و در خسار مومنان از شادی افروخته شد
و دیدهٔ منکران از کدورت دوخته می شد و قصهٔ معراج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شد و شمع

تصدیق

تصدیق لامع گشت **بیت** گردن تصدیق برافراختند ٭ وزتن تکذیب سرانداختند ٭ القصہ باوجود
این ہمہ شواہد قاطعہ منکران جاحد در مسلک تصدیق و اقرار قدم ننہادند و زنار انکار از خاصرۂ
استکبار نکشادند ما ھذا الا سحر مبین **بیت** ہزار معجزہ گر پیش منکری آری ٭ چو جاہل ست
بسحرش ہمی کند منسوب ٭ بنزد نے بصران خوب می نماید زشت ٭ بہ پیش معتقدان زشت می نماید خوب ٭
و نیز اہل مکہ بسوی خادمان بیت المقدس قصۂ معراج را نوشتہ فرستادند خادمان بیت المقدس در جواب
نوشتہ فرستادند کہ آری در فلان شب ما علامات آن را دیدیم شب ہمہ درہای بیت المقدس را بستہ بودیم
بامداد فلان در را کشادہ دیدیم و قدم او را بر صخرہ بر آمدہ دیدیم **بیت** ای ز تو بالا گرفتہ رایت دین گستری ٭
ذات پاکت ختم کردہ آیۂ پیغمبری ٭ یک سوارہ تاختی تا قاب قوسین نبود ٭ از رُسُل کس را مسلم پیش بعثت
مہتری ٭ **اشارتے** شنو اہل کاروان ہمہ کافران بودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ایشان
در محل طلوع آفتاب برسند حق تعالی از برای صدق قول مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم راہ را برایشان
نزدیک گردانید اگرچہ ایشان مستحق این کرامت نبودند رسول علیہ الصلوۃ والسلام با مؤمنان گفتہ کہ
شفاعتی لاھل الکبائر من امتی اگر برائے صدق قول او آفتاب رحمت خود را از مطلع مغفرت بر آرد
و درہائے روضۂ رضوان برایشان بکشاید و راہ جنت برایشان آسان گرداند چہ عجب **نکتۂ دیگر بشنو**
چون مہتر موسی علیہ الصلوۃ والسلام در بیابان تیہ سرگردان شد بنالید کہ خداوندا مارا ازین بلا
برہان وحی آمد کہ یا موسی ما ترا بدعاے بلعم باعور را مبتلا گردانیدیم مہتر موسی علیہ السلام بشنیدن این
خبر دل تنگ شد درین سخن نیز اشارتے ست با بشارت و آن آن ست کہ دعا را اثر تمام ست نمی بینی
کہ بلعم باعور کہ ایمان او عاریتی بود بر پیغمبر عظیم و کلیم کہ موسی علیہ السلام ست مستجاب شد پس حضرت
محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب معراج بحضرت کریم و منان قدیم در ہزار مقام شفاعت امت
کردہ دعا نمود اعتماد تمام داریم کہ آن مستجاب ست القصہ چون حال بدین انجام رسید کفار قریش عاجز
شدند آنگاہ پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر منبر بر آمدند و ہمہ یاران باداب تمام ایستادہ شدند و در انجا
نشستہ بودند چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صفت معراج را بیان کردند ہمہ مومنان در حیرت ماندہ
بودند و خانہا و عیالان خود را فراموش کردند و ہیچ کس را تشنگی و گرسنگی غلبہ نکرد وضوی کسی ہم نشکست
بعضے بیہوش شدہ بودند و تمام تن ایشان گوش شدہ بود و بعضے درویشی اختیار کردند و بعضے از مستی
راہ بیابان را گرفتہ و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہنوز در سوز و گداز بودند **آوردہ اند** کہ ابوہریرہ رضی اللہ
تعالی عنہ می فرماید کہ من از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صد سال صفت معراج شنیدم ہنوز تمام

نکرده بودند من برخاستم چون بر آسمان نظر کردم همان روز قایم دیدم آفتاب بجای خود برقرار وقت ظهر هم نشده بود چون بخانه رفتم عیال و فرزندان خود را همان عمر دیدم گفتم ای عورت صد سال ست که از تو جدا مانده ام تو هنوز زندهٔ واین کودک هنوز پیر نشده آن عورت گفت ای ابو هریره تو همین لحظه از برای نماز پیش حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم رفته بودی مگر از راه برگشته آمدی و برما نوع دیگر سخن می گوئی چون این سخن شنیدم بیهوش شدم چون بهوش آمدم در یقین خود در آوردم گفتم که آمنا و صدقنا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بهمین معجزه هشتاد لک سال سیر معراج کردند ابو بکر صدیق رضی الله عنه چنین می فرماید که من سی صد سال پیش پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم صفت معراج را شنیدم چون بخانه رفتم مردمان را پرسیدم که چند سال از عمر من گذشت گفتند که یکساعت گذشت از شنیدن این سخن باقی عمر در تعجب ماندم حضرت فاروق اعظم عمر رضی الله عنه گفت من چهار صد سال صفت معراج را از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم هنوز تمام نشده بود عثمان ذی النورین رضی الله می فرمایند که من پنج صد سال از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صفت معراج را شنیدم حضرت علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه می فرمایند که من بدولت معراج هزار سال عمر یافته ام وصفت معراج شنیده ام هنوز تمام نشده بود و مرا الیقین شد بروز قیامت که آن روز بعضے ها همچنین خواهد شد و بعضے گویند که پنج روزه یک روز محشر کرده و بعضے گویند که صد ساله را یک روز قیامت باشد و بعضے گویند که پنجاه هزار سال امروز بود و بعضے گویند که نیک بختان در بهشت که یک روز بود و بعضے روایت می کنند که علقمه رضی الله عنه گفت من از آن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم صفت معراج را فرمودند که من از روز اول تا این ساعت در معراج می باشم زندگانی ما در میان شما بمعراج می باشد حضرت خالد ابن ولید رضی الله عنه می فرمایند که در میان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت حق سبحانه و تعالی سری ست که بجز الله تعالے کس دیگر آن را نداند

نعت

مشک ختن نفحهٔ آثار محمد
روح القدس آورده ز نزد ملک العرش
کاین شب شب وصل ست بدیدار محمد
بر رفته بصد عزت و اگشته بصد ناز
در معنے الفاظ گهر بار محمد

بر اوج دنی ثم تدلی شب معراج
پروانهٔ تشریف با حضار محمد
ارواح کرام رسل جمع ملک راه
بر فوق مراد آمده هر کار محمد
در حسرت آنم که بنهم بار د گر سر

خورشید و مه از پرتو انوار محمد
از سدره فراتر شده رفتار محمد
از لطف رسانیده ز در وار پیامش
نا یافته در پرده اسرار محمد
لال ست زبان فصحای همه عالم
آسوده دران پایهٔ دیوار محمد

روایتے ست که چون حضرت رسول الله محمد مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم صفت معراج را می کردند

سخن را بانجار سانیدند که مراد ربیت المقدس بردند یهودی درانجا پنهان شده نشسته بود این سخنها را بشنید از میان برخاست روی بجانب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرده گفت چگونه در یک شب بهفت آسمان رسیدے ولود هزار سخن با خدائے تعالے گفتے وجواب شنیدے چرا همچنین سخن دروغ رامی گوئی بعدازان آن یهودی از نزد آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم برآمده بجانب بازار روان شد چون ببازار رسید ماهی خرید خام بخانه خود برد بازن خود داد گفت تاآنکه غسل کرده از سرچشمه آیم این ماهی را پخته گذار این بگفت یهودی برسرچشمه رفت خویش را برهنه کرد لباس خود را برکنار چشمه گذاشت و درآب غوطه خورد بقدرت الٰهی از کناره دیگر سر برآورد و صورت خود را چون صورت زنان دید حیران شد ناگاه جوان اعرابی آمد دید که زن صاحب جمالی درانجا ایستاده اورا بگرفت درخانه خود برد و عقد کرد از میان هفت سال بگذشت چهار فرزند از وو جود آمد بعد از هفت سال باز یهودی بسرچشمه رفت و درآب غوطه خورد بقدرت الله تعالی باز از همان چشمه اول سر برآورد خود را بصورت اصلی چون صورت مردان دید وجامه خود را جایے که نهاده بود سلامت یافت و بپوشید و درخانه رفت زن خود را گفت ماهی را پختۀ یا نه زن گفت ماهی را الحال داده رفته بودی دیختہ طلب می کنی درحال یهودی برخاست بجانب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم روان شد وقتے آمد که پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام هنوز درسخن معراج بودند یهودی آمده از در درآمد آن همه واقعه که دیده بود بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یک بیک بیان نمود بعد ازان کلمه بر زبان رانده بدولت اسلام مشرف گردید

ذکر قصۂ صوفی زرگر که در معراج حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خطوری در دل او آمدن حق سبحانه وتعالی باو اظهار قدرت نمودن وشک او بیقین مبدل شدن

بیا اے گلستان بستان من
محب قدیم سخن دان من
که تا داستانی دگر دل پذیر

بیار د برائے دلت این فقیر
چنین دیدم اندر کتابی عزیز
ز قول بزرگان علم تمیز

که چون سهروردی سرافراز شد
در کشف معنے برو باز شد
بر شیخ دین صوفی باصفا

بخدمت کمربسته بود از وفا
چو در خدمت آن بیش بود بیشتر
در آدینه روز آمدی بیشتر

که سجادۂ شیخ یاران او
عزیزان سالک مریدان او
بگجیره ومسجد برد تیز گام

بیندازد آنکه یکایک تمام
چو صوفی بر دوستان یار بود
برغبت همیشه دران کار بود

یکی جمعه رفت آن مصلی گرفت
که در خاطرش کرد ناگه خطور
که آیا چگونه بشد آن امام
بساط ملک در فلک در نوشت
ز چندین هزار پرده بگذشت نیز
با حق سخن گفت او با خدا
درین پردهٔ نیلگون فلک
هنوزش بدی جامهٔ خواب گرم
بمعراج هر کو شکی آورد
بد و دیو وسواس بسیار کرد
بعقل اندرین ره نباید شدن
سمعنا اطعنا همی گوی بس
که عقل از پی آب آتش بود
تو گوئی به نی آتش اندر فتاد
هر آنکس که در جمعه غسل آورد
دران فرض سنت مهیا بود
بیک صوفی از بهر غسل ثواب
تن خویشتن دید در رود نیل
کران تا کران بود صحرای مصر
غریب دل افگار چون مور عور
بناگه یکی مصری آنجا رسید
مگر در کمین گان دزدان شدی
بهادم در آبم دمی گشت زیست
سوی خانه برده درش بر کشاد
پدر زن که بادام و مغز بود

ره مسجد آن مرد زیبا گرفت
ز معراج سلطان دین کرد یاد
ز مکه دران شب روان تا بشام
وزان پیشوا جبرئیل مانده باز
ز کرسی گذر کرد از عرش نیز
بباز آمدن شد بباغ نعیم
در و کشف شد رازها یک بیک
یقینم که حق ست صدق ست نور
براه یقین او شکی آورد
فرو ماند صوفی یل دوربین
در آتش بجلدی نباید شدن
نباشد درین راه پاک از محال
تجسس درین راه ناخوش بود
زره در لب شط بغداد شد
گناهان یک هفته زد بگذرد
دگر عید در جمعه واقع شود
سجاده بنهاده فرو شد بآب
برون آمد از آب کردش نظر
زمین تا زمان بود دریای مصر
برهنه بایستاد مدهوش ماند
چو آن صوفی آنجای عریان بدید
باو گفت صوفی که این لحظه من
نمی یابم اکنون ندانم ز چیست
بصوفی چو بگذشت بس نوش نیش
بمصر اندرون زرگری نغز بود

تنش صوف پوش و دلش در حضور
دلش زین معانی بفکرا وفتاد
وزانجا و هفت آسمان درگذشت
اخی نکته دان سخی سرفراز
چو در قاب قوسین شد مصطفی
وزانجا گذر کرد اندر جحیم
چو باز آمد آن معدن علم شرم
منزه ز باطل شک از نور دور
بهر چند با خود چنین گفت مرد
میان دو راه گمان یقین
که گشتی درین بحر صدق ست بس
ره عقل را بس نباشد مجال
درین ورطه صوفی بسر در فتاد
پی غسل جمعه دلش شاد شد
دگر غسل فرضی مرا در بود
دران فرض هر سه کفایت بود
چو سر برزد از آب مرد جمیل
ز بغداد قطعا ندیدش اثر
دل صوفی از حیرت آمد بشور
ز آشفتگی سخت در جوش ماند
بگفت ای برادر چه عریان شدی
کشیدم ز خود کسوت خویشتن
باو مصری از خود یکی جامه داد
باو داد مصری یکی دخت خویش
بدان پیش صوفی در آورد هم

درخت وجودش برآورد بهم
دران شهر صوفی بسی سال ماند
وزان قدرت قادر اندر شگفت
که تا غسل جمعه بجا آورد
تن خویش در شط بغداد دید
بپوشید رخت قدم بر گرفت
بره صوفی دیگر آمد برش
شگفت آمدش صوفی از کار خود
همان وقت هر جمعهٔ عادت ست
زن و بچهٔ خانمان داشتم
دیا دیدم این قصه در خواب من
قدیرست حق ست این قدرت ست
مصلی فگندش سراسر درست
چو فارغ شد آنمرد را از نماز
حکایات خود گفت با شیخ خویش
باو شیخ درین پند بسیار داد
قبول حق حق درویش من
یکی قدرت اوست طی زمان
کند درج صد قرن در یک نفس
بمعراج پیغمبر انکار نیست
که بار شصت از جهان ست بیش
غریب و عجیب از حق این کی بود
ز اعلاش در اسفل انداختند
محمد که ارباب ارواح بود
ز اسفل باعلے قدم در کشود

شو و زن چو بردند با هم بسر
میان عیال و زر و مال ماندہ
پس از مدتی صوفی دل دلیل
دمی رو براه خدائے آورد
دگر در کنار شط افتاده بود
بیک بخیهٔ صوفیان برگرفت
که بشتاب دریاب وقت زمان
بسے زار مانده ببازار خود
کجا رفتم آخر کجا بوده ام
بدم زرگر آنجا دکان داشتم
بیک لمحه عمرے همه بند من
یقینم که علام بے علت ست
که شیخ آمد و صوفیان نیز هم
بصف صفا پشت کردند باز
ز تدبیر معراج شک و یقین
بسی باب ارشاد بروی کشاد
بود قدرت حق ازین بیشتر
چو طے مکان چو طے لسان
دگر خواهد ایزد بدین نوع هم
که بر قادر این کار دشوار نیست
بیک چشم زد جثهٔ آن جنان
کز اسفل پیمبر باعلے رود
که اصلش ز اسفل بد و فرش خاک
چراغ تنش شمع مصباح بود
چو اصل بشر خاک بود از زمین

دو فرزند ازو زاد هر دو پسر
ولی پیش کس قصهٔ خود نگفت
یکی جمعه شد در لب رود نیل
سر از نیل صوفی چو بیرون کشید
همان رخت سجاده بنهاده بود
ز مسجد خیالی نو اندر سرش
چو شد شیخ در مسجد صوفیان
که این دم همان روز آنساعت ست
بمصر اندرون کدخدا بوده ام
نگر گشتم از هوش بر تاب من
بمن بگذراند خداوند من
بگفت این شد و در صف پیش جست
همه پاک دین و همه پاکدم
بر شیخ صوفی بیفتاد پیش
ز مصر و زن و بچهٔ آن و این
که ای ساده دل نوش بی نیش من
مرو در رهٔ فکر ازین پیشتر
بقدرت خداوند فریادرس
کند شرق غرب جهان را بهم
خدائے که خورشید زرینه کیش
برد راه صد ساله در آسمان
چو آدم صفی بو البشر ساختند
و جنت ازین رفت سوی مغاک
چو احوال او عکس آدم نمود
ز جنت بدنیا شد آدم ازین

ولے روح از عالم پاک بود
ازین شد با علی عرش حجاب
سوی اصل خود باز گردد عیان
که تختش بیک روز رفتی دو ماه
چون شیطان مردود راغب شود
بیک لحظه از فرش شد سوی عرش
بیک چشم زد تا کسے بنگرد
بیک لمحه می بگذرد بر سعید
سبک آصف برخیا اے فقیر
دو ماهه ره آورد آنجا درست
وزان به بدرگاه دانای راز
بجاه محمد نمودش طلب
بسی معجز آمد از ان طور نور
حق ست انچه کرد انچه گفت ست حق
بس آنگاه شیخ آن ولی خدا
که بر رای تو نی نهان ای اخی
عیالان او جگے زود تر
عیالان صوفی بره درکشید
کنون در صف صوفیان اشهرست
بدفتر نمودیم مذکور این

یکی قدسی از بام افلاک بود
که باب الارواح فرخنده است
چه آدم چه خاتم چه این وچه آن
شهٔ انبیا پیشوائے رُسُل
بیک دم ز مشرق بمغرب شود
سبلے روز محشر چو گردد عیان
بنفس مطیعان حق بگذرد
ز چندین هزا ساله راه طویل
بنزد سلیمان چه کرد آن وزیر
ازان آمد آن کار بر دست وی
محمد شفیع آورید از نیاز
هم از معجز وی نباشد غریب
کز ادراک آن درک ما مانده دور
ز حق باد صلوات بسیار او
نوشتش یکے نامهٔ دلکشا
که داماد تو این زمان پیش ماست
بر ما فرست از طریق هنر
خلامی رسیده وسه بارگیر
کجا نام او صوفی زرگرست
ازان قصه تا صوفیش بود یاد

رسول خدا زین نشیب تراب
خرد خاک او روح خود بنده است
سلیمان پیغمبر دین پناه
بیک لمحه از جز ورفتے بکل
عجب بنود از سید عرش فرش
هزار سال باشد درازی آن
که راه صراط طویل بعید
بیک چشم زد آمدی جبرئیل
بیک چشم زد تخت بلقیس حبت
که خواند اسم الله آن نیک پی
چو کاری چنان معظم امری عجب
که آن شب بمعراج رفت آن حبیب
رسولی که معراج او هست حق
بدان جسم روح پر انوار او
بدان مصری متقے سخے
بخدمت کمر بسته درویش هاست
چو مکتوب مرشد بمصری رسید
مع القصه آمد بنزد فقیر
بخلق جهان گشته مشهور این
شب و روز بر خواجه صلوات داد

هزار

باب چهل و هفتم در بیان تعین نمودن اوقات صلوة خمسه که بعد از نزول سفر معراج جبرئیل علیه السلام آمده آموختن و خبر دادن از عجائب و غرائب که سرا سر در شب معراج دیده بودند

مشتمل ست این باب بر پانزده فصل

فصل اول در ذکر تعین نمودن اوقات صلوة خمسه

در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که صباح همان شب که خواجه علیه الصلوة والسلام از سفر معراج مراجعت فرمود جبرئیل علیه السلام از نماز صبح تا نماز خفتن هر پنج نماز را اول وقت نزد باب کعبهٔ معظمه امامت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم نمود صلوة خمسه را ادا کردند و روز دیگر در آخر اوقات صلوة خمسه آمده امامت فرمود تا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ابتدا و انتهاے هر وقت معلوم شد و در بعضے نمازها دو رکعت زیاده کردند لاجرم در سفر قصر آمده همان دو رکعت اولین اختصار را افتاد بدانکه در وقت نماز که جبرئیل علیه السلام امامت فرمود خواجه علیه الصلوة والسلام اصحابے را که در مکه حاضر بودند اعلام فرمودند تا آن نماز ها را در وقت ادا کردند حکمت در اختیار اول وقت روز اول این بود تا بعد از اخبار اصحاب آن نماز را در وقت توانند گذارد و نماز شام فوت نشود و بمهاجران حبش پیغام فرستادند تا باداے نماز ها در اوقات معینه قیام نمایند و بقضاے ما مضے تا زمان وصول خبر اقدام فرمایند و ترک نماز را جائز ندارند

فصل دوم در ذکر سوال اصحاب آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از رویت حق سبحانه وتعالی وجواب آن

در تفسیر معینی و در تفسیر وسیط آورده است که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدنیا فرود آمدند جهت تسلی خاطر اصحاب و امتان دیگر این چند حدیث را بزبان دربار شکر نثار کلموا الناس علی قدر عقولهم بهر کسی جواب فرمودند اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خدمت آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد که یا نبی الله هل رأیت ربک فی لیلة المعراج فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج احسن صورة قوله تعالی وصورکم فاحسن صورکم چون ابوبکر رضی الله عنه این آیه و این حدیث از زبان شریف آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم شنید دلش قوی شد برپای خاست و عرض کرد که یا رسول الله از برای تو از جمله اقربا در گذشتم و بریگانگی حق تعالی بر تو کماحقه ایمان آورده ام و تو مرا در میان یاران یار غار خوانده بحق راستی و درستی تو خدای تعالی را دیدی چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام افاقه شده بود خاموش شد چون از ابوبکر رضی الله عنه این سخن بشنید هم دران حال فرمان رب العزت در رسید که سر من با بوبکر بگوی تا که شاد شود بعد از آن با بوبکر رضی الله عنه بزبان دُر بار فرمود که رأیت ربی

فی لیلة المعراج باحسن صورة شباب امرد فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج باحسن صورة حسنة
چون امام ہمہ مسلمانان صاحب تفسیر معانی حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ این حدیث از زبان
مبارک آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشنید بیہوش شد چون بہوش آمد سوال کرد کہ یا نبی اللہ ھل
رأیت ربی وربک مع صورتک فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج مع اجو التام فقال
رسول الله خلق آدم علی صورتہ بیدہ رسول علیہ الصلوة والسلام بابوبکر رضی اللہ عنہ
فرمودند کہ این سری ست کہ با نامحرمان نمی توان گفت بعدہ عمر خطاب رضی اللہ عنہ از آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ یا حبیب اللہ ھل رأیت فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة
المعراج بعین ربی بعدہ عثمان رضی اللہ عنہ سوال کرد کہ یا نبی اللہ ھل رأیت فقال رسول الله
رأیت ربی فی لیلة المعراج من راس العین بعد ازان حضرت علی کرم اللہ وجہہ سوال کرد کہ یا نبی اللہ
ھل رأیت ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج من قلب العین بعدہ حضرت فاطمہ
زہرا رضی اللہ عنہا سوال کرد کہ یا نبی اللہ ھل رأیت ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة
المعراج مثل الشمس بعدہ امیر المومنین حسن حسین رضی اللہ عنہما سوال کردند کہ یا جدا علی ھل رأیت
ربی فقال رسول الله رأیت ربی فی لیلة المعراج علی مثل القمر بعدہ اصحاب رضی اللہ عنہم التماس
نمودند کہ یا نبی اللہ ھل رأیت ربی فی لیلة المعراج پیغمبر علیہ الصلوة والسلام فرمودند کہ رأیت ربی فی
لیلة المعراج لا ضد لہ ولا ند لہ ولا وصف لہ ولا شبہ لہ ولا حد لہ ولا مثل لہ ولا کفو لہ ولا شریک
لہ فی ملکہ ابدا بدانکہ چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدنیا آمدند عایشہ رضی اللہ عنہا از جہت تعظیم برخاست
واستقبال نمود گفت یا نبی اللہ امشب کجا تشریف فرمودی فرمودند امشب مرا معراج با خدای تعالی
بود گفت یا نبی اللہ ھل رأیت ربی پیغمبر علیہ الصلوة والسلام فرمودند کہ لا رأیت ربی نوراً
انی اراہ جواب انکار رویة بحضرت عایشہ رضی اللہ عنہا ازان ہم بود کہ او دران وقت خرد سال بود
ازان معنی وقوف نداشتہ نہ انکار رویة آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از تعین تمام بودہ

فصل سوم در ذکر خبر دادن آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم از اسرار شب معراج

در کتاب معارج تصنیف مولانا عبد الرحمن بن جنید واعظ شیرازی آوردہ است کہ امیر المومنین عثمان
رضی اللہ عنہ روایت می کند از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودند حق تعالی از امت من شہ
شکایت کرد یکے آنکہ فرمود یخالفون معی ویصالحون مع غیری ای سید امت تو با من مخالفت میکنند

وباغیر من مصالحت می کنند دوم آنکه فرمود یاکلون رزقی و یعبدون غیری امت تو روزی مرا می خورند
وغیر مرا می پرستند سوم آنکه فرمود انا معزهم یطلبون العز من غیری عزت دهنده منم و امت تو
عزت از دیگرے می خواهند روایت می کند امیر المومنین علی رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام
که پرسید آلهی تو در بهشت با بندگان سخن گوئی یا نه فرمود که هرکه در دنیا با من سخن گفته است با وی سخن
گویم گفت کدام بنده با تو در دنیا سخن گفته است فرمان در رسید که هرکه سر و رخاک نهاده سبحان الله ربی الاعلی
گفته است آن بنده با من سخن گفته است بعزتم که با وی سخن گویم **رباعی** خرم سخنت که دل بدان سوی کشد٭
تا خاک درت چو لاله بر روی کشد٭ بوی در او که مشک بو آرزوی٭ جز تو کرا است زهره که آن بوی کشد٭
روایت می کند ام المومنین عایشه رضی الله عنها از پدر خود ابو بکر رضی الله عنه که فرمودند رسول
علیه الصلوة والسلام من از پروردگار خود چهار حاجت خواستیم گفتم که خداوندا بر قوم لوط علیه السلام
سنگ باراندی و قوم شعیب علیه السلام را باتش سوزاندی و قوم موسی علیه السلام را که
اصحاب شنبه بودند خوک گردانیدی و قارون را بزمین فرو بردی این چهار عقوبت را از من
بردار حق تعالے فرمود که عفو کردم **ایضاً** در کتاب معالج مذکورست رسول علیه الصلوة والسلام
فرمودند که حق تعالے مرا شش وصیت کرد اول آنکه فرمود اے سید انبیا صلے الله علیه وآله وسلم
امت خود را بگوئے که ان کنتم تتخذون فانا اولی بالخدمة اگر شما کسے را خدمت میکنید
من اولے ترم بخدمت زیراکه من خالق و رازق شما ام واگر شما دوست مے دارید که با کسے معامله
کنید فانا اولی بذلک لکثرة صنائع الکرام من اولے ترم بمعامله کردن زیراکه کرم من
بسیار و احسان من بے شمارست دیگر اینکه اگر شما با کسے خلاف کنید لانی اقتدر
علیکم زیراکه من قدرت آن دارم که از شما درگذرم واگر شما وعده کسے را راست میدارید
من اولی ترم که وعدهٔ مرا راست دارید لانی اشد صادقا فیما وعدتکم زیراکه من در
وفاے عهد از همه صادق ترم واگر شما از کسے شرم میدارید من اولی ترم بدان لانی اشد
وفاء معکم زیراکه در پیمان نگاه داشتن با شما از همه بیشترم **رباعی** ای وعدهٔ تو به زوفای دگران٭
منکر شدنت به که رضای دگران٭ خاک در تو سرمه چو در دیدهٔ کنم٭ به سود کند که طوطیاے دگران٭
در لطائف القصص آورده است که مصطفے صلے الله علیه وآله وسلم گفت الهی ائتنی حساب امتی
خداوندا حساب امت من بدست من نه فرمان آمد که چرا گفت لایطلع علی سیاتهم غیری
تاکه گناهان امت من بجز من دیگرے نداند فرمان در رسید که سید ابیک تهمتی که با عایشه رضی الله عنها

کردند ہفدہ شبانہ روز بادی سخن نگفتی بندگان من در شبانہ روزی صد گناہ نمایند اگر گناہان آنہا
بدانی از ایشان بیزار شوی یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام اگر ترا امت اند مرا بندگانند اگر ترا بر ایشان شفقت
رسالت ست مرا رحمت الوہیت ست چنانکہ ترا می باید کہ گناہ امت تو دیگرے نداند مرا می باید کہ گناہ
بندگان من تو نیز ندانی رباعی من با تو بہر مقام حاضر بودم ٭ ہرچہ تو بودہ ناظر بودم ٭
ہر بد کہ تو کردۂ تو یا بندہ من ٭ میدیدم نگرفتم قادر بودم ٭ در مشارق الانوار آوردہ است کہ ابوبکر
صدیق رضی اللہ عنہ از حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ چہ رفت دران مقام
گفت اللہ تعالےٰ مرا امر کرد کہ اے محمد علیہ الصلوۃ والسلام نہ آن ست کہ من عتاب با دوستان
دوست دارم ہرگز بامت شمار نکردمی عمر ابن خطاب رضی اللہ عنہ گفت از رسول علیہ الصلوۃ والسلام
سوال کردم کہ چہ رفت دران مقام گفت خدائے تعالےٰ با من سہ چیز گلہ کرد از امت من یکی آنکہ من
از ایشان کردار فردا انمی خواہم وایشان از من روزی فردا امیخواہند دوم آنکہ عزیز کنندہ وخوار
کنندہ منم وایشان عزت از دون من می خواہند سوم آنکہ بنام ایشان ہیچ درکہ در دوزخ نیافریدۂ ام
ایشان می کوشند تا خود را در دوزخ اندازند عثمان رضی اللہ عنہ پرسیدہ از رسول علیہ الصلوۃ
والسلام یا رسول اللہ چہ رفت دران مقام فرمود کہ سہ چیز گلہ کرد از امت من یکے آنکہ روزے
ہیچ کس را فرا کس دیگر ندہم وایشان کار من فرا کس دیگر بدہند دوم آنکہ روزئی من خورند و شکرانہ
دیگری را گویند سوم آنکہ من دوست ایشانم وابلیس دشمن ایشان ست دوست را مے آزارند
ودشمن را خوشنودے کنند حضرت علی کرم اللہ وجہہ سوال کرد کہ یا رسول اللہ چہ رفت دران
مقام گفت چہار حاجت خواستم از خدائے تعالےٰ مراد از یکی آنکہ گفتم منازعتہا کہ ما بین یاران
من رود در کار من کن فرمود کہ آن بود کہ تو می خواہی گفتم الٰہی اطفال کافران را کہ پیش از بلوغ
بمیرند در بہشت خدمتگاران امت من گردان فرمود کہ آنچہ تو می خواہی سوم آنکہ اگر وقتے
تنگ دلی از سببے آید بر کسے از امت من آن را برحمت مبدل گردان فرمود آن بود کہ تو می خواہی
چہارم آنکہ گفتم خداوندا شمار امت من با من گذار فرمود کہ اے سید عالم علیہ الصلوۃ والسلام
ہرچند تو رحمت خواہ عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم واگر گناہان امت خود بینے از ایشان
تبرا کنی بگذار تا مطلع بر گناہان امت تو من باشم رحمت من ست کہ گناہان ایشان را فرا رسد
شفاعت از تو ورحمت من تا امت میان شفاعت تو ورحمت من آمرزیدہ گردند فاطمہ رضی اللہ
عنہا سوال کرد کہ یا جدّ بزرگوار چہ رفت دران مقام گفت خدائے من مرا فرمود کہ بسببے

وبهانۂ خواہم تا گناہان امت ترا ہبیامرزم عائشہ رضی اللہ عنہا پرسید کہ یارسول اللہ چہ
رفت دران مقام گفت خدای من فرمود کہ ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام با امت تو چہار گلہ بکنم
کہ با امتان دیگر نکردہ ایم یکے آنکہ امتان دیگر گناہ کردند با ایشان آتش فرستادم و بر امت
تو ستر فرستادم دوم آنکہ امتان دیگر گناہ کردند ایشان را از حال بگردانیدم وامت ترا از
حال نگردانم سیوم آنکہ امتان دیگر گناہ کردند ایشان بزمین فرو کردم وامتان ترا بدارم و
گناہ ایشان را بزمین فرو برم چہارم آنکہ امتان دیگر را سنگ بارانیدم وامت ترا رحمت بارانم
بعضے از یاران از رسول علیہ الصلوۃ والسلام سوال کردند کہ یارسول اللہ چہ رفت دران
مقام فرمود کہ ہزار حاجت خواستم از خدای تعالے ہمہ مرا بداد و ہزار کرامت ناخواستہ بداد
و ہزار کرامت امت مرا بداد عائشہ رضی اللہ عنہا فرمود کہ روزی از رسول علیہ الصلوۃ والسلام
پرسیدم کہ یارسول اللہ آن وحی چہ بود گفت ای عائشہ وحی کہ جبرئیل علیہ السلام ندانست
تو می خواہی کہ بدانی عائشہ رضی اللہ عنہا گفت ہموارہ الحاح می کردم تا بوقتی گفتم بحرمت پدر
من بگوئی کہ آن وحی چہ بود گفت ای عائشہ از انچہ خدای تعالی با من گفت چیزی با تو گویم
گفتم خداوندا روز قیامت نخست با کہ حساب کنی گفت با بوبکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم
گفتم خداوندا عثمان مرد شرمگین ست چگونہ شمار تواند کردن فرمان آمد کہ عفو کردم و بعضے چنین
گویند کہ آن وحی این بود کہ حق تعالی فرمود کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام امت ترا مال بسیار ندادم
تا حساب قیامت بر ایشان دشوار نشود و عمر ایشان دراز نکردم تا دلہای ایشان سخت نگردد
و ایشان را مرگ مفاجات ندادم تا از توبہ محروم نمانند و آخر ہمہ امتان گردانیدم تا در گور بسیار
نمانند باز فرمان آمد کہ یا محمد علیہ الصلوۃ والسلام امت خود را دوست میداری گفتم الٰہی بغایت
دوست میدارم گفتم بارخدایا چون تو دوست میداری ومن دوست میدارم اثر این دوستی
ظاہر گردانی گفت سید گناہان ایشان از دو قسم بیرون نیست یا ترا بی فرمانی کردہ اند یا مرا اگر در سنت
تو تقصیر کردہ اند من می گویم کہ فَاعْفُ عَنْهُمْ از ایشان عفو کن واگر در فریضۂ من تقصیر
کردہ اند تو شفاعت کن تا من درگذرم وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ گفتم یارب عنایت و لطف تو در
بارہ ایشان زیادہ است فرمان آمد کہ ترا بر ایشان حق رسالت ست و ترا امت اند و مرا بر
ایشان حق خدائی است و مرا بندہ اند ای محمد علیہ الصلوۃ والسلام ترا دو چیز وعدہ دادہ ام گفتم
نسوزم و بیامرزم کریمم و رحیم واگر بیامرزم رحمٰن الرّحیم باشم رباعی مائیم چو چارہ سازدرویش

تو مرہم جان طبیب دل ریش ٭ گفتی کہ تو عبدی زعصیان مندیش ٭ در رحمت ما نگر نہ در کردہ خویش ٭

فصل چہارم در ذکر سوال فضہ کنیزک فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در کتاب معارجین آوردہ کہ فضہ کنیزک فاطمہ رضی اللہ عنہا دامن خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام را بگرفت گفت ای مقتدای انبیا نصیب توانگران را دادی حصہ درویشان کو فرمود ندای فضہ چہ می خواہی گفت دران شب کرامت کہ از خداوند تعالے شفاعت خواستی ہیچ دوست فرمود کہ چنانکہ آزادان را بیامرزم بندگان را نیز بیامرزم اے رسول خدا بحرمت آفریدگار کہ ازان اسرار کہ حق تعالی با تو گفت با من بگوئی گفت خدای تعالی چنین فرمود کہ اے محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام بہانہ خواہم تا گناہ بیامرزم کہ خواست کہ بخشیدم ہر کہ آمد کہ قبول نکردم رباعی اے عادت تو بوعدۂ صادق بودن ٭ وی شیوۂ تو یار موافق بودن ٭ بر موجب این دو وصف نغزی کہ تراست ٭ جز بر تو حلال نیست عاشق بودن

فصل پنجم در ذکر پوشیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لباسی را کہ در شب معراج فرزندان ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را بآن لباس دیدہ بودند

در اسرار المعارج چنین آوردہ است کہ چون حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج بازگشت در آنحال از غایت شادی بشاشت عظیم نمودہ بمقر خود رسید دستار مبارک خود را بہمان شیوۂ تفرج بود بازبست ولباسی موافق آن پوشیدہ درمیان اصحاب درآمد ہمہ متعجب شدند و پیش ازین ہیچ وقت چنین ندیدہ بودند کہ آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باین لباس پیش اصحاب درآمدہ باشند پرسیدند کہ یا رسول اللہ سبب پوشیدن این لباس چیست گفت در شب معراج فرزندان ابوبکر رضی اللہ عنہ را دیدم کہ باین لباس متلبس بودند مرا خوش آمد کہ بپوشم فان الشیطان لا یذنب والعمائم تیجان العرب و مقدار یک شبر بر دستار خود ارسال کردہ د کنار دیگر را در پس قفا شکر آویزہ کردہ بود و ازان زمان الی یومنا متابعت سُنت رسول اللہ کردہ ہمان ورزیم و آن سنت سلسلۂ ماست و گویند کہ علما و مشائخ خراسان برہمین سُنت میروند و آنروز صدیق اکبر رضی اللہ عنہ از غایت شادی ہرچہ در خانہ داشت فدائے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و یاران کرد

فصل ششم در ذکر غلبۂ شوق آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعالم بالا

در اسرار الوحی آوردہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بارہا گفتی کہ واشوقاہ الی الملاء الاعلے چہ مشتاقم بطائفۂ بالا یعنی چون در شب معراج عالم بالا و ملائکہ را بدید دنیا و زندگی دنیا را فانی دانست ومشتاق آنجایگاہ شد واشتیاق نمودن بدان عالم اشتیاق ست بخدائے عزوجل ومعنے شوق آن ست کہ شیخ ابن عطامی فرماید کہ شوق سوختن وشعلہ زدن دلہا وبریدہ شدن جگر شیخ یوسف اسباط رحمۃ اللہ علیہ فرمود کہ شوق را نشانہاست یکی ازان دوست داشتن مرگ است در وقت ودشمن داشتن حیات ست در وقت وانس گرفتن بذکر حق سبحانہ وتعالی

فصل ہفتم در ذکر شنیدن حضرت عائشۂ صدیقہ رضی اللہ عنہا توصیف حسن وجمال حضرت یوسف علیہ الصلوۃ والسلام را

در تاج القصص آوردہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سورۂ یوسف علیہ السلام رامیخواند بانیجا رسید کہ نحن نقص علیك احسن القصص یکے از یاران سوال کرد کہ یارسول اللہ حق تعالی قصہ یوسف علیہ السلام را احسن خواند وقصہ ہاے دیگر را نگفت سبب چیست فرمود ازبہر آنکہ گویندہ نیکوگوی وصاحب قصہ نیکوروی بودند گفتند پیغمبران دیگر نیکو روے نبودند فرمودند کہ بودند ولیکن نہ چون یوسف علیہ الصلوۃ والسلام وگویند کہ یوسف علیہ الصلوۃ والسلام نمونۂ از بہشت بود حق تعالے خواست کہ از صورت بہشتیان نمونۂ بخلق نماید یوسف علیہ السلام را بنمود کہ مؤمنان در بہشت چنین خواہند بود گفت یوسف علیہ السلام چہ کرد کہ این نیکوے نصیب وے آمد فرمودند کہ ہیچ نکرد ولیکن قسام ازل قسمت چنین کردہ است چون رسول علیہ الصلوۃ والسلام این بگفت این خبر در مدینہ فاش شد وزنان این حدیث درخانہا می گفتند عائشہ رضی اللہ عنہا بشنید از حال بشد چون رسول علیہ الصلوۃ والسلام بخانہ آمد عائشہ صدیقہ را دید متغیر دانست کہ چہ افتادہ است گفت اے عائشہ اندوہگین مباش کہ ما از یوسف علیہ السلام نیکوتریم ازبہر آنکہ نیکوئی یوسف علیہ السلام را در روے او نہادہ اند تا فتنہ باشد ونیکوئی من بخوی نہادہ اند تا رحمت باشم خلق را از گفتار یوسف علیہ السلام خبر دادند کہ توفنی مسلماً والحقنی بالصلحین وازحال من خبر دادند کہ وما ارسلنك الا رحمۃ للعالمین عائشہ رضی اللہ عنہا

فرمود کہ پس چرا صفت نیکوئی فرمود کہ من نحویم حق تعالے فرمود کہ وانك لعلی خلق عظیم اگر صفت خود گفتمی آنچہ خدای تعالی داده است بیان کردمی درین مناظره بودند کہ جبرئیل علیہ السلام بیامد گفت یارسول اللہ این مباحثہ کہ ترا با عائشہ رضی اللہ عنہا افتاد نور ترا با نور یوسف علیہ السلام افتاده بود گفت چگونہ است فقال ان نورك ونور یوسف علیہ السّلام افترعا فی صلب آدم علیہ السّلام فصار الحسن والجمال لیوسف علیہ السّلام والقوة والشجاعة والعلم والبراعة والذکر والشرف والنور والحبور والضیاء والعفاف والکفاف والهمة والهیبة والحکم والفصاحة والعزم والسّیادة والحوض والشفاعة والدعوة والاجابة والقضیب والناقة والتاج والعمامة والسّیف والهراوة والصبر والقناعة والشکر والامانة والرحمة والرأفة والسکینة والوقار والشریعة والمرضیة والاحکام والحنیفة والصلوٰة المکتوبة والزکوٰة المفروضة والسمع والطاعة والصّف والجماعة والتکبیر والتهلیل والتسبیح والتحمید والحج والعمرة والبلد المحرم والمسجد والزمزم والمقام والقرآن الحکیم والخلق العظیم ایاك یا محمد یا محمد علیہ الصلوٰة والسلام نور تو با نور یوسف علیہ السلام در صلب آدم علیہ السلام قرعہ زدند حق تعالی دو چیز را یکسو نہاد آن دو چیز حسن وجمال بود کہ بہرۂ یوسف علیہ السلام آمد واین ہفتاد چیز کہ مذکور شد بہرۂ محمد علیہ الصلوٰة والسلام آمد بنگر تا یوسف علیہ السلام نیکو باشد یا حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فصل ہشتم در ذکر احوال حضرت یوسف علیہ الصلوٰة والسلام

در کتاب معراج تصنیف مولانا عبد الرحمٰن بن جنید واعظ شیرازی امام ثعلبی چنین آورده ہست کہ رنگ یوسف علیہ السلام چنان بود کہ سفید روی بود وموی او نیکو وزیبا بود ساعد وساق مبارک او غلیظ بود وبر راست او خالی بود سیاه کہ مزین روی او بود ودر میان دو چشم خال سفید بود کہ ہمچون آفتاب می درخشید وگاہی کہ او تبسم نمودی نور از دندان او مشاہده شدی چون سخن می گفت از سخن او نورے تابنده شدی واین حسن از جدّ او اسحاق ابن ابراہیم علیہما السلام بوارثت رسیده بود واسحاق علیہ السلام را از مادرش ساره رضی اللہ عنہا رسیده بود چنین روایت کرده شده است کہ خدائے تعالے ساره رضی اللہ عنہا را بصورت حور العین آفریده است وہب ابن منبہ رضی اللہ عنہ می گوید کہ خدای تعالی نیکوئی را ہزار جزو آفریده ونہصد ونود ونہ جزو را با یوسف علیہ السلام داد ویک جزو را با صاحب حسینان عالم قسمت فرمود ابو سعید خدری روایت می کند

که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که در شب معراج بهفتم آسمان گذشتم بخوبی چهرهٔ یوسف علیه السلام کسے را ندیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کیست گفت یوسف علیه السلام ست صحابه گفتند یارسول الله چگونه دیدا دیدی فرمودند که چون ماهتاب در شب بدر انس ابن مالک رضی الله عنه روایت مے کند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که الله تعالی نصف حسن را بایوسف علیه السلام و مادرش داده اسحاق ابن عبدالله روایت می کند که یوسف علیه السلام در کوچه هاے مصر سیرے کرد نور روے او بر در و دیوار مے افتاد کعب الاحبار روایت می کند که چون خداوند تعالی بموجب نص قاطع که قوله تعالیٰ واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علیٰ انفسهم الست بربکم ید قدرت بر پشت آدم علیه السلام مالید تا عهد الست از ایشان فراگیرد و تمام ذریه بمثال مورچه کوچک پیش چشم وے بحکم کردگار عالم ریخته شدند خداوند عالم انبیا علیهم السلام را بآدم علیه السلام نمود پس در طبقهٔ ششم یوسف علیه السلام را بآدم علیه السلام نمودند و دیدهٔ جهان بین آدم علیه السلام را با یوسف علیه السلام افتاد دران حال یوسف علیه السلام تاج وقار بر سر داشت و کمربند شرف بر میان بسته بود و ردای کرامت بر دوش انداخته و جامه هیبت دیبا پوشیده و از دست راست او هفتاد هزار ملک ایستاده و از پشت او امم پیغمبران علیهم السلام همه آواز بتقدیس و تسبیح حق تعالی برداشته و از پیش روی او درخت سعادت ایستاده و سایه بروے انداخته هر جا که یوسف علیه السلام میرفت این درخت نیز همراه او میرفت چون آدم صفی علیه السلام یوسف علیه السلام را بانیحال مشاهده نمود گفت الٰهی این کریم کیست که چنین درجات عالیه و مقامات فاخره بوے دادهٔ خداوند تعالی فرمود که یا آدم این فرزند تست یوسف نام دارد برادران در دار دُنیا بروے حسد خواهند کرد خداوند تعالے فرمود که چیزی بوی بده آدم علیه السلام گفت چهار دانگ حسن بوی دادم بعدازان آدم علیه السلام وی را بر سینهٔ خود نهاده بوسه درمیان چشمانش بداد گفت اے فرزند تاسف مخور که تو یوسفی اول کسی که باین نام خواند و یوسف نام کرد آدم علیه السلام بود و او مشابه بود آدم علیه السلام را و صورت و حسن روز نادل آفرینش آدم علم تعبیر خواب نیز بوے داده بود ندهمچنانکه علم اسما را بآدم علیه السلام عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که جبرئیل علیه السلام آمد نزد من گفت خدایت می فرماید که حسن روی یوسف از نور کرسی بود و نور روی تو از عرش با تو حواله کردم و بعضے ایمه دین سوال کردند که یوسف علیه السلام احسن ست یا محمد علیه الصلوة والسلام جواب داده اند

کہ کان یوسف علیہ السلام من احسن الناس ومحمد علیہ الصلوٰة والسلام من اجمل الناس یعنی یوسف علیہ السلام از جملۂ نیکو ترین مردمان ست اما محمد علیہ الصلوٰة والسلام نیکو ترین ہمہ مردمان می باشد وال برا این حدیث جابر انصاری است گفت شبی نظر بر رسول علیہ الصلوٰة والسلام کردم جامۂ سرخ بر تن خود پوشیدہ بود پس نظر بماہ کردم وحال آنکہ بدر بود سوگند باللہ تعالیٰ کہ رسول علیہ الصلوٰة والسلام نیکوتر ازان نمود دقیقۂ بشنو اگرچہ ملک تعالیٰ حسن با یوسف مصری دادہ بود اما ملک حسن معنوی کہ خلق کریم وکمال محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دادہ بود اگر یوسف علیہ السلام صورت داشت حضرت محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سیرت داشت اگر یوسف علیہ السلام صباحت داشت محمد رسول اللہ ملاحت داشت اگرچہ یوسف علیہ السلام کمال ظاہر داشت حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کمال ظاہر وباطن داشت ولہذا در شب معراج یوسف علیہ السلام استقبال نمود وتعظیم وی کرد وثنا ودرود بروی فرستاد

فصل نہم در ذکر آمدن ابلیس لعین بدربار حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وسوال کردن او ازان جائگاہ ومقام کہ او را در عرش مجید بود

در زہرة الریاض آوردہ است کہ آن مہجور مملکت یعنی ابلیس لعین مردود بدر سراپردۂ حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد سلمان رضی اللہ عنہ را گفت کہ برو حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بگوئی کہ آن مردود ملک وملکوت بر درست اجازت در آمدن ہست یا نی سلمان رضی اللہ عنہ در آمدہ عرض نمود سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجازت نداد ندا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ رسید شیطان لعین گفت ای مرتضی علی پسر عمت را بگوئی تا یکساعت مرا بنزدیک خود راہ بدہد امیر المومنین در آمدہ اجازت خواست بار نیافت درین ناموس اکبر وطاؤس اخضر از خداوند تعالیٰ در رسید گفت یا رسول اللہ حق تعالیٰ می گوید کہ آن مردود درگاہ را بنزد خود راہ بدہ وبشنو کہ آن مردود درگاہ چہ می گوید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روی بجانب مرتضی علی کرم اللہ وجہہ کردہ گفتند کہ یا ابا مرة بگو کہ آن مردود ملعون در آید امیر المؤمنین برآمدہ اجازت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بشیطان لعین گفتند آن مردود درگاہ در آمد بعد ازان گفت یا سید الخلایق شنیدم کہ دوش بر آسمان برآمدی آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتند بلے کہ چنین ست گفت بہشت را دیدی فرمودند کہ آرے دیدم گفت در ساق عرش مجید صحراے دیدی دوران صحرا منبر

شکستهٔ دیدی آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم گفتند که دیدم ابلیس گفت آن صحرائی که در ساق عرش مجید دیدی مقام من بود و آن منبر منبر من بود باز گفت یا محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیه وآله وسلم در آنجا علم سرنگون دیدی فرمودند که دیدم ابلیس گفت یا رسول اللہ هفت صد هزار سال دران صحرا و بر بالای آن منبر و در پای آن علم ملائکه را علم توحید می آموختم امروز طوق لعنت بر گردن خود می بینم و تاج لعنت بر فرق تو مشاهده می کنم آنسرور صلی اللہ علیه وآله وسلم فرمودند اے ابلیس لعین همچنان دولت به کمال را از بهای چه بزبان آوردی فرمود که یا سید صلی اللہ علیه وآله وسلم ادیل وصال زید هجرے فاترك ما ادیل لما یرید **بیت**

	ما بهر وصال از دل و جان نیز گذشتیم		در وصل نخواهی تو از ان نیز گذشتیم	
	در بحر فنا غرق رضای تو چنانیم		کز جوے مراد و دو جهان نیز گذشتیم	

گویند که ابلیس را سبب شقاوت آن بود که از معاملهٔ خود هرگز پشیمان نشده و ندانست که آن کردار او بد بوده است که از وی بوجود آمده است تا ابد الآباد خود را دران رلے ناصواب مصیب داند

فصل دهم در ذکر آن فرشته که در شب معراج آنسرور صلی اللہ علیه وآله وسلم را دیده تعظیم و احترام وی بجا نا آورده بدان سبب از اوج عزت با خاک خواری و مذلت افتاده

در زهرة الریاض آورده است که جبرئیل علیه السلام در نزد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم آمد گفت یا رسول اللہ امر غریبی مشاهده نمودم فرمودند که آن چه بوده است گفت بکوه قاف رسیدم آواز ناله و گریه بسمع من رسید در پی آن آواز رفتم فرشته را در آنجا دیدم که پیش ازین او را در آسمان بعظمت و احتشام دیده بودم بمرتبه که بر تخت نشسته و هفتاد هزار فرشته بر گرد تخت او بخدمت ایستاده و همه صف کشیده و هر نفس که این فرشته بر آوردی حق تعالے از نفس او فرشته را خلق کردی امروز او را در کوه قاف شکسته بال و محزون حال بدیدم گریان و نالان افتاده بود از حال او پرسیدم گفت من در شب معراج بر تخت خود نشسته بودم حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیه وآله وسلم بر من گذشت و من تعظیم او را هرگز بجای نیاوردم باین بلا و عقوبت مبتلا شدم از اوج آسمان باین مقام خاک افتادم اکنون تو شفیع من باش از جناب قدس الٰهی گناه مرا درخواست کن یا رسول اللہ من بجناب الٰهی تضرع نمودم حق تعالی فرمود که اے جبرئیل آن فرشته را بگوئی که اگر مغفرت و عفو خطیئت خود می خواهی بر محمد علیه الصلوٰة والسلام درود فرست تا بسعادت او بجوار ملک تعالی باز گردی آن فرشته بر حضرت تو صلوٰة فرستاد و اجنحهٔ او بتمامی بر رست و از سطح زمین بمعارج افلاک طیران نمود

ودر مسند اعزاز واکرام خود مستند گشت تا دانی که صلوٰة محمدی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مستلزم نجات
ومستوجب رحمت ودرجات است

فصل یازدهم در ذکر سوال بلال رضی اللہ عنہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که چون خواجه علیه الصلوٰة والسلام از
منبر بزمین تشریف آوردند بلال رضی اللہ عنہ آمده در قدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افتاد گفت
ای صاحب ایوان رسالت از مملکت اعلی خبر امیدی در رتبه ومنزلت هر کس را ترقی پدید آمد اما چون بود که مرتبه
من در حد نقصان افتاد خواجه علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که بچه معنی گفت کسی که از برای دیدار تو دختر مهر دو
کون را بسه طلاق در گوشهٔ چادر می بندد و پنج حس را از شش جهت معزول کرده هفت فلک را
التفات نمیکند سر بچهار طاق در واق جنان کی فرود آرد خواجه علیه الصلوٰة والسلام فرمودند که صدقت
ترا بجبت و دیدار حق تعالی بشارت میدهم بلال رضی اللہ عنہ خوش وقت شده ثنا و صلوٰة فرستاد

فصل دوازدهم در ذکر سوال آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از چهار یار عظام کرام در امر خلافت

در معرفة القلوب آورده است که چون حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج باز گشته بدُنیا
آمدند بعد از مدتے چند امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را پرسیدند که ای ابوبکر اگر جامهٔ خلافت ربانی
وخرقه وکلاه ترا دهم چکار کنی گفت در بندگی حق تعالی زهد وتقوے وعبادت بسیار کنم
وور صلاحیت واطاعت ظاهر ومتابعت حضرت رسالت پناهی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
را نگاه دارم بعده امیر المومنین عمر خطاب رضی اللہ عنہ را پرسیدند که اگر جامهٔ خلافت ربانی ترا
دهم چکار کنی گفت برائے رضائے خدائے تعالی انصاف وعدل نگاه دارم وحق بمستحقان رسانم
بعده حضرت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ را پرسیدند که اگر جامهٔ خلافت ترا دهم چکار کنی گفت
برضای خدای تعالی غریبان وتشنگان را سخاوت کنم وتفقد حال درویشان وفقیران نمایم
بعده امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ را فرمودند که اگر خرقهٔ خلافت ترا دهم چکار کنی گفت رعایت
در پرده پوشی کنم ومعصیت مردمان پنهان دارم وعیب بندگان خدا تعالی بپوشم رسول اللہ علیہ الصلوٰة والسلام
فرمودند که فرمان است مرا که هر که از یاران تو این جواب گوید خرقهٔ خلافت ربانی مراو را عطا ست اما ای علی بنده را
که لائق بیعت وارادة فتناسی تلقین ارشاد ومعانی وجذبهٔ اصلاح باطن خلافت ربانی او را بدست ندهی

فصل سیزدہم در فوائد متعلقہ بمعراج ونقول ولطائف واشارات ونکات وتمثیلات وآنچہ از لؤلؤ جواہر منشورہ کہ در خزینۂ خیال جمع آمدہ بود درین فصل در رشتۂ تحریر منظم میگردد

در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آوردہ است کہ بدانکہ در اصل معراج ہیچکس را اختلاف نیست از اہل قبلہ ومنکر معراج کافر است بجہت انکار نص قرآن کہ فرمود سبحان الذی اسریٰ بعبدہٖ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حولہ بجہت درود احادیث صحیحۂ مشہور کہ بحدّ تواتر رسیدہ از صحابۂ کرام سی نفر حدیث معراج روایت کردہ اند وتفصیل اسامی ایشان این است ابوبکر صدیق وعمر فاروق وعثمان ذکی وعلی مرتضیٰ عبداللہ ابن عباس وعبداللہ ابن مسعود وانس ابن مالک ابوہریرہ انصاری ابوسعید خدری مالک ابن صعصعہ عمران ابن الحصین عبداللہ ابن عمر ابوسلم حذیفۃ بن الیمانی عبداللہ بن زبیر ابوایوب انصاری عباس ابن عبدالمطلب عبداللہ الوادقی وام کلثوم بنت رسول اللہ بلال حبشی ابوامامہ باہلی اسامہ بن زید عبدالرحمن بن عامر وابودردا وعائشہ صدیقہ امہانی ابوذر غفاری بلال ابن کعب رضی اللہ عنہم ودیگر اہل قبلہ برانند کہ معراج آنسرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیداری وروح او باجسد ہمراہ بود ومعتقد جمہور اہل سنت وجماعت آنکہ در بیداری در بعضے از شب از مکہ تا بیت المقدس واز آنجا بآسمانہا ومنکر اسرای بیت المقدس کافر است ومنکر اطباق سموات مبتدع است زیراکہ عروج آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باطباق سماوات باخبار احاد آمدہ است ومنکر اخبار احاد کافر نباشد بلکہ مبتدع وگمراہ باشد ومقر باسرائے تا بمقام قاب قوسین او ادنیٰ مومن تحقیق باشد درین مذہب دلائل بیان کردہ اند اول آنکہ حق تعالی اسریٰ بعبدہٖ گفتہ است واسم عبد موضوع است از برائے شخصے کہ عبارت از جسد باروح است اگر این واقعہ باروح او بودی اسریٰ بروح عبدہٖ گفتی دلیل دیگر اینکہ اگر بخواب بودی فضیلت بدان متحقق نگشتی ومعراج در اعداد معجزات منخرط نبودی زیراکہ ترسا ویہود ہم بہشت را بخواب بیند چیزے کہ کافران را روا باشد پیغمبران را آن چہ فضل باشد ودیگر آنکہ فضیلت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سائر انبیا علیہم السلام بدو چیز است یکی معراج در دُنیا دوم شفاعت در عقبیٰ وگرنہ ہرچہ اورا بود پیغمبران دیگر را نیز بود واگر نبوت داشت دیگران ہم داشتند اگر مراورا کتاب وشریعت بود دیگران راہم بود پس فضل وے بمعراج وشفاعت بود واین ہردو را معتزلیان منکر می باشند عصمہ اللہ تعالیٰ من الزیغ والضلال گویند کہ این شرف را بہ برکت تواضع یافت چون باحق تواضع نمود دولت معراج یافت

چون باخلق تواضع نمود مرتبۂ شفاعت یافت دلیل آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند
که صلیت العشاء عند کم وصلیت رکعتیھا ببیت المقدس وصلیت الوتر بجنب العرش وفی
روایۃ تحت العرش تقریر این معنی دلیل است که در بیداری بوده شیخ المشائخ شهاب الدین عمر سهروردی
درعوارف المعارف چنین آورده که انبیا را علیهم السلام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در
آسمانها دیدند اشارت تجلف ایشان بود از درجۂ وے اما انکار عائشه ومعاویه رضی الله عنهما معراج
جسمانی را بر تقدیر صحت آن نقل بران است که عائشه رضی الله عنها دران وقت خرد سال بوده کما ینبغی
برحقیقت معراج وقوف نداشت ومعاویه رضی الله عنه دران زمان هنوز باسلام در نیامده بود ازین
معنی واقف نبود امام الائمه ابو مالک رح در تاج المذکرین چنین آورده که رب العزت جل ذکره جمیع
احساس را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مسلوب ساخت واز چشم مبارکش نور کیفیت را
برداشت بعد ازان کثرت نور بر دل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ظهور فرمود تا از دل نور مطلق را
مشاهده کرد بر اطراف وجوانب وجهات خود نظر کرد بغیر ازان نور چیز دیگر ندید اگرچه مشاهدۂ آن نور قایم
بنور دل بود اما بواسطۂ استیلای آن نور بر ذرات وجود همۂ اعضا با دل در رویت مشارک بودند وآنکه
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که ابو درداء رضی الله عنه پرسید که پروردگار خود را
دیدی فرمود که رایت نوراً مقوی این قول است پس برین معنی مقرر شد که چنانچه بدل دیده بچشم نیز
دیده چنانچه بچشم دیده بهر ذرۂ از ذرات وجود خود دیده حکمت چه بود که حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وآله وسلم در وقت مشاهدۂ جمال الٰهی سجده نکرد ودر صحرائے عرصات از برای طلب مغفرت عصات
امت حق تعالی را سجود کند گویند که حکمت آن بود که هیبت مشاهده اورا چنان مستغرق ساخته بود که از
سجده اورا مشغول گردانیده استغراق انوار جمال وجلال هستی محمدی صلی الله علیه وآله وسلم را چنان
مضمحل گردانیده بود که از کل صفات وافعال محو ساخته بود وخانه وجودش روز حاجت خواهد
بود ودفع حاجت موجب تضرع است لاجرم آنجا سجود خواهد کرد وبعضے می گویند که سجود رؤیۃ
نفس است چون نفس در محل فنا از کل اوصاف خود فانی گشته بود اورا از سجود
فراغتی بود لاجرم ملتفت سجود نگشت بعضے دیگرے گویند که حق تعالے اورا در مقام
خطاب فرمود با خود بداشت تا لذت خطاب با دوست چنان بر خاطر عاطرش جمیع
طاعات وعبادات را بپوشانید. اورا هیچ درجه آرزوے وجود خویش یاد نه آمد
تا بسجود چه رسد